

واژه‌های نو

برخی از واژه‌های آموزشی

خسروروزبه

(ستخو)

بها: ۳۰۰ ریال

انتشارات بامداد

تلفن ۳۱۷۷۴۶

سنة ()

الشارات

٢	١
٣٧	١

واژه‌های نو

برخی از واژه‌های آموزشی

خسرو روزبه (ستخر)

۹۸۴۶۵

انتشارات بامداد

تلفن ۳۱۷۷۴۶

Socie - politlcal Dictionary *

*** واژه‌نامه**

*** چاپ سوم ۱۳۵۸**

*** تیراژ ۵۰۰۰ نسخه**

*** حق چاپ محفوظ**

۱ - آپارتاید (Apartheide)

این واژه‌ی انگلیسی یکی از اشکال وحشیانه‌ی تبعیض نژادی را بیان میکند و در اصل عبارتست از سیاست تبعیضی که نژاد پرستان کشور جمهوری آفریقای جنوبی علیه اکثریت سیاهپوست بومی و هندیان آن کشور اعمال میکنند. از نظر لغوی بمعنای مجزا و جدا نگهداشتن است. آپارتاید یعنی جدا نگهداشتن افراد متعلق به نژادهای غیر سفید، مجبور کردن آنها به اقامت در محلات و استانهای خاص، محروم کردن آنها از کلیه‌ی حقوق سیاسی و امکان تحصیل و پیشرفت. در مناطقی که سیاهپوستان مجبور به اقامت در آن میشوند و حق خروج از آنها ندارند حداقل امکانات زندگی نیز موجود نیست. بر اثر مبارزه‌ی مردم و همچنین اقدامات دول سوسیالیستی و دول کشورهای آسیائی و آفریقائی، رسماً آپارتاید غیر قانونی شناخته شده و سازمان ملل متحد قطعنامه‌های چندی علیه آن تصویب کرد و آپارتاید را نقض صریح و خشن حقوق بشر دانسته است. ولای بر اثر سیاست دول امپریالیستی که خود ریشه و سرچشمه‌ی نژادپرستی و استثمار و نواستثمار هستند، همچنان این شیوه‌ی ضد انسانی و خشن تبعیض نژادی حکمفرماست.

(۶۸،۵۱)

۲ - آپولیتیسیم (Apolitisme)

یعنی روش لاقیدانه نسبت به سیاست و خودداری از شرکت در جریان سیاسی، از داشتن مشی صریح سیاسی. این واژه از ریشه پولتیک

بمعنای سیاست بحیات سیاسی میشوند. با مفهوم نفی ترکیب شده است لاقیدی و بی‌اعتنائی نسبت به بحیات سیاسی و احتراز از آن عمدتاً در رژیمهای سرمایه‌داری بین توده‌های مردم رواج داده میشود. عدم شرکت در امور سیاسی و عدم توجه بحیات اجتماعی و سیاسی ناشی از آنست که زمامداران کشورهای سرمایه‌داری سعی میکنند با همه‌ی وسائل توده‌ها را در عقب‌ماندگی ایدئولوژیک نگاهدارند و توجه آنها را از مسائل میهن و اجتماع خود بمطالب بکلی فرعی و زندگی روزمره و مسائل شخصی منحرف سازند. يك علت دیگر آبولیتیسیم یعنی روش لاقیدانه نسبت به سیاست، همچنین سرخوردگی برخی اقشار از سیاست دول و احزاب حاکم و وعده‌های توخالی آنها و سپس عمل نکردن آنهاست. این روش، همچنین از طریق اعمال فشار بشکل ممنوع کردن شرکت در سیاست برای اقشار خاض اجتماعی بزور، اجرا میشود. لاقیدی نسبت به سیاست و مسائل میهنی و طبقاتی و اجتماعی کاملاً بسود محافل زمامدار مرتجع ضد خلقی است. زیرا از حمتکشان را از نبرد بخاطر خواسته‌های خود، از مبارزه‌ی طبقاتی، از شرکت در تعیین سرنوشت خود دور میکند. در حقیقت نمیتوان در جامعه زندگی کرد و در سیاست مداخله نداشت. عدم توجه با امور سیاسی خود کمک به سیاست محافل حاکمه ضد خلقی است و عملاً بيك سیاست مضر، بيك سیاست بد، بيك سیاست ارتجاعی مبدل میشود.

(۲۶،۲۴)

۳- اتحاد مقدس (Sainte alliance)

این يك اصطلاح رابج در مباحث اجتماعی و سیاسی است و مقصود آن دسته‌بندی و ساخت و باخت‌گروهی برای اجرای سیاسی در جهت خلاف مصالح ملی و ترقی‌خواهانه است. مثلا میگوئیم امپریالیستهای امریکائی و انگلیسی و جانبداران آنها در این ناحیه میخواهند اتحاد مقدسی در خلیج فارس علیه نهضت‌های آزادیبخش ملی خاورمیانه و نزدیک ایجاد کنند. یامیگوئیم کودتای ۲۸مرداد را اتحاد مقدس ارتجاع داخلی کشور ما و امپریالیست‌های امریکائی و انگلیسی و سازمانهای جاسوسی آنها براه انداخت. از این مثالها معلوم میشود که در اینجا کلمه‌ی «مقدس» دارای آن مفهوم قدس و پاک نیست بلکه بر عکس ناپاکی زدوبند و ارتجاعی بودن دسته‌بندی را میرساند. علت رواج این اصطلاح را در تاریخ اوایل قرن گذشته بیاید جستجو کرد. در حقیقت عبارت «اتحاد مقدس» نام سازمانی بود که پس از سقوط ناپلئون توسط امپراطوران و سلاطین آنوقت اروپا ایجاد شد و هدفش سرکوب نهضت‌های انقلابی و آزادی‌طلبانه در اروپا بود. سازمان موسوم به «اتحاد مقدس» ماه سپتامبر سال ۱۸۱۵ در پاریس رسماً تشکیل شد و در آن تزار روسیه، امپراطور اتریش و پادشاه پروس شرکت جستند. سپس تقریباً کلیه‌ی سلاطین و تاجداران اروپا که حافظ نظامی فئودالی و اشرافی و مخالف هرگونه تحول دمکراتیک و استقلال‌طلبانه بودند باین اتحاد مقدس پیوستند. حتی انگلستان

هم اگر چه رسماً باین سازمان نپیوست ولی اصول آنرا تأیید میکرد و علناً از سیاست آن طرفداری میکرد. مبتکر و رهبر عملی این سازمان ارتجاعی و بهم پیوستگی سیاه‌ترین نیروهای موجود زمان مترنیخ صدراعظم اتریش و الکساندر اول تزار روسیه بودند اتحاد مقدس هر چند سال یکبار کنگره تشکیل میداد و تدابیر لازم برای سرکوب خلقها و نهضت‌های انقلابی اتخاذ میکرد. هزاران تن اسپانیایی، ایتالیایی، یونانی و غیره قربانی روشهای خونین و ارتجاعی اتحاد مقدس شدند. سران اتحاد مقدس مداخلات نظامی خود و سرکوب نهضت‌های انقلابی را همواره با عبارت جلوگیری از اشاعه‌ی انقلاب و توجیه میکردند. بالاخره در نتیجه‌ی تضادهای داخلی بین سلاطین و امپراتوران عضو سازمان و بین منافع طبقات حاکمه‌ی آنها از قدرت اتحاد مقدس کاسته شد. انقلاب سال ۱۸۳۰ هر فرانسه و سپس موج انقلابات عظیم و پی در پی سالهای ۴۹- ۱۸۴۸ در اغلب کشورهای اروپائی برای همیشه شیرازه‌های اتحاد مقدس را از هم گسیخت و آنرا نابود کرد

۲- ارتجاع (Réaction)

در مفهوم سیاسی، این واژه بمعنای مخالفت بسا پیشرفت اجتماعی، بمعنای مبارزه‌ی طبقات و اقشار در حال نابودی و زوال علیه ترقی جامعه است.

سیر جبری تاریخ و مبارزه‌ی توده‌ها جوامع بشری را بسوی رشد و ترقی میبرد و اقشار و طبقاتی را که صاحب امتیازات در

دوران مربوطه هستند و با سیرآتی جامعه مخالفند و مایلند وضع موجود را حفظ کنند بنابودی حتمی محکوم میکند. چنین است نابودی برده داران و سپس فئودالها و سپس سرمایه داران هر یک در دوران تاریخی معین خود مطابق با سطح رشد نیروهای تولیدی. اما این طبقات برای حفظ منافع استثمارگرانه ی خود ، برای حفظ امتیازات و موجودیت خود ، با ترقی جامعه در تضاد واقع میشوند و با پیشرفت اجتماعی مخالفت می-رزند ، مظهر آن مناسبات تولیدی فرسوده ای میشوند که به سدی در راه تکامل جامعه بدل شده است. بنا بر این ارتجاع یعنی دفاع از نظام فرسوده و محکوم بنا بودی ، یعنی مخالفت با ترقی و پیشرفت .

ارتجاع گاه بشکل جبر و اختناق خونین و ترور جمعی توده ی مردم جلوه گر میشود ، گاه در سیمای افکار و عقاید پوسیده و کهنه با تکیه بر عادات و عقب ماندگیهای فرهنگی علیه اندیشه های ترقیخواهانه مبارزه میکند . ارتجاع بشکل تشدید ستم بر توده های زحمتکش از نظر اقتصادی و سیاسی و بر ملتهائیکه از حقوق خود محروم شده اند و یا بشکل سرکوب نهضت انقلابی که جامعه را بجلو میراند ، تظاهر میکند در عصر امپریالیسم ، در کشورهای جلو افتاده از نظر صنعتی ، فاشیسم و میلیتاریسم جلوه های ارتجاع هستند . مرتجع بکسی میگویند که روش خصمانه با هر چه مترقی، نو ، بالنده و پیشرو است داشته باشد و برای حفظ یا احیای مجدد نظام فرسوده و پوسیده یا افکار کهنه و عقب مانده کوشش نماید.

(۹۷،۹۶،۷۳،۷۲)

۵- آریستوکراسی (Aristocratie)

این واژه بمعنای اشرافیت است و معمولاً آن قشر و دستهای را نشان میدهد که دارای امتیازات فراوانی هستند ، از ثروت و نفوذ برخوردارند . صاحب مقامات عالیه هستند و چه بسا که به اصل و نسب خود نیز برای حفظ این امتیازات میبایند. در اصل واژه‌ی آریستوکراسی آن قشر بالائی در پایان جامعه‌ی کم‌رن اولیه را معین میکرد که صاحب در آمد و ثروت شده یا از اعقاب سران قبیل و فرماندهان و سایر صاحبان نفوذ بودند. لذا آریستوکراسی یا اشرافیت در دوران جوامع دودمانی - پدر شاهی پدید میشود. در جامعه‌ی برده‌داری واژه‌ی آریستوکراسی مخصوص ثروتمندترین خانواده‌های برده‌دار و صاحب اراضی وسیع بود در جامعه‌ی فئودالی آریستوکرات به اشراف صاحب زمینهای فراوان و درباریان منتفذ ، اعیان و صاحبان مقامات عالی در دستگاه دولتی میگفتند که همه‌ی این امتیازات نیز ارثی بود نخستین انقلابات بورژوازی منجمله علیه آریستوکراسی متوجه بود که در بعضی کشورها دست آنها را از قدرت سیاسی کوتاه و در بسیاری دیگر دو طبقه‌ی استثمارگر، بورژوازی و فئودالهای آریستوکرات ، بتوافق و تضام رسیدند و در حکومت شریک شدند . در جریان تکامل جامعه‌ی سرمایه‌داری بسیاری از آریستوکرات‌ها خود را با شرایط جدید تطبیق داده و همه به سرمایه‌داران بزرگ مبدل شدند .

اینک در مباحث اجتماعی لفظ آریستوکرات بمعنای عام

قشر فوقانی صاحب امتیاز و دارای نفوذ از يك طبقه یا گروه‌های اجتماعی که از حقوق و امکانات ویژه برخوردارند، بکار میرود. عبارت «اریستوکراسی کارگری» اصطلاحاً در باره‌ی آن قشری از کارگران در کشورهای سرمایه‌داری بکار میرود که سودهای بسیار کلان انحصاری مهمی می‌برند و از توده‌ی کارگری جدا هستند و محمل نفوذ ایدئولوژیک و سیاسی سرمایه‌داری در بین پرولتاریا می‌باشند.

(۸۰،۷۶،۷۳،۲۷)

۶- استثمار (Exploitation)

واژه‌ی استثمار از ریشه‌ی «ثمر» و معادل فارسی آن «بهره»- کشی، است و در مباحث اقتصادی و اجتماعی به معنای استفاده و بهره‌بردن از کارکسی دیگر است. معنای علمی استثمار چنین است: بدست آوردن مجانی محصول کار یک فرد از جانب فردی که صاحب خصوصی وسائل تولید است. در اصطلاح اقتصادی یعنی گرفتن محصول کار اضافی و بعضی اوقات حتی قسمتی از کار لازم. معمولاً هنگام بکار بردن این اصطلاح می‌گویند استثمار فرد از فرد استثمار و ویژه‌ی همه‌ی جوامعی است که در آن طبقات متخاصم وجود دارد. افراد يك طبقه، طبقه‌ی حاکم، که صاحب وسائل تولید هستند افراد طبقات دیگر را مورد بهره‌کشی قرار داده و از ثمره‌ی رنج آنها گنج بر میدارند. پس علت استثمار عبارتست از مالکیت خصوصی بر وسائل تولید. ولی اشکال استثمار وابسته

است به خصلت آن مناسبات تولیدی که در جامعه حاکم است . بهره‌کشی از فرد دیگر ملازم با وجود بشر نیست و از آغاز پیدایش جامعه‌ی بشری موجود نبوده و جاودانی نیز نخواهد بود . استثمار در نخستین دوران صورت‌بندی اجتماعی - اقتصادی (یعنی کمون اولیه) وجود نداشت و تنها در مرحله‌ی تلاشی این دوران پدیدگشت . پیدایش استثمار معلول عوامل زیر بود : تکامل نیروهای تولیدی که منجر به تقسیم اجتماعی کار و پیدایش اضافه محصول و بدنبال آنها مالکیت خصوصی و تفاوت درآمدها شد . بر این شالوده تجزیه‌ی جامعه به طبقات متناقض پدیدگشت و بجای جامعه‌ی بی طبقه‌ی اولیه طبقات اجتماعی بهره‌کشان و بهره‌دهان پدید آمدند . نخستین دورانی در جامعه‌ی بشری که بر شالوده‌ی استثمار استوار بود جامعه‌ی برده‌داریست که پایه‌ی آنرا مالکیت کامل برده دار بر وسائل تولید و بر خود تولیدکننده یعنی برده تشکیل میداد در دوران فئودالیسم پایه‌ی استثمار عبارت بود از مالکیت خصوصی ارباب بر زمین و مالکیت نیمه تمام بر سرف یا رعیت که البته این امر به نسبت کم یا بیش ، با خصوصیات بسیار متفاوت ، در کشورهای مختلف ظهور کرد و طیف بسیار متنوعی از انواع بهره‌کشی فئودالی را در ممالک گوناگون با ویژگیهای خاص بوجود آورد . آخرین دوران متکی به استثمار فرد از فرد دوران سرمایه داریست که در آن مالکیت خصوصی سرمایه داران وسیله‌ی بهره‌کشی از کارگران و زحمت‌کشانی است که خود با اصطلاح آزادند و تحت

مالکیتی نیستند، ولی نیروی کارشان وسیله‌ی استثمار صاحبان سرمایه است. اینها کارخانه‌ها، کارگاهها، معادن و زمینها و وسائل تولید کشاورزی و بانکها و وسائل توزیع و وسائل حمل و نقل و غیره و غیره را در مالکیت خود دارند و از ثمره‌ی کار کارگران و سایر زحمتکشان یدی و فکری که فاقد وسیله‌ی تولید اند بر خورداره‌ی میشوند. استثمار موجب میشود که بقیمت فقر و بدبختی توده‌ای کثیر که کار میکنند و تولید میکنند، مشتی افراد صاحب وسائل تولید، ثروت اندوزند. استثمار مغایر با آزادی و شخصیت بشری است. استثمار مغایر با عدالت اجتماعی است. استثمار منافعی بادموکراسی و با حقوق برابری بشری است. تمام این مفاهیم در جوامعی که استثمار حاکم است نمیتواند کمترین معنایی داشته باشد. تمام هیاهوی ایدئولوژیهای سرمایه‌داری و مبلغین رژیمهای عوامفریب در این موارد بکلی پوچ و میان تهی است، زیرا شالوده‌ی ظلم اجتماعی و حق‌کشی، نابرابری و ستمگری استثمار است و استثمار خود همزاد جدائی ناپذیر سرمایه‌داری. سود کلانی که سرمایه‌دار در نتیجه‌ی کار کارگر بدست می‌آورد، بهره‌ی مالکانه یا اجاره زمین که مالک و زمیندار از دهقان زحمتکش می‌گیرد ثمره‌ی استثمار است و برای الغای آن باید همه‌ی وسائل تولیدی از مالکیت خصوصی خارج شود تا نتیجه‌ی کار و زحمت زحمتکشان به جیب کسی دیگر نرود. این امریست که در دوران سوسیالیسم صورت

میپذیرد و در جریان ساختمان آن همه‌ی طبقات استشارگر و بهره‌د-
کشی فرد از فرد از میان می‌رود .

(۹۶،۸۰،۷۹،۷۳،۷۰،۶۲،۵۸،۲۷،۲۶،۲۳)

۷- استراتژی و تاکتیک (Strategie et tactique)

واژه‌های استراتژی و تاکتیک در زمینه‌های دیگری جز مباحث
سیاسی و حزبی ، مثلاً در امور نظامی ، یا دیپلماتیک و یا کارهای
اقتصادی و غیره مورد استعمال دارد . مثلاً در امور نظامی اولی
بمعنای هدف‌های نقشه‌های دورنمائی ، مجموعه‌ای از عملیات ،
وسیع و قاطع برای پیروزی در يك جنگ و دومی بمعنای هدف‌های
نزدیک ، اقدامات بلافاصله عملیات محلی برای پیروزی در يك
جنگ و دومی بمعنای هدف‌های نزدیک ، اقدامات بلافاصله ، عملیات
محلی برای پیروزی در يك نبرد مشخص بکار می‌رود .

ولی در این بحث مقصود ما استراتژی و تاکتیک حزب انقلابی
طبقه‌ی کارگر در پیکار وی بخاطر رهائی اجتماعی و ملی ، بخاطر
پیروزی سوسیالیسم و کمونیسم است . در این معنی استراتژی و
تاکتیک عبارتست از علم رهبری مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریا و همه‌ی
زحمتکشان استراتژی عبارتست است از تعیین جهت اصلی مبارزه‌ی
طبقاتی پرولتاریا ، تعیین ترکیب و مشخصات ارتش سیاسی تحت
رهبری وی در يك مرحله‌ی معین از انقلاب ، تدوین نقشه‌های ضرور
برای استفاده از ذخایر مستقیم و غیر مستقیم و نیروهای اصلی و

فرعی انقلاب . تدوین نقشه‌ی مبارزه برای وحدت نیروهای انقلابی در گرد پرولتاریا و رهبری اقدامات و عملیات این نیروها . استراتژی يك حزب در تمام مدت يك مرحله‌ی معین از پیکارهای بخش وی . یعنی برای تمام مدت يك مرحله‌ی انقلاب ، اساساً و عملاً بلا تغییر میماند . مثال بز نیم : حزب توده ایران که هدف غائی خود را ایجاد جامعه‌ی سوسیالیستی در ایران قرار داده معتقد است که در شرایط کنونی کشور ما انقلاب دارای دو مرحله استراتژیک است :

مرحله نخست انقلاب دموکراتیک و ملی است که در نتیجه‌ی انجام آن باید رژیم دموکراتیک و ملی استقرار یابد که استقلال سیاسی و اقتصادی میهن ما را تأمین کند ، حیات سیاسی و اقتصادی کشور را دمیکراتیزه کند و میهن ما را از راه رشد غیر سرمایه‌داری بسوی ترقی ببرد استراتژی حزب ما برای این مرحله در اسناد و برنامه‌ی حزبی تعیین میشود .

مرحله دوم پس از نیل باین هدفهای استراتژیک و انجام این مرحله دموکراتیک و ملی انقلاب آغاز میشود و عبارتست از مرحله سوسیالیستی انقلاب در آن مرحله هدف استراتژیک عبارتست از ساختمان پایه‌های مادی و فنی سوسیالیسم و ایجاد جامعه‌ی سوسیالیستی . شعارهای استراتژیک یعنی آن شعارهایی که خواستهای حزب را در مرحله‌ی معین استراتژیک بیان میکند .

تاکنیک چیست ؟ تاکنیک جزئی و قسمتی از استراتژی و کاملاً تابع وظایف استراتژیک مرحله‌ی معینی از انقلاب است . تاکنیک

دوران کوتاهی را در درون يك مرحله‌ی استراتژيك در برمیگیرد ، هدفهای مشخص و نزدیکتر و محدودتر را در نظر دارد ، به اشکال مشخص مبارزه در شرایط مشخص مربوط است ، هدفش بدست آوردن سنگری در این با آن نبرد ، پیشروی در این یا آن زمینه ، اجرای موفقیت آمیز این یا آن عمل و اقدام مشخص ، عقب راندن دشمن از این یا آن موضع است . و همه‌ی اینها با در نظر داشتن هدف اصولی استراتژيك و بخاطر خدمت بآن هدف است و برای رسیدن بآن . البته از آنجا که اوضاع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی همواره در تکامل و تغییر است و چه بسا این تحولات بسرعت نیز انجام میپذیرد و در نهضت جذرومد پدید میگردد . تغییر و تحول اشکال و روشها و متدهای تاکتیکی اجتناب ناپذیر است . نه تنها اجتناب ناپذیر بلکه از جانب حزب برای تأمین موفقیت ضروریست . حزب باید بد رستی بهترین و مناسبترین شکل و اسلوب مبارزه‌ی تاکتیکی را از بین انواع ممکن برگزیند ، همواره با مهارت و طبق شرایط متغیر موجود ، آماده‌ی تغییر اسلوبهای تاکتیکی باشد . مراحل و اسلوبها ، اشکال سازمانی صور مبارزه ، شعارهای تاکتیکی در هر حال باید طوری تعیین شود و بنحوی عملی گردد که بتوان به هدف استراتژيك رسید . شعارهای تاکتیکی یعنی آن شعارهایی که برای مراحل کوتاه مدت با خواسته‌های مشخص تاکتیکی معین میشود .

در اسناد و مدارك حزب توده‌ی ایران شعارها و خواسته‌های

تاکتیکی نیز بیان میشود. پیرامون رابطه‌ی موجود بین هدف استراتژیک اصلی و شعارهای عمده‌ی تاکتیکی و هدفهای مبرم در سند تحلیلی از وضع کشور ماکه توسط کمیته‌ی مرکزی حزب توده‌ی ایران شده (۱۳۴۸) چنین میخوانیم :

« آنچه در جریان این مبارزات باید از مدنظر دور نیافتد هدف و دورنمای مبارزه در مرحله‌ی کنونی انقلاب است. مبارزه در راه شعار و هدفهای مبرم هیچگاه نباید ما را چنان بخود مشغول دارد که هدف و دورنمای مبارزه‌ی انقلابی را در مجموع خود ندیده بگیریم. مبارزه در راه شعارها و هدفهای مبرم و سائلی است برای ایجاد هر چه بیشتر زمینه اجتماعی لازم بمنظور تحقق هدف اصلی مبارزه‌ی انقلابی مردم یعنی استقرار حکومت ملی و دموکراتیک. پیروزی نظام ملی و دموکراتیک در کشور ما خود محمل ضرور برای سیر جامعه بطرف سوسیالیسم است. نهادر این پیوند دیالکتیکی بین هدفهای تاکتیکی و هدف استراتژیک مرحله‌ی کنونی انقلاب ایران است که مبارزات ما در راه خواستهای مبرم کنونی محتوی واقعی انقلابی خود را کسب میکنند »

استراتژی و تاکتیک، علم رهبری مبارزه‌ی پرولتاریادارای اصول و قواعدی است. اندیشه‌های اساسی این علم را بنیان گذاران مارکسیسم - مازس و انگلس - بیان نمودند. لنین با تعمیم

تجربه‌ی انقلابی جنبش جهانی کارگری در این زمینه، علم‌رهبی نبرد طبقاتی را بنیان‌گذارد. استراتژی و تاکتیک با تجربه‌ی غنی نیم قرن اخیر مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر و همه‌ی زحمتکشان بخاطر آزادی اجتماعی و ملی، بخاطر سوسیالیسم و کمونیسم توسط احزاب کمونیست و کارگری جهان و از راه تعمیم این تجربیات تکامل یافته و می‌یابد.

قواعد اساسی استراتژی و تاکتیک حزب انقلابی بر اساس تجربه و مبارزه‌ی انقلابی بدست آمده است. شرط رسیدن به نتیجه‌های صحیح استراتژیک و تاکتیک عبارتست از مطالعه‌ی دقیق شرایط عینی و ذهنی نهضت. تحلیل وضع مشخص تاریخی جهان و کشور و احتراز از رویونیسم «چپ» و راست

یک سلسله از اصول و قواعد استراتژیک و تاکتیک که طبق تجربه بدست آمده، تعمیم‌یافته، صحت آنها در عمل ثابت شده و باید در جریان مبارزه و رهبری آن مراعات گردد عبارتند از: متحد کردن کلیه نیروهائی که میتوان در یک لحظه معین علیه دشمن متحد کرد، منفرد کردن هر چه بیشتر دشمن. استفاده صحیح از تمام عوامل مساعد، استفاده صحیح از ذخیره‌های دائمی و موقت انقلاب، تعیین ضعیف‌ترین نقطه دشمن، تعیین جهت ضربه. تشخیص قوای دوست، انتخاب صحیح لحظه برای دست زدن بیک عمل، یافتن حلقه‌ی اساسی و اصلی کار در جریان مبارزه. تعیین افراد مناسب برای مأموریت‌ها، تقسیم مسائل و مشکلات

به گروهها و حل آنها بر حسب گروه ، طرح جسورانه هدف و سیر احتیاط آمیز و با دقت بطرف آنها ، آمیختگی صور مبارزه، تعیین اشکال سازمانی مناسب و غیره.

(۹۲،۷۱،۴۳،۱۹)

۸- استعمار Colonisation

استعمار عبارتست از سیاست دول امپریالیستی که هدفش برده کردن و بهره کشی از خلقهای کشورهای دیگر، خلقهای کشورهای از نظر اقتصادی کم رشد است. دول امپریالیستی برای تحکیم سیطره‌ی خویش مانع تکامل فنی و اقتصاد و فرهنگی این کشورها میشوند. البته در قرون گذشته یعنی قبل از پیدایش امپریالیسم نیز استعمار سرزمینهای غیر وجود داشته ولی ما در تعریف خود به استعمار در قرن بیستم توجه کرده ایم که خود بشکل تقسیم سرزمینهای جهان و ایجاد امپراطوری‌های مستعمراتی یکی از وجوه مشخصه‌ی دوران امپریالیستی است.

مستعمره یعنی سرزمینی فاقد استقلال سیاسی و اقتصادی که کاملاً ، در همه‌ی شئون ، تابع دولت امپریالیستی استیلاگر است این دولت و انحصارات امپریالیستی آن از مستعمره بعنوان مواد خام و نیروی کار ارزان، بازار فروش کالاها و عرصه‌ی سرمایه - گذاریهای پرسود و همچنین بمشابه پایگاههای نظامی و سوق الجیشی استفاده میکنند.

سیستم مستعمراتی امپریالیستی چیست ؟ در کنار مستعمرات،

کشورهای نیمه مستعمره و وابسته نیز وجود دارد که در شئون مختلف سیاسی یا اقتصادی دارای وابستگی‌ها و تابعیت‌های کم و زیاد نسبت به دول امپریالیستی هستند. عبارت «سیستم مستعمراتی امپریالیسم» یعنی مجموعه‌ی همه‌ی مستعمرات، نیمه‌مستعمره‌ها و ممالک وابسته که توسط امپریالیست‌ها مورد بهره‌کشی قرار گرفته و تحت سلطه‌ی آنان قرار دارند. این سیستم در مرحله‌ی انحصاری سرمایه‌داری بوجود آمد. در آغاز قرن کنونی چند کشور بزرگ امپریالیستی با توسل به نیروی ارتش و واحدهای مستعمراتی و لژیونهای خارجی، تقسیم سرزمین‌های جهان را بین خود پایان داده بودند و از آن پس بارها برای تقسیم مجدد جهان و تسخیر مستعمرات جدید با یکدیگر به جنگ و ستیز برخاستند و در باره‌ی این دورانست که لنین مینویسد:

سرمایه داری بیک سیستم جهانی ستم استعماری و تسلط مالی بر اکثریت عظیم مردم جهان توسط مشتی کشورهای باصطلاح جلو افتاده مبدل شده است.

متروپل - یعنی کشور امپریالیستی صاحب مستعمره. انحصارات بزرگ کشور متروپل با نیروی عظیم مالی و هنجعتی خود سود کلانی به حساب غارت و بهره‌کشی از مستعمرات بدست می‌آورند بعلاوه بازوی کارآرزان، کثرت منابع طبیعی و ارزانی مواد خام، سرمایه‌گذاری متروپل در مستعمره سودهای افسانه‌ای بیار می‌آورد. هم‌زمان با غارت آشکار مردم این سرزمینها و ثروت‌های ملی آنان، کشور مستعمره بزایدگی کشاورزی و مولد مواد خام متروپل مبدل میشود

عقب ماندگی اقتصادی یکی از شومترین و سنگینترین نتایج سلطه استعماری است. انحصارات متروپل مانع تکامل صنایع و بویژه ایجاد صنایع سنگین، مانع رشد تکنیک و همزمان با آن مانع تقویت کادرهای ملی میشوند. اقتصاد برخی از این سرزمینها را به اقتصادمونو - کولتور «یک محصولی» مثل نفت یا نیشکر یا قهوه یا مس مبدل میکنند که تمام سررشته‌های آن هم در دست انحصارات امپریالیستی است. این امر خود بعداً دشواریهای عظیم در راه اتحاد یک اقتصاد ملی متوازن و همه جانبه بیار میآورد. مبادله‌ی نابرابر وجه مشخصه‌ی تجارت بین متروپل و مستعمره، یکی دیگر از منابع سود کلان انحصارات است. استعمار در دوران کلاسیک خود همواره حامی و پشتیبان مرتجعترین قشرهای محلی بوده، اشکال فئودالی و ما قبل فئودالی را همچنان پا برجا نگاه داشته بکمک آن، اقتصاد را بعقب ماندگی و زحمتکشان را به فقر و گرسنگی محکوم میکرده. استعمار عقب ماندگی اقتصادی محصول غارت و سلطه‌ی انحصارات امپریالیستی و نتیجه‌ی سیاست استعماری دول امپریالیستی است نه ثمره‌ی مناسبات اقتصادی معمولی و بین کشورهای فقیر و کشورهای غنی بطور اعم.

مبارزه علیه استعمار و فرو ریختن سیستم مستعمراتی - علیه سلطه‌ی استعماری، علیه این غارت و سیطره‌ی سیاسی و اقتصادی، خلقهای کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره بپا خاسته و مبارزه‌ی شدیدی را برای آزادی ملی و استقلال آغاز کردند. نهضت استقلال

طلبی پس از انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر وارد مرحله‌ی نوین و پرتوانی شد و پس از جنگ دوم جهانیگیر و ایجاد سیستم جهانی سوسیالیسم به دوران عالیتری گام گذاشت پیدایش و تحکیم سوسیالیسم عصر رهائی ملل ستمدیده را از زنجیر بردگی استعمار بشارت داد. موج نیرومند نهضت‌های رهائی بخش ملی طومار سیستم جهانی استعماری را درهم پیچید. انقلاب‌های خروشان ملی ارگان امپریالیسم را بلرزه در می‌آورد. لبه‌ی تیز این یورش جهانی متوجه امپریالیسم امریکاست که به مدافع اساسی سیستم بهره‌کشی استعماری، به ژاندارم درجه‌یک بین‌المللی بدل شده است. در نتیجه‌ی این نبرد بجای مستعمرات سابق در کشورهای نیمه مستعمره بیش از پیش کشورهای مستقل و نوبنیاد پدیدگشته و پدید میگردد.

ولی این مبارزه هنوز پایان نرسیده است. ملی که در حال گسستن زنجیرهای استعماری هستند به مراحل مختلفی از رهائی رسیده‌اند. بسیاری از آنها دولتهای ملی تشکیل داده‌اند ولی هم-چنان برای تقویت استقلال سیاسی خویش میکوشند و برای احراز استقلال اقتصادی راهی دراز در پیش دارند. ملل کشورهاییکه ظاهراً مستقل ولی عملاً در قید وابستگی سیاسی و اقتصادی انحصارهای بیگانه هستند برای مبارزه علیه امپریالیسم و رژیمهای ارتجاعی و استبدادی پیا میخیزند. نهضت آزادیبخش ملی در کار کشورهای سوسیالیستی و جنبش کارگری کشورهای پیش افتاده به یکی از سه عامل عمده در کار کشورهای عصر ما بدل شده است.

در مقابل این موج عظیم ، امریالیستها به روشهای نوین بهره کشی
متوسل شده اند که مجموعاً آنرا استعمار نوین مینامند .

(۶۹،۶۳،۶۲،۳۷،۱۲)

۹- اشکال مبارزه بین بورژوازی و پرولتاریا

با تکامل سرمایه داری پرولتاریا نیز رشد میکند و اشکال
مبارزه‌ی او علیه بورژوازی متنوع تر و حادث تر میگردد . مبارزه
طبقاتی بویژه در سه شکل اقتصادی ، سیاسی و ایدئولوژیک تظاهر
میکند .

الف - مبارزه اقتصادی - ساده ترین شکل مبارزه است که برای
توده های وسیع کارگران و زحمتکشان قابل حصول است . مبارزه‌ی
اقتصادی مبارزه‌ی پرولتاریاست برای بهبود وضع مادی و شرایط کار و
زندگی خود . این مبارزه بصورت مبارزات صنفی و مطالباتی درمی آید
کارگران ضمن این مبارزه از کارفرمایان افزایش دستمزدها ، کاهش
ساعات کار ، تعیین حداقل مناسب دستمزد ، مرخصی با استفاده از
حقوق حق بازنشستگی ، بیمه‌ی اجتماعی ، حق تشکیل سندیکا و غیره را
طلب میکنند و برای قبولاندن این خواستها بانواع پیکارها و
منجمله به اعتصاب دست میزنند . مبارزه اقتصادی پرولتاریا از
لحاظ تاریخی نخستین شکل مبارزه طبقاتی پرولتاریاست و نقش
بزرگی در رشد جنبش انقلابی پرولتاریا دارد . این مبارزه توده های
وسیع پرولتاریا را بمبارزه جلب میکند و مکتب خوبی برای

سازماندهی و تشکیل آنهاست در جریان مبارزه‌ی اقتصادی سطح آگاهی کارگران بالا می‌رود و همبستگی طبقاتی آنها تحکیم می‌شوند. در جریان این مبارزه بود که نخستین سازمانهای کارگری یعنی سندیکاها، اتحادیه‌ها، کلوپ‌های توتوها و صندوقهای تعاون پدید آمدند اما مبارزه‌ی اقتصادی دارای خصلت محدود است. این هنوز مبارزه‌ی تمام طبقه‌ی پرولتاریا علیه طبقه بورژوازی نیست بلکه برخورد گروههای کارگران با سرمایه‌دار صاحب این یا آن کارخانه و مؤسسه در این یا آن منطقه است. هدف این مبارزه‌ی اساس سرمایه‌داری یعنی مالکیت خصوصی و وسائل تولید نیست و وظیفه‌ی محو قدرت دولتی بورژوازی را در برابر خود قرار نمیدهد. هدف مبارزه‌ی اقتصادی نه از بین بردن استثمار بلکه محدود کردن آن و کاستن آنست. با رشد و تکامل پرولتاریا مبارزه‌ی اقتصادی و صنفی کارگران کارخانه‌ها و مناطق جداگانه بمبارزه‌ی مشترک طبقه‌ی کارگر با طبقه سرمایه‌دار بمثابة يك واحد اجتماعی بدل میگردد و مبارزه‌ی طبقاتی در شکل سیاسی خود که شکل عالیتری است بروز میکند.

ب- مبارزه سیاسی - مبارزه بخاطر نابودی پایه‌های نظام سرمایه‌داری، مبارزه بخاطر در دست گرفتن قدرت سیاسی، بخاطر دیکتاتوری پرولتاریاست. پرولتاریا از راه مبارزه‌ی اقتصادی میتواند تا حدودی وضع مادی خود را بهبود بخشد و بورژوازی را بپاره‌ای گذشته‌ها و ادار سازد، ولی ارضاء و تأمین منافع عمیق اقتصادی و سیاسی او دائر بر هائی از استثمار برای همیشه فقط با نابودی قدرت سیاسی بورژوازی و برقراری قدرت سیاسی پرولتاریا یعنی برقراری دیکتاتوری پرولتاریا امکان پذیر است. برای تفجیل باین هدف

پرلتاریا به مبارزه‌ی سیاسی دست‌میزند و از وسائل مختلف از قبیل اعتصابات سیاسی، دموکراسیونها، مبارزه‌ی مسالمت‌آمیز برای اشغال کرسیهای پارلمانی و بالاخره مبارزه‌ی مسلحانه استفاده میکند. معذک همه‌ی این وسائل در آخرین تحلیل تابع وظیفه‌ی تدارک و اجرای انقلاب سوسیالیستی است. انقلاب پرولتاریائی سوسیالیستی عالیترین مرحله‌ی مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریا، وسیله‌ی منحصر بفرد و قاطع نابودی سرمایه‌داری و تحصیل قدرت سیاسی توسط پرولتاریاست

ج - مبارزه‌ی ایدئولوژیک - برای جنبش انقلابی پرولتاریا، مبارزه‌ی ایدئولوژیک ، یعنی مبارزه با ایدئولوژی بورژوائی ، ایدئولوژی مسلط در جامعه‌ی سرمایه‌داری و بخاطر پیروزی ایدئولوژی پرولتاریائی سوسیالیستی ، اهمیت فراوانی دارد .

تکامل سرمایه‌داری ناگزیر مستلزم اتحاد و تشکیل پرولتاریاست معذک پرولتاریا برای نابودی نظام سرمایه‌داری نه تنها باید بمثابه طبقه تشکیل شود بلکه باید بمنافع طبقاتی خود ، به وظیفه‌ی شگرف تاریخی خود آگاهی یابد . برای اینست که پرولتاریا به تئوری انقلابی نیازمند است . خود پرولتاریا بعلت نداشتن وقت و فرصت ، نداشتن وسائل و کمی آموزش قادر نیست چنین تئوری را ایجاد کند . این تئوری انقلابی توسط روشنفکرانی که بسوی پرولتاریا آمدند تدوین گردید . این تئوری انقلابی جدید همان مارکسیسم - لنینیسم است که رهبران بزرگ پرولتاریا - مارکس

و انگلس و لنین - آنرا ایجاد کردند. ولی با تدوین تئوری متریکی انقلابی وظیفه پایان نمی پذیرد. پس از ایجاد چنین تئوری باید آنرا در افکار کارگران رسوخ داد.

بنابراین مبارزه‌ی ایدئولوژیک مبارزه علیه جریان خود رو در جنبش کارگری نیز هست، مبارزه بخاطر اینکه توده‌های وسیع پرولتاریائی ایدئولوژی مارکسیستی - لنینیستی را فراگیرند. مبارزه‌ی ایدئولوژیک نیز مانند مبارزه‌ی اقتصادی بخودی خود هدف نیست. این مبارزه تابع وظایف سیاسی جنبش، تابع سرنگونی سلطه‌ی بورژوازی و برقراری سلطه‌ی پرولتاریاست.

(۹۲،۴۱،۳۶،۳۳،۳۰،۲۹،۲۴،۱۹)

۱۰ - اقتصاد سیاسی (Economie politique)

اقتصاد سیاسی عبارتست از علم قوانین تولید و توزیع نعمات مادی در مراحل مختلفی تکامل جامعه‌ی انسانی. از همان دوران بردگی که اقتصاد سیاسی بمشابه یک دانش عملی بظهور پیوست ماهیت طبقاتیش آشکار شد. بدین معنی که طبقات حاکمه از آن برای توجیه ایدئولوژیک حق برده‌داران بداشتن و استثمار بردگان استفاده کردند. بتدریج بار شد جامعه و مناسبات اجتماعی و اقتصادی اهمیت علم اقتصاد نیز بیشتر میشود.

اقتصاد سیاسی کلاسیک بورژوازی طی جریان تکامل شیوهی تولید سرمایه‌داری پدید می‌آید که نمایندگان برجسته‌ی آن نظیر «آدام اسمیت» و «دیوید ریکاردو» گامهای مهمی در راه درک قوانین تولید و توزیع اجتماعی نعمات مادی برداشتند. این مکتب پایه‌های تحقیق علمی اقتصاد سرمایه‌داری را شالوده ریزی کرد. ولی این مکتب البته نظام سرمایه‌داری را بدون نقص و جاودانی میانگاشت و مدافع منافع بورژوازی بود که در دوران اولیه‌ی تکاملش با فتودالیسم مبارزه می‌کرد و نقش مترقی داشت. اواخر هفدهم و اوائل قرن هیجدهم میلادی دوران شکفتگی این مکتب در انگلستان و فرانسه بود. بهترین نمایندگان اقتصاد سیاسی کلاسیک بورژوازی در این دوران طی مبارزه‌ی خود با مبادی قرون وسطائی و فتودالی اقتصاد، استقرار اقتصاد سرمایه‌داری و امحاء مقررات فتودالی را در حیات اقتصادی طلب می‌کردند و از اینراه می‌خواستند طبیعی بودن قوانین اقتصادی و بعبارت امروزی عینی بودن قوانین را اثبات کنند و بهمین جهت هم بتجزیه و تحلیل شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری و قوانین درونی آن پرداختند. آنها اساس تئوری ارزش برپایه‌ی کار را تدوین کرده و براین اساس مقولاتی نظیر بهره‌ی مالکانه و ربح و سود را توضیح میدادند ریکاردو حتی در این تجزیه و تحلیل بوجود تناقض بین دستمزد

و سود پی برد که خود اساسی برای درك تضاد بین سرمایه‌داری و پرولتاریا بشمار می‌رود. در باره‌ی اهمیت این مکتب باید گفت که یکی از منابع سه‌گانه‌ی مارکسیسم را همین تئوری تشکیل می‌دهد که بنحوی انتقادی و خلاق از جانب مارکس مورد استفاده قرار گرفت و در ضمن نقائص و محدودیت‌های طبقاتی آن عمیقاً نشان داده شد.

اینک توضیحاتی درباره‌ی اقتصاد سیاسی خرده بورژوازی: این مکتبی در اقتصاد سیاسی است که معرف منافع خرده بورژوازی و سایر گروه‌های دارای وضع میانه بین بورژوازی و پرولتاریاست این مکتب در آغاز قرق نوزدهم و همزمان با تشدید ورشکستگی و خانه خرابی تولیدکنندگان کوچک بظهور پیوست. سیسموندی (Sismondi) در سویس و پرودون (Proudhon) در فرانسه و گری (Gray) در انگلستان معروفترین نمایندگان این مکتب هستند. آنها توانستند برخی از تضادهای سرمایه‌داری را بر ملا کنند و تولید بزرگ سرمایه‌داری را از موضع خرده بورژوازی مورد انتقاد قرار دهند. عنصر مثبت در این مکتب همین انتقاد و پی بردن به برخی تضادهای اقتصاد سرمایه‌داریست. مطالبی مربوط بورشکستگی تولیدکنندگان کوچک و هرج و مرج در تولید، اجتناب ناپذیری بحرانها توسط این مکتب بررسی شده‌است ولی نمایندگان این مکتب ماهیت و اساس تضاد سرمایه‌داری و راههای تکامل آنرا نمی‌دیدند. پیشنهادهای آنان برخی تخیلی و غیر علمی و

برخی ارتجاعی و مغایر با روح تکامل جامعه بود. در زمان حاضر بازماندگان این مکتب در کشورهای امپریالیستی پیدایش و تکامل انحصارهای بزرگ را نتیجه تکامل عینی و ناگزیر جامعه‌ی سرمایه‌داری میدانند و منکر آنند که دولت بر حقیقت آلت و وسیله‌ای در دست سرمایه‌های انحصاریست و از آن جهت که پنداری واهی را در باره‌ی دولت و ماهیت آن تبلیغ میکنند نقشی منفی بازی میکند و در برخی از کشورهای در حال رشد اقتصاددانان طرف در این مکتب در بسیاری موارد در نهضت دموکراتیک عمومی و ضد امپریالیستی شرکت می‌جویند و با سلطه‌ی امپریالیستها مخالفند ولی نمیتوانند افق روشن و راه صحیحی در مقابل جامعه‌ی خود و رشد اقتصادی مستقل پیشنهاد کنند. در باره‌ی اقتصاد سیاسی مارکسیستی بطور خلاصه باید گفت که پیدایش آن وابسته بظهور پرولتاریا بمثابه یک نیروی طبقاتی مستقل است. مارکس و انگلس رهبران عالیقدر جنبش کارگری در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم، شیوه‌ی تولیدی سرمایه‌داری را همه جانبه و عمیقاً مورد تجزیه و تحلیل علمی قرار دادند و بآبهره‌گیری از عناصر علمی اقتصاد سیاسی کلاسیک بورژوازی اقتصاد سیاسی پرولتری را بمثابه یک علم تمام عیار تدوین نمودند که خود هم-اکنون بخش مهمی از اجزاء متشکله‌ی تئوری عمومی مارکسیسم فئینیسیم بشمار میرود. پیدایش اقتصاد سیاسی مارکسیستی انقلابی در تاریخ اقتصاد سیاسی است. این مکتب خلاق تمام مسائل اساسی اقتصادی را توضیح میدهد و مرتباً غنی‌تر میشود. این مکتب مناسبات بین انسانها و طبقات اجتماعی و مناسبات اقتصادی

و تولیدی را روشن میسازد و روابط تولیدی را در مجموعه‌ی روابط اجتماعی دارای نقش قاطع اساسی می‌شمارد و قوانین عینی تکامل اقتصاد و چگونگی آمدن يك نظام اجتماعی بجای نظام اجتماعی دیگر را کشف کرده و توضیح می‌دهد علم اقتصاد مارکسیستی توانست قوانین عینی درونی پیدایش ، تکامل و نابودی اجتناب ناپذیر شیوه‌ی تولیدی سرمایه‌داری را علماً ثابت کند .

از آنجا که نظام اقتصادی شالوده و پایه ایست که بر آن مجموعه‌ی روبنای سیاسی قرار دارد مارکس توجه ویژه‌ای بمطالعه و کشف قوانین عینی و اقتصاد سرمایه‌داری معطوف داشت کتاب «کاپیتال» با سرمایه اثر مارکس باین تجزیه و تحلیل اختصاص دارد و در آن راز استثمار سرمایه‌داری و مناسبات اقتصادی بین کار و سرمایه ، تضاد طبقاتی در این جامعه و چگونگی تبدیل انقلابی آن بجامعه‌ی سوسیالیستی بیان میگردد . شالوده‌ی اقتصاد سیاسی مارکسیستی تئوری اضافه ارزش (یا ارزش اضافی) است که اساس استثمار سرمایه‌داری را بر ملا میسازد . رسالت تاریخی طبقه‌ی کارگر ، نقش رهبری‌کننده‌ی وی در سرنگونی سرمایه‌داری و در امر ساختمان سوسیالیسم بر شالوده‌ی همین تئوری بنا شده است . علم اقتصاد مارکسیستی باین ترتیب اسلحه‌ی نیرومند مبارزه و راهنمای عمل احزاب کمونیستی و کارگری است . کشت قوانین آخ این مرحله‌ی سرمایه‌داری یعنی امپریالیسم و تکامل دانش اقتصاد مارکسیستی به درخشانترین وجهی توسط لنین صورت گرفت . نیروی

حیاتی علم اقتصاد مارکسیستی در رابطه خلیل ناپذیرش با واقعیت و ماهیت خلاق و دائماً تکامل یابنده‌وی نهفته است. این علم بوسیله‌ی تعمیم دائمی تجربه‌ی تکامل اقتصاد سرمایه‌داری و مبارزه طبقاتی پرولتاریا و نهضت ضد امپریالیستی و ساختمان سوسیالیسم و کمونیسم مرتباً غنی‌تر میشود.

(۹۶،۷۳)

۱۱- الیگارشی (Oligarchie)

لغت الیگارشی در اغلب زبانهای اروپائی مورد استعمال دارد و معنای آن عبارتست از سیادت گروه معدود. مفهوم رایج الیگارشی عبارتست از سیادت سیاسی و اقتصادی گروه‌های معدودی از ثروتمندان، استثمارگران و صاحبان نفوذ و بنابر این یکی از اشکال حکومتی در نظامهای استثمارریست. چنین شکل حکومتی در دورانهای مختلف اقتصادی و اجتماعی (برده‌داری و فئودالیته و سرمایه‌داری) وجود داشته و آن هنگامی بوده که مشرقی افراد معدود ولی زورمند و مقتدر همه‌ی اهرمها را بدست خود گرفته و بر توده‌ی عظیم مردم حکمرانی میکردند. اینست مفهوم عمومی الیگارشی. این واژه از لغت یونانی اولیگارکیا مشتق است که در آن زبان از زمان باستان بمعنای حکومت عده‌ای قلیل بوده است، عده‌ایکه البته قشر فوقانی ثروتمند و قدرتمند جامعه را تشکیل میدادند و بهمین جهت هم از لغت الیگارشی مفهوم قشر فوقانی این یا آن طبقه و با هیئت حاکمه یا گروهی، معدود از نظر عده، ولی مقتدر از

نظر نفوذ و ثروت ، نیز مستفاد میشود .

در اقتصاد و آثار سیاسی و اجتماعی عبارت الیگارش‌ی مالی نیز بسیار رایج است . الیگارش‌ی مالی یعنی سیادت اقتصادی و سیاسی گروه معدودی از سرمایه‌داران بزرگ مالی که عملاً مالک انحصارات صنعتی و بانکی بوده و در دستهای خود نظارت بر شاخه‌های اساسی اقتصاد را متمرکز ساخته‌اند . بنابراین عبارت الیگارش‌ی مالی مربوط به مرحله‌ی امپریالیسم ، بالاترین مرحله‌ی رشد سرمایه‌داری ، است . الیگارش‌ی مالی ، یعنی تسلط اقتصادی و سیاسی مستی سرمایه‌دار بزرگ ، در عصر امپریالیسم پیدا میشود هنگامیکه عده‌ی کمی از انحصارات بسیار بزرگ مواضع مسلط را در همه‌ی شاخه‌های اقتصاد سرمایه‌داری احراز میکنند و در نتیجه‌ی آمیختگی سرمایه‌ی صنعتی و سرمایه‌ی بانکی انحصاری آنچه را که «سرمایه‌ی مالی» مینامیم بوجود می‌آید ،

اینست مفهوم الیگارش‌ی مالی . بعنوان نمونه در ایالات متحده‌ی امریکا يك گروه معدود از انحصارات بسیار قدرتمند مالی نظیر مورگان دوپن و روکفلر بر سراسر اقتصاد و سیاست کشور حکمرانی دارند . در خود امریکا این افراد به ۶۰ خانواده‌ی بزرگ معروفند اگر چه از نه گروه تجاوز نمیکنند . اینها تمام رشته‌های اساسی اقتصادی و سیاست داخلی و خارجی و مطبوعات و سایر وسائل تبلیغاتی و دستگاه دولتی و دانشگاهها و مؤسسات

فنی و غیره و غیره را در دست گرفته اند. خانواده‌ی مرگان ۱۲ مؤسسه‌ی
عظیم بانکی، صنعتی، حمل و نقل، نظامی، با ثروتی بیش از ۵۰
میلیارد دلار، خانواده‌ی روکفلر نه مؤسسه‌ی بزرگ بانکی و صنایع
نفتی با سرمایه‌ی ۴۰ میلیارد دلار، خانواده‌ی دوپن صنایع
شیمیائی و اتومبیل سازی، خانواده ملون صنایع آلومینیوم،
خانواده‌ی فورد صنایع اتومبیل سازی را تحت نظارت کامل
دارند. در فرانسه این الیگارشی به «خانواده» معروف است
که سرمایه‌های انحصاری، بانکها و صنایع را در اقتصاد فرانسه
در دست دارند. روتشیلد، وندل، شنایدر، داسو، ماله از مهمترین
خانواده‌های الیگارشی مالی در فرانسه هستند. الیگارشی مالی
برای استقرار سیادت خود از وسایل و اشکال متنوع استفاده می-
کند، دهها و صدها مؤسسه و شعبه بزرگ و شرکت با نامهای
مختلف تأسیس میکند، با شرکت در سایر مؤسسات و داشتن سهام
بر آنها نظارت میکند، نفوذ خود را بر اقتصاد کشورهای دیگر نیز
می گستراند. الیگارشی مالی نه فقط از این طرق سودهای گزاف
بدست می آورد و از صنایع جنگی استفاده‌های کلان میبرد و دستگاه
دولتی و تبلیغاتی و تعلیماتی را زیر سیادت خویش میکشد بلکه حاکم
والهام بخش سیاست داخلی و خارجی دولتها شده مشی آنها را نیز
در اجرای سیاست ارتجاعی و تجاوزکارانه‌ی امپریالیستی و
نواستعماری تعیین میکند. در حقیقت بر اثر تسلط الیگارشی مالی

آزادیهای دموکراتیک بورژوازی نیز منکوب میشود و نوعی از تمرکز قدرت دولتی را در دست این قشر فوقانی طبقه‌ی حاکمه بوجود می‌آورد که آن را « پلوتوکراسی » (Plutocratie) مینامند .
باینجهت است که از دیکتاتوری الیگارشسی مالی سخن می‌گوئیم زیرا آنها در همه‌ی شئون اقتصادی ، سیاسی و اجتماعی فعال
مایشاء هستند .

(۱۲)

۱۲- امپریالیسم (Imperialisme)

امپریالیسم عالیترین و آخرین مرحله‌ی سرمایه‌داریست . این مرحله از اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن حاضر آغاز میشود . تدوین تئوری مربوط به امپریالیسم و تجزیه و تحلیل وجوه مشخصه‌ی آن توسط ولادیمیر ایلچ لنین صورت گرفت . وی پنج وجه مشخصه‌ی اساسی زیرین را برای امپریالیسم توصیف نمود :

۱- تمرکز و تراکم تولید و سرمایه موجب ایجاد انحصارها (مونوپولها) شد . انحصارها در این مرحله نقش قاطع را در حیات اقتصادی بازی میکنند .

۲- امتزاج و ترکیب سرمایه‌ی بانکی و سرمایه‌ی صنعتی به پیدایش سرمایه‌ی مالی و الیگارشسی مالی منجر گردید .

۳- صدور سرمایه بجای صدور کالا اهمیت ویژه‌ای کسب میکند .

۴- ایجاد اتحادیه‌ها و کنسرنهای انحصاری سرمایه‌داران .
این اتحادیه‌ها بصورت کارتلها، تراستها و کنسرسیوم ها جهان را از نظر اقتصادی بین خود تقسیم میکنند .

۵ - پایان تقسیم منطقه‌ائی شترزمینهای جهان بین بزرگترین و ثروتمندترین دول سرمایه‌داری و آغاز تجدید تقسیم آنها.

اساس اقتصادی و خصلت ویژه‌ی امپریالیسم عبارتست از تسلط انحصارها، انحصارها در رشته‌های مختلف کاملاً و همه‌جانبه اقتصاد و سیاست بزرگترین کشورهای سرمایه‌داری را در حیطه‌ی اقتدار و زیر سیطره‌ی خود میگیرند و رقابت آزاد از بین میرود . سلطه‌ی انحصارها در حیات اقتصادی با نفوذ و قدرت روزافزون آنها درزمینه‌ی سیاسی همراه است که دستگاه دولتی را زیر فرمان خود میکشند و تحت الشعاع منافع خود میسازند . در این مرحله‌ی سرمایه‌داری ، انحصارها امپراطوران قدر قدرتی در همه‌ی شئون هستند . خود لغت امپریالیسم نیز از ریشه‌ی لاتینی ایمپریو (Imperiu) بمعنی امپراطوری مشتق میشود . در این مرحله اشاعه‌ی کم و بیش دوران سرمایه‌داری در سراسر کره‌ی زمین الجای خود را بتکامل جهشی و فلاکت آور داد . این امر موجب شدت و حدت بیضابقه‌ی کلیه‌ی تضادهای سرمایه‌داری یعنی تضادهای اقتصادی، سیاسی،

طبقاتی و ملی گردید. مبارزه‌ی دول-امپریالیستی بر سر بازار فروش و عرصه‌های سرمایه‌گذاری و بدست آوردن مواد خام و نیروی کار ارزان و احراز تسلط جهانی، جدت بیسابقه‌ای یافت که در دوران تسلط پلامنازع امپریالیسم، امپریالیسم ناگزیر کار را بجنگهای ویرانی آور میکشاند.

امپریالیسم در عین حال مرحله‌ی تلاشی سرمایه‌داری، مرحله‌ی پوسیدگی و احتضار آنست. امپریالیسم آستان انقلاب سوسیالیستی است. در این مرحله، در مجموع سیستم جهانی سرمایه‌داری، شرایط برای انقلاب اجتماعی پرولتاریا نضج پیدا میکند. تضاد بین کار و سرمایه، تضاد بین دول امپریالیستی و کشورهای وابسته و مستعمره، تضاد بین خود دول امپریالیستی هر چه بیشتر شدیدتر میشود. وجود سیستم جهانی سوسیالیستی خود موجب تشدید این تضادهای سه‌گانه میگردد. واضح است که تشدید تضادها و پوسیدگی ماهوی امپریالیسم بمعنای رکود و جمود مطلق سرمایه‌داری نیست. لنین مینویسد:

« اشتباه خواهد بود اگر تصور شود که تمایل بتلاشی و

پوسیدگی مغایر یا رشد سریع سرمایه‌داریست.»

تضادهای امپریالیسم موجب تسریع پروسه‌ی تبدیل سرمایه

داری انحصاری به سرمایه‌داری انحصاری دولتی گردیده است.

این شکل در حالیکه سلطه‌ی انحصارها را بر زندگی مردم تقویت

میکنند نیروی انحصارها را با نیروی دولت در دستگاه واحدی متحد میسازد تا حداکثر سود برای بورژوازی تأمین شود و نظام سرمایه‌داری حفظ گردد. ولی نه این شکل، نه نظامی کردن حیات اجتماعی و اقتصادی کشور و نه انتگراسیون (یعنی درهم آمیختگی و ادغام و تشکیل سازمانهای جدید مافوق ملی، سیاسی و اقتصادی بمنظور پیوستگی دول و انحصارات سرمایه‌داری) نمیتواند پایه‌های پوسیده‌ی سرمایه‌داری را نجات دهد. رشد تولید در برخی کشورهای سرمایه‌داری هرگز نتوانسته است جلوی حدت یافتن تضادهای منی و بین‌المللی سرمایه‌داری را بگیرد.

درحالیکه سود و مافوق سود انحصارها افزایش مییابد، اتوماسیون (استفاده از وسایل خودکار در تولید) در شرایط سرمایه‌داری مصائب جدیدی برای زحمتکشان بیارمی‌آورد.

سلطه‌ی انحصارها نه فقط علیه کارگران و دهقانان و دیگر زحمتکشان متوجه است بلکه بر منافع قشرهای بورژوازی کوچک و متوسط زیان وارد میسازد. واقعیات، پوچ بودن ثوربهائی نظیر «سرمایه‌داری خلقی» و «دولت بهروزی همگانی» را ثابت کرده است.

سند اساسی کنفرانس بین‌المللی احزاب کمونیست و کارگری (۱۹۶۹) شیوه‌های امپریالیسم و راه مقابله با آن را چنین تحلیل میکند:

« بورژوازی انحصارگر همه جا میکوشد این پندار موهوم را ایجاد کند که گویا به همهی خواستهای زحمتکشان بدون تحول انقلابی نظام موجود میتوان دسترسی یافت . سرمایه‌داری بقصد استتار ماهیت استثمارگر و تجاوز-گرانه‌ی خویش به اشاعه‌ی انواع نظریات آرایشگرانه از قبیل «سرمایه‌داری خلقی» ، «دولت بهروزی عمومی» ، «جامعه‌ی فراوانی» و غیره توسل میجوید . جنبش انقلابی کارگری این نظریات دروغین را افشاء نموده علیه آنها با قاطعیت مبارزه میکند و بدینسان بحران ایدئولوژیک امپریالیسم را عمیقتر میسازد . توده‌های مردم همواره بیشتر از ایدئولوژی امپریالیستی روی برمی گردانند .

وجدان بشریت و خرد وی نمی‌تواند با بزه‌کاریهای امپریالیسم آشتی کند . گناه دو جنگ جهانی که در آنها ده‌ها میلیون انسان به هلاکت رسیدند، بر عهده‌ی امپریالیسم است . امپریالیسم ماشین جنگی بیسابقه‌ای ساخته که منابع عظیم انسانی و مادی را می‌بلعد ، با تازاندن مسابقات تسلیحاتی برای دهها سال آینده برنامه‌های تولید تسلیحات نوینی را تدوین میکند، حامل خطر جنگ جهانی هسته‌ایست که در صورت انفجار ، در آتش آن صدها میلیون انسان نابود و کشورهایی بکلی منهدم

خواهند شد .

فاشیسم ، این رژیم ترور سیاسی و اردوگاههای مرگ ، مولود امپریالیسم بود . امپریالیسم هر جا که بتواند بر حقوق و آزادیهای دموکراتیک یورش میبرد ، شایستگی انسان را لگدمال میکند ، نژادپرستی میپروراند .

امپریالیسم مسئول محرومیتها و مصائب صدها میلیون انسان است ، مسبب اصلی پیدایش این وضع است که توده‌های عظیمی در کشورهای آسیا و افریقا و امریکای لاتین مجبورند در شرایط فقر ، بیماری ، بیسوادی ، مناسبات اجتماعی عهد عتیق زیست کنند و خلقهای کاملی به مرگ تدریجی و نابودی محکوم شوند .

سیر تکامل اجتماعی نشان میدهد که امپریالیسم با منافع حیاتی زحمتکشانی و فکری ، اقشار اجتماعی گوناگون ، ملتها و کشورها تصادم می‌یابد . علیه امپریالیسم توده‌های همواره عظیمتر و جنبش‌های اجتماعی ، خلقهای یکجا به مبارزه برمیخیزند .

برای پایان دادن به اعمال جنایتکارانه‌ی امپریالیسم که میتواند بلایای بازهم سنگین‌تری بر سر بشریت فرود آورد ، میبایست طبقه‌ی کارگر ، نیروهای دموکراتیک و انقلابی ، خلقها متحد شوند و مشترکاً بمبارزه پردازند . لگام زدن

بر متجاوزان و رهاندن بشریت از چنگ امپریالیسم -
رسالتی است بر عهده‌ی طبقه کارگر و تمام نیروهای ضد
امپریالیستی که در راه صلح، دموکراسی، استقلال ملی و
سوسیالیسم می‌رزمند.»

اضمحلال انقلابی امپریالیسم در سراسر جهان همزمان انجام
نمی‌گیرد. ناموزونی تکامل اقتصادی و سیاسی کشورهای سرمایه -
داری در دوران امپریالیسم موجب میشود که انقلاب در کشورهای
مختلف در زمانهای مختلف صورت گیرد. بازهم لنین بود که
تئوری انقلاب سوسیالیستی را در شرایط تاریخی امپریالیسم بسط
داد و تعالیم مربوط به امکان پیروزی سوسیالیسم نخست در یک یا
در چند کشور سرمایه‌داری مجزا را تدوین نمود. انقلاب کبیر
سوسیالیستی اکتبر بمنزله‌ی اثبات عملی این تئوری بود و جریان
نابودی سرمایه‌داری انحصاری و ایجاد جامعه نوین سوسیالیستی
مدت زمان تاریخی طولانی را در بر می‌گیرد که طی آن دو سیستم
همزمان وجود خواهد داشت. عصر مادوران این گذار از سرمایه -
داری به سوسیالیسم در مقیاس جهانی است. این پروسه که از انقلاب
کبیر اکتبر آغاز شد و پس از جنگ به تشکیل سیستم جهانی
سوسیالیستی انجامید همچنان ادامه دارد.

اینک بزرگترین دولت امپریالیستی جهان امپریالیسم امریکاست
این تکامل یافته‌ترین کشور صنعتی سرمایه‌داری دارای نابهنجارترین

اقتصاد نظامی شده و رسواترین حیات اجتماعی و سیاسی است .
امپریالیسم امریکا بیش از کلیه کشورهای سرمایه‌داری دیگر ثروت
کشورهای آسیا و امریکای لاتین و آفریقا را می‌رباید و با سیاست
نوطه‌ی کودتاسازی، پیمانهای نظامی، کمک و قرضه، مسابقه‌ی
تسلیماتی، مداخله‌ی نظامی، گانگستریسم سیاسی و غیره سعی میکند
دول دیگر را مطیع خویش سازد و حق حاکمیت سایر دول رشد .
یافته‌ی سرمایه‌داری را نقض کند . امپریالیسم امریکا اینک بزرگترین
استثمارگر بین‌المللی ، تکیه‌گاه عمده‌ی ارتجاع جهانی و زاندارم
بین‌المللی است .

خلقها هر روز مصممانه‌تر مبارزه علیه امپریالیسم برمی‌خیزند .
اتحاد و اشتراك عمل نیروی عمده ضد امپریالیستی معاصر یعنی
کشورهای سوسیالیستی ، نهضت‌های آزادیبخش ملی ، و جنبش
کارگری کشورهای سرمایه‌داری وثیقه‌ی پیروزی در این نبرد
است .

(۹۹،۷۹،۶۳،۶۲،۱۹،۱۱)

امتیاز (Concession)

در نظام سرمایه‌داری امتیاز عبارتست از دادن حق سرمایه -
داران یا انحصارات سرمایه‌داری برای بهره‌برداری ضمن شرایط

معینی از برخی مؤسسات، زمینها، ثروت‌های طبیعی، معادن، دریاها و سایر امور اقتصادی. این ثروتها، مؤسسات و امور اقتصادی معمولاً متعلق به دولت یا استان یا شهرداریهاست که بوسیله امتیاز در اختیار سرمایه‌دار داخلی یا خارجی گذاشته میشود. سرمایه‌داران و انحصارات سرمایه‌داری از این امتیازها برای بدست آوردن مواد خام، برای تسلط اقتصادی، برای استثمار بیرحمانه از کارگران محلی، برای سیادت سیاسی در کشور استفاده میکنند. در مرحله امپریالیستی، کسب امتیازات در کشورهای وابسته رواج فراوان می‌یابد. در تاریخ معاصر ایران امتیاز تنباکو و امتیازهای نفت و هم‌اکنون طرح دادن امتیاز بهره‌برداری از اراضی زیر سدها به سرمایه‌داران غربی و ایجاد مؤسسات کشت و صنعت با امتیازات مربوط به استفاده از منابع دریائی خلیج فارس و نواحی ساحلی جنوب از اینگونه است.

(۹۹،۷۷،۱۲،۸)

۱۴ - آنارشیزم (Anarchisme)

یا هرج و مرج طلبی يك جریان سیاسی است که با منافع و آمال طبقه‌ی کارگر و همه‌ی زحمت‌کشان مغایر است. از نظر طبقاتی دارای ریشه‌ی خرده بورژوائی و از نظر سیاسی ارتجاعی است

زیرا در جهت تکامل جامعه نیست . این لغت از واژه‌ی یونانی آنارخیا مشتق است که بمعنای فقدان رهبری و حکومت است . آنارشیستها ضرورت وجود دولت و منجمله دولت پرولتاری را در هرگونه شرایط اجتماعی، ضرورت وجود حزب و انضباط و مشی سیاسی و برنامه عمل آن را نفی میکنند . در جنبش انقلابی، طرفداران آنارشیسم با رهبری نهضت از جانب حزب و با ایدئولوژی آن مخالفند . آنها به بهانه‌ی اینکه شخصیت انسان آزاد است، تنها عمل انفرادی را قبول میکنند، و در مقابل، اقدام جمعی و مبارزه‌ی طبقاتی و نهضت اجتماعی را بهیچ میگیرند. با چنین طرز تفکری روشن است که آنارشیسم عملاً مانع مبارزه‌ی مردم و گم‌ترش و اتحاد آن میشود، طبقه‌ی کارگر را از انجام رسالت تاریخی خویش باز میدارد، نفاق و پراکندگی را بجای تشکل و همبستگی میگذازند. آنارشیسم بمثابة یک جریان سیاسی ۱۰۰-۱۳۰ سال قبل در اروپا بوجود آمد و مبلغین سرشناسی چون ماکس اشتیرنر (Stirner) ، پودون و باکونین (Bakunin) داشت . مارکس و انگلس بنیان‌گذاران تئوری سوسیالیسم علمی برای ایجاد سازمان کمونیستی طبقه‌ی کارگر ، مبارزه‌ی طولانی و سختی را با نمایندگان این جریان سیاسی انجام دادند. لنین مینویسد :

«آنارشیستها طبقه‌ی کارگر را تابع سرمایه‌داری میکنند و جز کلمات کلی علیه استثمار بدون درک ریشه و علت آن

چیزی نمیگویند و بمبارزه‌ی طبقاتی ایمان ندارند. منجمله در کوره‌ی مبارزه علیه آنارشیزم بود که موازین سازمانی حزب طراز نوین متشکل و پیشرو با ایدئولوژی و مشی سیاسی معین تدوین شد. خطر نفوذ اندیشه‌های آنارشیستی بویژه در میان اقشار خرده بورژوازی شهر و ده و قشر عقب مانده‌ی طبقه‌ی کارگر زیادتر است، اگرچه با گسترش تعالیم مارکسیسم - لنینیسم و با تجربه‌ی ساختمان سوسیالیسم از این خطر بمیزان زیادی کاسته شده است. با اینحال احزاب کمونیست بخصوص در کشورهایی که طبقه‌ی کارگر دارای قدرت زیاد نیست یا در دوران نخستین رشد سرمایه‌داریست و یا شرایط اجتماعی و سلطه‌ی تفکر خرده بورژوائی برای نفوذ اندیویدوآلیسم (یا منش فردی) آماده است باید متوجه این خطر و عقیم ساختن آن باشند.

(۹۲،۳۷،۳۳،۲۴،۱۶،۱۵)

۱۵- اندیویدوآلیسم (Individualisme)

این لغت از ریشه‌ی اندیویدو گرفته شده که در بسیاری از زبانهای اروپائی بمعنای فرد یا شخص است. بهمین جهت اندیویدو-آلیسم را «منش فردی» یا «اصالت فرد» ترجمه کرده‌اند. اندیویدو-آلیسم از مختصات ایدئولوژی و روحیه‌ی خرده بورژوائی است

و در نتیجه کلیه‌ی انواع روحیاتیکه در جامعه مبتنی بر مالکیت خصوصی پرورش می‌یابد ظاهر می‌گردد و معنای آن بطور خلاصه یعنی برتر نهادن فرد بر جمع، قائل شدن اصالت و اهمیت برای فرد نه برای جمع. شعار اندیوید و آلیستها چنین است: «اول فرد و سپس جمع». انواع فلسفه‌های معاصر سرمایه‌داری که مسئله‌ی اساسی فلسفه و جامعه‌شناسی را به بررسی مختصات فرد انسانی محصور میکنند و تازه آن «فرد انسانی» را نیز بشکل مطلق، همیشه یکسان و بلا تغییر در تاریخ در نظر می‌گیرند (مانند اگزیستانسیالیسم و پراگماتیسم و نئوتوتیسم و پرسونالیسم و غیره)، همگی بر پایه‌ی فلسفه‌ی اصالت فرد قرار دارند. نظریات آنارشیستی خورده بورژوائی نیز مظهر اندیوید و آلیسم افراطی خورده بورژوائی است. اندیوید و آلیسم پایه‌ی فلسفی سرمایه‌داریست و بر این پایه سودجویی و خودپسندی توجیه می‌گردد.

برعکس «اصالت جمع» یا «منش جمعی» ثوری و عملی است که طبق آن منافع جمع و جامعه بر منافع فرد مقدم است و حفظ و تکامل شخصیت فرد و رهائی او از یوغ ستمهای اجتماعی فقط و فقط برهائی جمع و تکامل آن مربوط است و تنها جامعه‌ای که در آن افراد با حقوق برابر و بشکل داوطلبانه در راه پیشرفت منافع عمومی، جمعی میکوشند میتواند يك جامعه‌ی واقعاً انسانی باشد.

روش اصالت جمع سوسیالیستی مبتنی بر مالکیت اجتماعی وسایل تولید است. بدون ایجاد يك مالکیت اجتماعی و يك جامعه سوسیالیستی شرایط واقعی برای تربیت همگانی جامعه با روح جمعی بوجود نمی آید و روابط همکاری و تعاون جانشین روابط استثمار و استثمار نمی شود.

سوسیالیسم میتواند آنچنان شرایطی بوجود آورد که در آن هماهنگی واقعی بین منافع فرد و جمع پدید آید و لازمه‌ی برآورده شدن خواستهای فرد، چنانکه در سرمایه‌داری دیده میشود، سرکوب منافع جمع نباشد.

از این پایه‌ی فلسفی (اصالت فرد و اصالت جمع) دو نوع روحیه و دو نوع طرز تفکر ناشی میشود. از اصالت فرد روحیه‌ی خودپسندانه و طرز تفکر ذهنی که تمایلات خود را مقدم بر واقعیت میسازد و از اصالت جمع روحیه‌ی انقلابی همبستگی و تعاون و طرز تفکر اصولی و عینی که واقعیت عینی، مصالح تکامل جامعه را بر تمایلات و خواستهای ذهنی مقدم می‌شمرد.

رخنه‌ی روحیه و طرز تفکر و شیوه‌ی عمل اندیوید و آلیستی در حزب طبقه‌ی کارگر در جامعه‌های عقب مانده موجب تبدیل مبارزات خلاق اصولی به مبارزات گروهی و ذهنی میگردد. باید با این شیوه فکر و طرز عمل پیوسته و بموقع مبارزه شود.

۱۶- انترناسیونال اول ، دوم و سوم

واژه‌ی انترناسیونال بمعنای بین‌الملل بآن سازمانهای جهانی کارگری اطلاق گشت که از اواخر قرن گذشته تا اواسط قرن حاضر هر دوره‌های مختلف تکامل جامعه تشکیل شد. الهام‌بخش تشکیل این آموزش مارکسیسم و اساسش همبستگی بین‌المللی کارگران و زحمت‌کشان کشورهای مختلف گیتی بود.

نخستین جامعه‌ی بین‌المللی کارگران که بعداً به انترناسیونال اول معروف شد در سال ۱۸۶۴ توسط کارل مارکس آموزگار بزرگ پرولتاریا پایه‌گذاری شد. مدتها بود که مارکس و انگلس برای ایجاد حزب انقلابی طبقه‌ی کارگر مبارزه میکردند و تأسیس انترناسیونال بمتابه سازمان بین‌المللی پرولتاریا ثمره‌ی این مبارزه ، و پیروزی تعالیم مارکسیستی در جنبش کارگری يك قرن پیش بود. بر اثر رشد سرمایه‌داری در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم و اختلالی نهضت کارگری و دموکراتیک در اغلب کشورهای پیش‌افتاده و نووم همبستگی و کمک متقابل این نهضتها در مقیاس جهانی ، تشکیل سازمان بین‌المللی کارگران بیک ضرورت تاریخی مبدل شده بود. انترناسیونال اول ۲۸ سپتامبر سال ۱۸۶۴ در لندن تأسیس شد. اعلامیه تشکیل آن را مارکس نوشته است. این سند به برنامه پرولتاریای انقلابی در قرن نوزدهم مبدل شد، و در آن وظیفه‌ی

پرولتاریا : سرنگون ساختن قدرت سرمایه و استقرار حکومت کارگران از طریق مبارزه‌ی سیاسی تعریف شده بود . احزاب کارگری در آلمان بشکل شعب این سازمان بین‌المللی در کشور های مختلف تأسیس یافتند . در کمتر از دو سال ۲۵ سازمان از این قبیل ، در تقریباً تمام کشورهای اروپا و در سایر قاره‌ها ، تشکیل شد . مارکس در تمام مدت موجودیت انترناسیونال اول عضو شورای عمومی آن بود ، و همراه با انگلس و سایر طرفداران سوسیالیسم علمی علیه عقاید خرده‌بورژوائی در جنبش کارگری بشدت مبارزه کرد . چاپ کتاب سرمایه (کاپیتال) در سال ۱۸۶۷ وسیله‌ی بسیار مهم ترتیب سازمانهای کارگری در روح مارکسیسم و پیروزی سوسیالیسم علمی بود . مهمترین کنگره‌های انترناسیونال اول در این مرحله از سال ۱۸۶۶ ، هر سال یکبار ، بترتیب در شهر ژنو ، لوزان و بروکسل و بازل تشکیل شد . در مرحله‌ی بعدی ، مبارزه داخلی انترناسیونال اول علیه آنارشیسم جریان یافت که در اسپانیا و ایتالیا طرفدارانی داشت . مارکس و طرفدارانش ماهیت ضد پرولتاری و فعالیت‌های سازمان شکنانه‌ی آنارشیسم را فاش کرده و پیروزی سوسیالیسم علمی را تأمین نمودند .

بهنگام اعلام کمون پاریس ، انترناسیونال اول فعالیت درخشانی انجام داد و از مبارزه‌ی قهرمانانه‌ی کارگران پاریس پشتیبانی کرد و پس از شکست آن ، فعالیت‌های پرتوانه‌ای را علیه

ترور خونین بورژوازی فرانسه سازمان داد. پس از شکست کمون پاریس در همه‌ی کشورها فشار و تضییق علیه انترناسیونال اول شدت بیسابقه‌ای یافت. عناصر مردود و متزلزل کناره‌گیری کردند و بتدریج ادامه‌ی فعالیت مرکز کار انترناسیونال اول در اروپا غیرممکن شد. باین جهت در کنگره‌ی لاهه در سال ۱۸۷۲ تصمیم گرفته شد این مرکز به نیویورک منتقل شود. انترناسیونال چهار سال بعد طی کنفرانس فیلادلفیا رسماً منحل گشت.

انترناسیونال دوم بمشابه جامعه‌ی بین‌المللی احزاب سوسیالیست در سال ۱۸۸۹ طی کنگره‌ای منعقد در پاریس تأسیس شد و در آن احزاب کارگری تقریباً همه‌ی کشورهای اروپائی و ایالات متحده‌ی امریکا و آرژانتین شرکت جستند. مدت شش سال فعالیت این سازمان توسط فردریک انگلس رهبری میشد و برشالوده‌ی تعالیم مارکسیستی قرار داشت. در این مدت انترناسیونال دوم به پخش اندیشه‌های سوسیالیسم علمی و تحکیم احزاب کارگری کمک شایسته‌ای کرد و این احزاب بتدریج به نیروی سیاسی مهمی در اغلب کشورهای اروپائی مبدل شدند. پس از درگذشت انگلس بتدریج رهبری انترناسیونال دوم بدست اپورتونیست‌ها افتاد و آنها باعث نفوذ اندیشه‌ها و اسلوب بورژوائی در داخل جنبش کارگری شدند. رشد کمی انترناسیونال دوم همسطح بارشده‌ی کیفی آن نبود و از میزان آگاهی سیاسی و روش انقلابی آن بتدریج کاسته شد.

ولی در داخل آن برخی احزاب یا شعباتی از احزاب نظیر حزب بلشویکهای روسیه به تعالیم انقلابی مارکسیسم وفادار ماندند و شدت علیه روش تسلیم طلبانه و تجدیدنظر طلبانه و رفورمیستی رهبران اپورتونیست این سازمان مبارزه کردند. این مبارزه يك جناح چپ انقلابی در داخل انترناسیونال دوم ایجاد نمود. اکثر رهبران انترناسیونال دوم پس از شروع جنگ اول جهانی در سال ۱۹۱۴ آشکارا بسر اشیب مواضع بورژوازی کشورهای خود در غلطیدند. اصول همبستگی پرولتری و انترناسیونالیسم کارگری را بکلی ترك کردند. از آنموقع در داخل انترناسیونال دوم سه جریان ایجاد گشت. يك جناح راست یا سوسیال شوینیست‌ها، دیگری جناح میانه‌رو و سومی انترناسیونالیست‌ها یا جناح چپ این جناح انقلابی بلشویکهای روسیه به رهبری لینن، انقلابیون آلمان به رهبری کارل لینکنشت و حزب سوسیالیست‌چپ بلغارستان و غیره را در بر میگرفت. جنگ اول جهانی و خیانت رهبران انترناسیونال دوم و لیدرهای رفورمیست که تصمیمات صریح کنگره‌های این سازمان را علناً زیر پا گذاشتند بتدریج در داخل احزاب کارگری موجب شدت مبارزه وتشکل گروه‌های انقلابی و مارکسیستی واقعی شد. در سال ۱۹۱۵ در تمیمر والد در سویس اتحادیه‌ی سوسیالیست‌های انترناسیونالیست تشکیل شد که رهبری جناح چپ آن را ولادیمیر ایلچ لینن بمعهده داشت. انقلاب

سوسیالیستی اکتبر در سال ۱۹۱۷ پیروزی بزرگ سوسیالیسم علمی و مارکسیسم - لنینیسم و گام مهمی در راه ایجاد احزاب انقلابی کارگری گشت که طبق سنت زمان مارکس و برای نشان دادن جدائی کامل از انترناسیونال رفورمیستی دوم، این احزاب، احزاب کمونیست نام گرفتند .

انترناسیونال کمونیستی یا انترناسیونال سوم که به کمینترن نیز معروف است از این احزاب انقلابی تشکیل شد و از سال ۱۹۱۹ تا سال ۱۹۴۳ بفعالیت خود که نقطه‌ی تحول و چرخشی در تاریخ جنبش کارگری ایجاد نمود ادامه داد . انترناسیونال کمونیستی سازمان انقلابی بین‌المللی و مرکز رهبری جنبش کارگری جهانی بود . نخستین کنگره‌ی آن در ماه مارس سال ۱۹۱۹ با شرکت احزاب و گروه‌های کمونیستی ۳۰ کشور جهان تشکیل شد و برای اولین بار در آن احزاب انقلابی کشورهای شرقی و آسیائی نیز شرکت جستند . قبل از آن، جلسه‌ی مشاوره‌ای برهبری لنین در ماه ژانویه‌ی همان سال با شرکت ۸ حزب تشکیل شده بود و همه‌ی احزاب و سازمانهای کمونیستی و سوسیالیستی را بشرکت در کنگره‌ی انترناسیونال کمونیستی دعوت کرده بود . کنگره در پیام خود به- پرولتاریای سراسر جهان طبقه‌ی کارگر را بمبارزه‌ی جدی و بدست گرفتن قدرت حکومتی فراخواند . نهضت انقلابی مارکسیستی به- سرعت در اروپا و آسیا و امریکا ریشه دوانید و وسعت یافت .

احزاب جدید کمونیست در بسیاری از کشورها تأسیس یافت . در این مرحله نهضت کارگری را ، هم جریان میانه رو که تحت این عنوان مدافع اپورتونیزم بود تهدید میکرد، وهم بیماری چپ روی و سکتاریسم که در اجزاب جوان وبدون تجربه زمینه پیدا کرده بود. کنگره ی دوم انترناسیونال کمونیستی در سال ۱۹۲۰ با شرکت ۴۱ حزب تشکیل شد ونقش مهمی در مبارزه علیه باصطلاح چپ روها که با شرکت کمونیستها در پارلمان ودر سندیکاها ی تحت رهبری رفرمیستها مخالفت کرده ودر عمل وسابل مختلف مبارزه ی انقلابی حزب کمونیست را ازوی میگرفتند ایفا نمود . انتشار کتاب معروف لنین «بیماری کودکانه ی چپ روی در کمونیسم» در آماده کردن این کنگره وموفقیت آن نقش درجه ی اول را داشت . کنگره پیرامون نقش دهقانان و خلقهای کشورهای مستعمره واسیر، روش کمونیستها را روشن کرد . در زمان تشکیل کنگره ی هفتم کمینترن که توجه خاص بمبارزه علیه فاشیسم نمود در جهان ۷۶ حزب کمونیست وجود داشت که فقط ۲۲ حزب از آن علنی بودند وبقیه ی ۵۴ حزب در شرایط غیر علنی فعالیت میکردند. پس از شروع جنگ دوم جهانی تمام احزاب کمونیست فعالیت عظیمی را علیه فاشیسم سازمان داده و قهرمانانه در کشورهای اشغال شده نهضت های نیرومند مقاومت را رهبری نمودند. در این زمان وظایف احزاب کمونیست بیش از پیش غامض و پیچیده و شرایط پیکار گوناگون و

متفاوت گشت . احزاب کمونیست رشد و تحکیم یافته بودند و با آبدیدگی و مهارت مبارزه‌ی زحمتکشان کشور خود را رهبری میکردند. در این شرایط باقی ماندن يك مرکز واحد رهبری با رشد نهضت کمونیستی مغایر بود و دخالت‌های سازمانی در امور سایر احزاب نتایج منفی و مضرى ببار می‌آورد . در سال ۱۹۴۳ تصمیم انحلال انترناسیونال کمونیستی بتصویب اکثریت مطلق احزاب کمونیست رسید . نقش تاریخی کمیترن تقویت و تحکیم رابطه و همبستگی بین زحمتکشان، آبدیده کردن و لنینی کردن این احزاب و تعیین اصول عمومی تئوریک و تبلیغاتی احزاب کمونیست بود .

این بود تاریخچه‌ای از تشکیل و فعالیت انترناسیونال . هم اکنون اجرای اصول انترناسیونالیسم پرولتری و همبستگی بین - المللی زحمتکشان از مهمترین اصول روابط بین احزاب کمونیست و کارگریست که هر يك مستقلاً و با شناخت جامعه‌ی خود تعالیم عمومی مارکسیسم - لنینیسم را در کشورهای خود بکار می‌بندند و ضمناً از اشکال مختلف نظیر تماس‌های مشاوره‌های دوجانبه و چند جانبه، کنگره‌های احزاب مختلف ، همکاریهای مشخص، ارگان مطبوعاتی و اطلاعاتی و تئوریک مشترك ، و تشکیل کنفرانس‌های منطقه‌ای و بالاخره تشکیل جلسات مشاوره‌ی جهانی استفاده کرده به تبادل نظر پرداخته پیرامون تعیین مشی عمومی به بحث و بررسی می‌پردازند .

درسند اصلی کنفرانس بین‌المللی احزاب برادر (۱۹۶۹) گفته

میشود :

بنیاد مناسبات متقابله بین احزاب برادر عبارتست از اصول
انترناسیونالیسم پرولتاری ، همبستگی و کمک متقابل ،
احترام با استقلال و برابری و عدم مداخله در امور داخلی
یکدیگر . رعایت دقیق این اصول شرط ضرور برای رشد
همکاری رفیقانه‌ی احزاب برادر و تحکیم وحدت جنبش
کمونیستی است . تمام احزاب دارای حقوق برابرند . در
حال حاضر که یک مرکز رهبری در جنبش کمونیستی وجود
ندارد اهمیت تلفیق داوطلبانه‌ی عمل آنها بخاطر اجرای
موفقیت آمیز وظایف آنها بویژه افزایش می‌یابد .»

این اصول و آن اشکال همکاری ، امکانات لازم را برای
یگانگی کوششهای احزاب کمونیست و کارگری در راه آماجهای
مشترک آنها فراهم میسازد .

واژه‌ی انترناسیونال دارای مفهوم دیگری نیز هست و آن نام
سرود انقلابی کارگران و همه‌ی کمونیستهای جهانست . سراینده‌ی
اشعار آن اوژن پوتیه (Eugene Potier) و سازنده‌ی آهنگ پی‌یر
دگی تر (Pierre Degeyter) هستند . اوژن پوتیه کارگری شاعر بود
و در کمون پاریس شرکت داشت . اشعار او همیشه زبانزد محافل
انقلابی بود . پس از شکست کمون پاریس (۱۸۷۱) وی در سخت-

ترین شرایط پیگرد، با خوش بینی انقلابی شگفت انگیزی شعر جدید خود را با مطلع « برخیز ای داغ نفرت خورده » و با عنوان « انترناسیونال » سرود. (ترجمه‌ی فارسی از ابوالقاسم لاهوتی است). پوتیه خود عضو انترناسیونال اول بود. طی سالهای دشوار تبعید او نتوانست اشعار خود را بچاپ برساند. مدتها بعد که جزوه‌ی اشعار او چاپ شد يك کارگر موسیقی دان موسوم به پی‌یر دگی‌تر آهنگی برای این شعر ساخت. پس از آن در همه‌ی نبردها و تظاهرات کارگری « انترناسیونال » بمثابة یکی از محبوبترین ترانه‌های انقلابی به زحمتکشان رزمنده شور و الهام می‌بخشید. از آنزمان این سرود مارش پیروزمندان خود را نخست در بلژیک و فرانسه و سپس در سراسر جهان آغاز کرد. خود پی‌یر دگی‌تر در سنین سالخوردگی توانست طی مراسم یازدهمین سالگرد انقلاب کبیر اکتبر در میدان سرخ مسکو طنین مهیج و ظفرنمون « انترناسیونال » را بشنود - سرودی که در جشن و سرور، در میدان اعدام و در صحنه‌ی نبرد، در شور و التهاب تظاهرات خلقی، ایمان کمونیستها را به پیروزی جهان نو و کمونیسم بیان میدارد.

(۱۶،۶۰،۵۴،۵۲،۴۴،۱۷،۱۴)

۱۷ - انترناسیونالیسم پرولتری

(Internationalisme proletarien)

عبارتست از سیاست و ایدئولوژی همبستگی بین‌المللی کارگران و همه‌ی زحمتکشان . از نظر تاریخی اندیشه‌ی انترناسیو-نالیسم پرولتری برای نخستین بار توسط کارل مارکس و فردریک انگلس رهبران بزرگ طبقه‌ی کارگر بیش از یکصد سال قبل بیان و پایه ریزی شد . شعار مشهوری که آنها در اثر مشهور خود مانیفست حزب کمونیست با عبارت «پرولتاریای سراسر جهان متحد شوید!» نوشتند بیان سیاسی این اندیشه بود . پایه‌ی ثوریک این اندیشه‌ی مارکسیستی آنست که کارگران و زحمتکشان هرکشوری علیه بورژوازی بهره‌کش و برای دفاع از منافع حیاتی زحمتکشان ، استقرار دموکراسی و سوسیالیسم پیکار میکنند . در عین حال کارگران و زحمتکشان همه‌ی کشورهای جهان دارای منافع حیاتی همانندی هستند و دشمن طبقاتی واحدی دارند که بورژوازی سراسر دنیا است . از همین جا لزوم اتحاد و همبستگی و پشتیبانی متقابل کارگران و زحمتکشان همه‌ی ملیت‌ها و همه‌ی کشورها در مبارزه برای امر مشترك سرنگونی سرمایه‌داری و بنای جامعه‌ی سوسیالیستی ناشی میگردد . سرمایه درمقیاس جهانی متحد است ، لذا کار نیز

باید در مقیاس جهانی علیه آن متحد شود.

محتوی و مفهوم انترناسیونالیسم پرولتری طی یکصد سال اخیر بر اثر تکامل جامعه‌ی بشری و سیر تاریخ مرتباً غنی‌تر شده است. تا قبل از انقلاب کبیر سوسیالیستی اکثر مفهوم آن عبارت بود از همبستگی بین‌المللی زحمتکشان تمام کشور در مبارزه برای برانداختن سرمایه‌داری و بحکومت رساندن طبقه‌ی کارگر. پس از انقلاب اکثر سوسیالیستی و پیدایش نخستین حکومت سوسیالیستی جهان محتوی و اشکال بروز انترناسیونالیسم پرولتری غنی‌تر میشود و مفهوم آن فقط بهمان محتوی قدیمی ختم نشده بلکه عناصر مهم جدیدی را نیز دربرمیگیرد. این عناصر عبارتند از:

۱- پشتیبانی جنبش جهانی کارگری از نخستین حکومت

پرولتری و دفاع و حمایت از این دولت سوسیالیستی.

۲- کمک و پشتیبانی حکومت شوروی و زحمتکشان شوروی

نسبت به جنبش جهانی کارگری.

۳- تعمیم مفهوم انترناسیونالیسم در مناسبات با ملل ستم-

دیده و جنبش آزادیبخش ملی.

انگلس فرمول مشهوری دارد که در آن گفته میشود «ملت‌ی که

بر ملل دیگر ستم روا دارد نمیتواند آزاد باشد، لنین این گفته را اصل

اساسی انترناسیونالیسم نامیده است تجسم کامل این اصل را در

سیاست لنینی حکومت جوان شوروی در قبال ملل مختلف و اقلیه‌های

ملی ساکن روسیه به روشنی میتوان دید .

در عمل شعار معروف پرولترهای تمام کشورها متحد شوید با شعار «پرولترهای تمام کشورها و ملل ستمدیده متحد شوید» تکمیل گردید. پس از خاتمه‌ی جنگ دوم جهانی و ایجاد يك عده کشورهای جدید سوسیالیستی و پیدایش سیستم جهانی اردوگاه سوسیالیستی، اصل انترناسیونالیسم پرولتری اساس و پایه‌ی مناسبات بین کشورهای عضو این اردوگاه گشت و مفهوم روابط برادرانه و کمک متقابل بین این دول را نیز در بر گرفت . مارکسیسم - لنینیسم وحدت خلل ناپذیر منافع ملی و بین‌المللی زحمتکشان جهان را که بخاطر سوسیالیسم پیکار میکنند ثابت میکند، زیرا این مبارزه علیه سرمایه‌داری و امپریالیسم خصلت بین‌المللی دارد، اگرچه راه مشخص پیروزی آن و ساختمان سوسیالیسم وابسته به شرایط مشخص تاریخی و تناسب نیروها و عوامل دیگر در کشور است .

انترناسیونالیسم پرولتری (سوسیالیستی) اساس مناسبات بین دول سوسیالیستی است . در سند اصلی کنفرانس جهانی احزاب کمونیست و کارگری (۱۹۶۹) گفته میشود :

«استقرار مناسبات بین‌المللی طراز نوین ، تکامل اتحاد برادرانه‌ی کشورهای سوسیالیستی پروسه‌ی تاریخی بفرنجی است . تکامل موفقیت‌آمیز این پروسه، رعایت دقیق اصول انترناسیونالیسم پرولتری ، کمک و پشتیبانی

متقابل، برابری حقوق، حق حاکمیت، عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر را ایجاب مینماید.

در سرشت سوسیالیسم تضادهائی نظیر تضادهای فطری سرمایه داری وجود ندارد. هرگاه بین کشورهای سوسیالیستی اختلافاتی ناشی از تفاوت سطح رشد اقتصادی و ساختمان اجتماعی و وضع بین المللی آنها و در پیوند با ویژگیهای ملی آنها بروز کند، چنین اختلافاتی میتواند و باید بر مبنای انترناسیونالیسم پرواتری، از طریق بحث و مذاکره ی رفیقانه و همکاری داوطلبانه و برادرانه، بنحوی موفقیت آمیز حل گردد. این اختلافات نمیبایست به جبهه ی واحد کشورهای سوسیالیستی علیه امپریالیسم خلی وارد سازد.

کمونیستها دشواریهای رشد سیستم جهانی سوسیالیسم را می بینند. ولی سیستم سوسیالیستی بر پایه ی همگونی نظام اجتماعی - اقتصادی و انطباق مصالح بنیادی و هدفهای کشورهای وارد در آن استوار است. این وجه مشترک ضامن رفع دشواریهای موجود و تحکیم آتی وحدت سیستم سوسیالیسم بر مبنای اصول مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرواتری است.»

آنها که انتر ناسیونالیسم پرولتری و وجوه مختلف آنرا زیر پا گذاشته و علیه تعالیم لنین کبیر و اصول مارکسیسم - لنینیسم و انتر ناسیونالیسم پرولتری اقدام میکنند فقط به منجلا ب ناسیونال-لیسم کوتاه نظرانه میغلطند بلکه در عمل مغایر یا منافع ملی و کارگران و زحمتکشان کشور خود عمل میکنند . فعالیت از شعابگرا نهی چپ نماها ، اخلال در همبستگی بین المللی زحمتکشان و ملل ستم دیده اتهام به احزاب کمونیست و اخلال در مبارزه ی مشترک علیه دشمن مشترک امپریالیسم - نقض آشکار اصول انتر ناسیونالیسم پرولتری است .

برخی اختلافات که بین احزاب کمونیست پدید میگردد در جریان حوادث مرتفع خواهد شد و یا در پرتوی رشد حوادث که ماهیت مسائل مورد بحث را روشن خواهد کرد محو خواهد گردید برخی دیگر ممکن است مدت بیشتری دوام یابند ، ولی اصل آن است که مسائل مورد بحث میتواند و باید از طریق همکاری احزاب کمونیست در تمام جبهه ها ، از راه گسترش روابط بین احزاب تبادل متقابل تجارب و بحث و مشورت رفیقانه ، از راه وحدت عمل در عرصه ی جهانی بدرستی حل گردند . وظیفه ی انتر ناسیونالیستی هر حزب کمک همه جانبه به تحکیم مناسبات و تکامل اعتماد متقابل بین احزاب و کوششهای نوین جهت تحکیم وحدت جنبش بین المللی کمونیستی است .

انترناسیونالیسم پرولتری با منافع ملی مطابقت دارد ، زیرا که پیکار واقعی بخاطر منافع میهنی و آزادی و استقلال جز از راه مبارزه‌ی مشترک علیه امپریالیسم و همکاری برادرانه با همه‌ی کشورهای سوسیالیستی و همه‌ی خلقهائی که در این طریق پیکار میکنند امکان‌پذیر نیست از این جهت است که میگوئیم میهن‌پرستی واقعی جنبه‌ای انترناسیونالیستی دارد و انترناسیونالیسم عمیقاً میهن‌پرستانه است. مسئولیت ملی و بین‌المللی هر حزب کمونیست کارگری و کمونیستی تفکیک‌ناپذیر است . هر حزب کمونیست مسئول فعالیت خویش در برابر طبقه‌ی کارگر و خلق کشور خویش و در عین حال در برابر طبقه‌ی کارگر جهانی میباشد . مارکسیست لنینیست‌ها هم تنگ نظری ناسیونالیستی و هم نفی مصالح ملی یا کم‌بها دادن به آنرا و هم گرایش بسوی هرژمونیسیم (سیطره جوئی بر دیگران) را مطرح و میدانند . بزرگترین خدمت به امر سوسیالیسم و انترناسیونالیسم پرولتری از جانب احزاب کمونیستی که در کشورهای سرمایه‌داری می‌رزمند عبارتست از تصرف قدرت حاکمه توسط طبقه‌ی کارگر و متحدین وی .

گوناگونی شرایط فعالیت احزاب برادر ، در نظر گرفتن شرایط ملی ما بر اساس تعالیم مارکسیسم - لنینیسم ، تدوین سیاست و روش هر حزب با استقلال کامل ، تعیین مستقلانه‌ی شیوه و اشکال کار و مبارزه ، تفاوت روش در اجراء وظایف مشخص

و حتی اختلاف نظر آنان در مورد این یا آن مسئله نمیایستی مانعی بر سر راه تلفیق موضعگیری احزاب کمونیست در عرصه‌ی جهانی و بویژه در مورد مسائل بنیادی مبارزه‌ی ضد امپریالیستی باشد.

انترناسیونالیسم پرولتری وحدت ملی و بین‌المللی طبقه‌ی کارگر و همه‌ی زحمتکشان و جنبش‌های آزادیبخش را علیه دشمن مشترک رعایت میکند و اجرای آن شرط ضروری و اساسی برای پیروزی مبارزه در راه سوسیالیسم و صلح و آزادی و استقلال است.

(۹۸،۸۶،۶۸،۶۳،۱۶)

۱۸- انضباط حزبی و دموکراسی حزبی

(Discipline et democratie)

دموکراسی داخل حزبی- یعنی اجرای دقیق و پیگیر اصول مرکزیت دموکراتیک در احزاب کمونیست و کارگری دموکراسی داخلی حزب یعنی انتخابی بودن کلیه‌ی ارگانهای رهبری حزب از پائین تا بالا، کار جمعی در کلیه‌ی این ارگانها، وظیفه‌ی ارگانهای حزبی بدادن گزارش در مقابله‌ی سازمانهای حزبی پیرامون فعالیت خود، استفاده از شیوه‌ی انتقاد و انتقاد از خود در داخل حزب، حق هر فرد حزب

بشرکت در بحث آزاد و خلاق و سازنده در مجامع و جراید.
حزبی پیرامون مسائل مختلف سیاست حزب و شرکت در تدوین
این سیاست .

دموکراسی حزبی شرط تشدید فعالیت خلاق و مبتکرانه‌ی
اعضای حزب، وسیله‌ی تحکیم وحدت اصولی و انضباط آگاهانه‌ی
حزبی است . . طرز اجرای دموکراسی حزبی طبق موازینی که در
اساسنامه‌ی حزب قید میشود تصریح میگردد .

انضباط حزبی - یعنی اجرای دقیق و پیگیر موازینی که در
اساسنامه‌ی حزبی تعیین شده و انجام وظایفی که متوجه هر فرد و
سازمان حزبی میشود. انضباط حزبی یعنی اجرای برنامه و اساسنامه
و سیاست حزب ، کوشش برای تحقق بخشیدن به تصمیمات حزب
و مبارزه برای رسیدن به هدفها و آرمانهای آن .

انضباط حزبی شرط استحکام حزب ، وحدت اراده و عمل
آن و تأمین رهبری توده‌های زحمتکش است. وجود وحدت اراده
و عمل شرط اساسی حفظ قدرت پیکار جویانه‌ی حزب است .
حزب تنها يك انضباط برای تمام افراد خود از صدر تا ذیل دارد.
همه‌ی کمونیستها صرف نظر از شغل یا سابقه یا خدمات خود تابع
يك انضباط واحد هستند . خدشه وارد کردن به انضباط حزبی
زیان فراوان به حزب میرساند و با باقیماندن در صفوف آن مغایر
است . انضباط حزبی تبعیت اقلیت از اکثریت ، ارگانهای پائین تر
نسبت به ارگانها بالاتر ، کلیه‌ی اعضاء و سازمانها را نسبت به

تصمیمات کنگره و دیگر ارگانهای ذیصلاحیت حزبی ایجاب میکند. این انضباطی است آگاهانه و داوطلبانه بمنظور تحکیم وحدت حزب و رسیدن به آرمانهای کمونیسم. انضباط حزبی وجه مشترکی با اطاعت کورکورانه که سازمان را به سربازخانه مبدل کند، فکر خلاق و شرکت مبتکرانه افراد را در تدوین و اجرای سیاست حزب خورد کند، ندارد. قبل از اتخاذ تصمیم بحث و مشاوره‌ی آزادانه در مسائل لازم است. پس از اتخاذ تصمیم همه باید مانند تنی واحد تصمیم متخذه را اجرا کنند.

(۵۶،۴۲)

۱۹- انقلاب (Revolution)

مدتی است که در ایران بیک رشته اقداماتی که رژیم بدان دست زده نام انقلاب نهاده و با سفسطه و خلط مبحث بکلی مفهوم این مقوله‌ی اجتماعی را دگرگون جلوه گر میکنند. چپ و راست از «انقلاب سفید»، «انقلاب از بالا»، «انقلاب شاه و مردم» صحبت میکنند، میکوشند تا ارج و اهمیت این لغت و مفهوم عمیق آنرا پامال نمایند.

انقلاب چیست؟

انقلاب يك تحول کیفی و بنیادی، يك چرخش عظیم و اساسی در حیات جامعه است. معنای انقلاب در علم جامعه‌شناسی عبارتست از سرنگونی يك نظام اجتماعی کهنه و فرسوده و جایگزین کردن

آن با نظام اجتماعی نو و مترقی. مثال بزنیم: انقلاب کیسر فرانسه که نزدیک به دو بیست سال قبل روی داد يك انقلاب بورژوائی بود، زیرا نظام فئودالی فرسوده و مظهر آن سلطنت بوربون‌ها را از بین برد و نظام سرمایه‌داری را که در آن زمان نو و مترقی بود جایگزین آن ساخت. انقلاب مشروطه‌ی ایران يك انقلاب بورژوائی بود، زیرا اگرچه نا تمام ماند و به پیروزی کامل نرسید، ولی به بساط فعال مایشائی و استبدادی سلطنت، به اساس خانخانی و فئودالی پوسیده ضربات جدی زد و راه را برای رشد جامعه و شرکت توده‌ی مردم در تعیین سرنوشت مملکت باز کرد. انقلاب کبیر اکتبر يك انقلاب عظیم اجتماعی بود، زیرا که نظام کهنه و فرسوده‌ی فئودالی و سرمایه‌داری را ریشه کن ساخت و جامعه نوین سوسیالیستی را که بزرگترین چرخش در تاریخ بشری است بنا نهاد.

انقلاب مهمترین مرحله در تکامل حیات جامعه است. جهان بینی مارکسیسم - لنینیسم، انقلاب را نتیجه‌ی ضروری و اجتناب ناپذیر تکامل جوامع منقسم ب طبقات آشتی ناپذیر میدانند. در همه‌ی جوامعی که در آن طبقات با منافع متناقض وجود دارند تکامل اقتصادی و اجتماعی و تحولات حاصله بتدریج و مرحله بمرحله شرایط و عوامل دگرگونی عمیق و بنیادی را بحد بلوغ می‌رساند، پخته میکند و سرانجام تغییر بنیادی نظام اجتماعی را ممکن و میسر و ضرور مینماید. بیان علمی این مطلب بگفته کارل مارکس چنین است:

«نیروهای تولیدی جامعه در مرحله‌ی معینی از رشد خود با مناسبات تولیدی موجود با بیان قضائی آن یعنی با مناسبات مالکیت که در بطن آن رشد یافته‌اند در تضاد واقع میشوند. این مناسبات تولیدی به مانع و سدّی در راه رشد نیروهای تولیدی مبدل میگردند و در این هنگام است که مرحلهٔ انقلاب اجتماعی آغاز میشود.»

انقلاب آن تضاد موجود را که نام بردیم حل میکند، آن مناسبات کهنه‌ی تولیدی را از بین میبرد و با استقرار مناسبات نوین زمینه را برای رشد سریع نیروهای تولیدی فراهم میسازد. چنین است پایه‌ی اقتصادی و عینی انقلاب.

انقلاب يك طبقه‌ی حاکم را سرنگون میکند و طبقهٔ دیگری را که معرف مناسبات تولیدی پیشروتری است بقدرت می‌رساند. میتوان گفت که انقلاب نوع جدید و مترقی‌تر دولت را جانشین نوع قبلی دولت میکند. مسئله‌ی اساسی در هر انقلاب عبارت از مسئله‌ی قدرت سیاسی دولتی است. گذار قدرت از دست طبقه‌ی حاکمه‌ی پوسیده بدست طبقه یا طبقات پیشرو و مترقی، مضمون اساسی هر انقلاب است. انقلاب مظهر عالیترین شکل بروز مبارزه‌ی طبقاتی است و طبقات مترقی از طریق انقلاب و کوتاه کردن دست طبقه‌ی حاکمه‌ی مترجع و فاسد راه تکامل جامعهٔ خویش را باز میکنند.

انقلاب اجتماعی عمیقترین و اساسیترین تغییرات را در جامعه‌ی

سیاسی و اقتصادی و ایدئولوژیک جامعه وارد میسازد و از بیخ و بن سیمای آن را تغییر میدهد. کاملاً روشن است که برخی تغییرات یا اصطلاحات یا اقدامات در چهارچوب يك نظام اجتماعی معین با همان قدرت سیاسی دولتی با همان طبقات حاکمه را نمیتوان انقلاب نامید، اگرچه تبلیغ و سر و صدا درباره‌ی آن گوش‌ها را کر کند.

از توضیحاتی که دادیم معلوم میشود بنابر مرحله‌ی تکامل اقتصادی و اجتماعی و طبقات در حال مبارزه، چند نوع انقلاب اجتماعی میتوان تشخیص داد. مثلاً انقلاب بورژوازی، انقلاب بورژوا - دموکراتیک، انقلاب سوسیالیستی و غیره. باید دید هر انقلاب چه تضادهائی را حل میکند، چه وظایف اجتماعی را انجام میدهد، چه طبقه‌ای را از قدرت ساقط میسازد و چه طبقه‌ای در رأس انقلاب قرار دارد تا نوع آن انقلاب اجتماعی را تعیین کرد. مثلاً انقلاب کبیرا کتبیک انقلاب سوسیالیستی، انقلاب کبیرفرانسه و انقلاب مشروطیت ایران يك انقلاب بورژوائی بود. انقلاب مشروطه در مراحل عالی گسترش آن تا حدی از چارچوب انقلاب بورژوائی صرف فراتر رفت؛ زیرا در این نمونه مربوط به میهن ما توده‌های مردم با شعارها و خواسته‌های ویژه‌ی خود در آن شرکت نمودند و مهرخویش را بر چهره‌ی آن نهادند و جنبه‌ی ضد استعماری و ضد امپریالیستی آن را تقویت بخشیدند.

يك مطلب ديگر را هم تصريح كنيم كه گذار قدرت دولتي از دست هر طبقه‌اي بدست طبقه‌ي ديگر انقلاب نيست، زيرا همانطور كه گفتيم مفهوم انقلاب، گرفتن حكومت از جانب طبقه‌ي مترقي و پيشرو را ايجاب ميكند بنحوي كه راه تكامل جامعه را بگشايد و گرنه اگر طبقه‌اي منحط و ارتجاعی بتواند طبقه‌ي مترقي را منكبوب كند و بحكومت برسد اين عمل ضد انقلاب است نه انقلاب. انقلاب با نیرو و با شرکت توده‌های مردم انجام ميگيرد، دارای هيچ وجه مشتركی با کودتا و «انقلاب درباري» و اينگونه اقدامات كه در تاريخ نمونه‌های فراوان دارد نيست. چنين اعمالی سران حكومتي، اهلخاص و دسته‌های متعلق بهمان طبقات حاكم و وابسته بهمان نظام اقتصادی و اجتماعی را عوض ميكند، تغيير و تبديل ميدهد و قیافه‌ي ظاهري را تحول ميبخشد، درحاليكه انقلاب سراسر نظام اجتماعی- اقتصادی را عوض ميكند و طبقه‌ي جديد مترقي را بقدرت می‌رساند. برای تحقق هر انقلابی شرایط عینی (وضع انقلابی) و شرایط ذهنی (وجود سازمان انقلابی) ضرور است. درسند تحلیلی ازوضع کشور ما كه توسط حزب توده‌ی ایران تهیه شده (۱۳۴۸) گفته میشود:

«انقلاب كه عبارت از قیام توده‌های مردم بمنظور تغيير بنيادی نظام اجتماعی موجود است از قهرمانی این یا آن فرد معین، این گروه یا آن حزب سیاسی مشخص ناشی

نمیشود . انقلاب يك کشور در مرحله‌ی اول زائیده‌ی شرایط عینی حیات اجتماعی است . ولی با اینکه ایجاد شرایط عینی تحول جامعه از اختیار عامل ذهنی جنبش خارج است ، معذلك اقدامات مثبت عامل مزبور و سازمان رهبری کننده‌ی جنبش میتواند نقش مؤثری در تسریع و مثمر ساختن شرایط عینی ایفاء نماید . هیچ حکومتی هر قدر در میان بحران ورشکستی دست و پا زند بخودی خود از قدرت دست نمیکشد و ساقط نمیشود و تا عامل ذهنی یعنی اراده ، توانائی و لیاقت طبقه یا طبقات انقلابی برای سازمان دادن اقدامات قطعی و جازم بعوامل عینی ضمیمه نشود حتی وجود کلیه‌ی شرایط عینی لازم بتنهائی برای تحقق انقلاب کافی نیست .

تضادهائی که طبقه‌ی کارگر ، ساپرزحمتکشان ده و شهر و اکثریت تام مردم ایران را در برابر انحصارهای خارجی ، بورژوازی بزرگ ، زمینداران عمده و رژیم حامی منافع آنان قرار میدهد شدت و حدت بیشتری کسب میکند و مبانی عینی اشتراك منافع کلیه‌ی طبقات ، قشرها و خلقهائی که سیاست ضد ملی و ضد دموکراتیک به منافع آنها لطمه میزند توسعه می‌یابد . بهمین سبب امکان تجمع آنان بدور

شعارهای دموکراتیک طبقه‌ی کارگر بیشتر میشود و طبقه‌ی کارگر رشد یابنده‌ی کشور ما میتواند در صورت اتحاد و تشکیل و پیش‌گرفتن سیاستی صحیح، اصولی و مبتنی بر واقعیات، دور از ماجراجوئی و سکتاریسم رسالت تاریخی خود را در سرکردگی (هژمونی) انقلاب باموفقیت ایفاء نماید.

(۱۰۰۰۹۶،۷۳،۴۷)

۲۰- انقلاب فرهنگی (Revolution cultureile)

انقلاب فرهنگی بخشی است از انقلاب سوسیالیستی و مفهوم آن جریان خلق و ایجاد فرهنگی نو و عالی یعنی فرهنگ سوسیالیستی و درك و هضم این ایدئولوژی و فرهنگ سوسیالیستی از جانب توده‌ی زحمتکشان است.

در جریان انقلاب سوسیالیستی قدرت زحمتکشان استقرار می‌یابد، نحوه‌ی تولید سوسیالیستی مناسبات تولیدی کاملاً نو و دولت سوسیالیستی ایجاد میشود. بر این شالوده است که انقلاب فرهنگی صورت‌پذیر میشود، فرهنگ نو و سوسیالیستی مستقر میشود. بدین ترتیب انقلاب فرهنگی که شامل ارتقاء سریع و همه‌جانبه‌ی سطح فرهنگی توده‌های مردم است جزء متشکله و بخشی از ساختمان

سوسیالیسم و مبارزه علیه دشمن طبقاتی و ایدئولوژی وی بشمار می‌رود.

در این مفهوم عمیق مارکسیستی انقلاب فرهنگی يك مرحله کامل از تحولی ژرف و بنیادی در زمینه‌ی گسترش فرهنگ توده‌ها را دربرمیگیرد. این تحول بر پایه‌ی امکانات جدید اقتصادی و اجتماعی و ایجاد شرایط جدید مادی و سیاسی امکان‌پذیر می‌شود. انقلاب فرهنگی دارای جنبه‌های عدیده‌ایست:

فخست. کار عظیم و بی‌سابقه در زمینه‌ی آموزش و پرورش. در این زمینه از بین بردن کامل بسوادی و سپس بتدریج عمومی کردن تحصیلات ابتدائی مجانی و اجباری و سپس تحصیلات با درجه‌ی بالاتر و تخصصی و تحصیلات متوسطه عمومی برای همگان، مدارج مختلف این جنبه از انقلاب فرهنگی است. موفقیت‌های کشورهای سوسیالیستی در این زمینه بقدری آشکار است که نیازی بتوضیح ندارد. در اینجا باید از کارسازمانی و اقتصادی عظیم برای حل این مسئله و همچنین از ساختمان مدارس و مؤسسات تعلیم و تربیتی که پایه‌ی مادی آن را تشکیل میدهند یاد کرد.

دوم. کار وسیع و پیگیر برای تربیت سیاسی توده‌ها، اشاعه‌ی جهان‌بینی علمی و بالابردن سطح آگاهی سیاسی همه‌ی

زحمتکشان ، پرورش روحیه‌ی نوین و کار و کوشش و صفات عالی‌ه‌ی انسانی و اصول برجسته‌ی اخلاقی . در این زمینه کار مداوم و پیگیر فارغ از هر نوع برخورد قشری و جامد و در عین حال عمیقاً علمی و آشتی‌ناپذیر برای غلبه‌ی بر بازمانده‌های طرز تفکر سرمایه‌داری و کهنه و پوسیده و در شعور و رفتار افراد و بر نظریات ارتجاعی و ضد خلقی صورت می‌گیرد .

سوم . کار پر دامنه و عظیم برای ایجاد روشنفکران نو که با تمام وجود خویش بسوسیالیسم وابسته‌اند . این خود یکی از هدفهای اساسی انقلاب فرهنگی به شمار می‌رود و برای آن با زهم احتیاج بایجاد شرایط مادی بی‌سابقه است که ایجاد توسعه‌ی مؤسسات تعلیمات عالی‌ه و دانشگاهها، مؤسسات پژوهشی، مدارس فنی و تأسیسات . مختلف دیگر از جمله‌ی آنهاست . توجه بدان‌ش و جدیدترین دست‌آوردهای آن، ترقی سریع تکنیک و استفاده از آن در کار و تولید، آموزش دانشجویان در عالیترین سطح ممکنه‌ی علمی و تأمین بهترین و خلاق‌ترین محیط مادی و معنوی برای پژوهش دانشجویان و محققین و برای خالقین آثار هنری و ادبی مسائلی است که در ایجاد روشنفکران جدید سوسیالیستی

بمثابه بخش مهمی از انقلاب فرهنگی باید مورد نظر قرار گیرد. در این زمینه هم موفقیت‌های کشورهای سوسیالیستی عیان است. دست‌آوردهای علم و فن در این کشورها بویژه در اتحاد شوروی که در بسیاری از رشته‌های مهم و درجه‌ی اول آن کشور را در ردیف اول دانش معاصر حیاتی قرار می‌دهد، تعداد عظیم دانشجویان و فارغ‌التحصیلان دانشگاهها و مهندسين و پزشکان و سایر کارشناسان که مورد غبطه‌ی کلیه‌ی کشورهای دیگر بلااستثنا می‌باشد، نمودارهایی از این واقعیت است.

چهارم. کار دائمی و وسیع برای بالا بردن سطح آگاهی و فرهنگ عمومی توده‌های مردم بترتیبی که کلیه‌ی دست‌آوردهای علمی و هنری و ادبی و کلیه‌ی نعم فرهنگی در دسترس زحمتکشانشان باشد و سطح دانش عمومی توده‌ی مردم بالا رود. در این زمینه انواع اقدامات و ابتکارات بکار می‌رود که تأسیس شبکه‌ی بسیار وسیع کتابخانه‌ها، قرائت‌خانه‌ها و موزه‌ها، تئاترها و سینماها، سالنهای کنسرت، نمایشگاهها و گالری‌ها و استفاده از رادیو و تلویزیون و کنفرانسها، تأسیس باشگاهها و خانه‌های فرهنگی در محلات شهر و دهات، چاپ وسیع و بیسابقه

کتابها با تیراژهای عظیم برای اقشار مختلف ، چاپ روزنامه‌ها و مجلات ، ایجاد محافل هنری و دسته‌های آماتور هنری از آنجمله است . فرهنگ علم و هنر و ادب از همه‌ی این طرق و با متنوع‌ترین اشکال و به راحتی در دسترس همگان قرار می‌گیرد و بایجاد سطح عالی فرهنگ عمومی در توده‌های مردم که از وظایف انقلاب فرهنگی مورد بحث ماست کمک میکند .

پنجم . از بین بردن حالت عقب ماندگی فرهنگی برخی از نواحی يك کشور نسبت بنواحی دیگر ، با قشری از اجتماع نسبت بسایر اقشار از جمله وظایف مهم انقلاب فرهنگیست . در نظام سرمایه‌داری برخی از نواحی و استانهای يك کشور بعلل مختلف ، یا برخی از اقشار و یا حتی ملتی در يك کشور کثیرالمله ، یا اقلیت‌های ملی از نظر فرهنگی نیز علاوه بر موارد دیگر در عقب ماندگی نگهداشته می‌شوند . انقلاب فرهنگی در نظام سوسیالیستی شکفتگی فرهنگی همه‌ی این نواحی و این اقشار یا ملیتها را تأمین میکند و سراسر جامعه را بدون استثناء بسطح عالی فرهنگی می‌رساند و همه‌ی امکانات و مقدرات را یکسان در دسترس افراد جامعه قرار میدهد .

یکی از وظایف دیگر انقلاب فرهنگی جذب و بشمر رساندن
 موارث فرهنگی گذشته است . در هیچ جامعه‌ای مثل
 جامعه‌ی سوسیالیستی آثار هنری و ادبی و فرهنگی
 پیشینان در دسترس خلق قرار نمی‌گیرد . بهترین دست -
 آورده‌های فرهنگی قرون گذشته ، چه در فرهنگ ملی و چه
 در فرهنگ جهانی ، بوسیله‌ترین شکای و واقعاً در تعلق
 نوده‌ی مردم قرار می‌گیرد . انقلاب فرهنگی و ایجاد
 فرهنگ سوسیالیستی بهیچوجه بمعنای محو و نابودی
 میراث گذشته نیست . فرهنگ مجموعه‌ی ارزشهای مادی
 و معنوی است که بشر در طول تاریخ اجتماعی خلق کرده
 است و دست آورده‌های مترقی و انسانی آن در زمینه‌ی
 مادی و علم و هنر و سازمان اجتماع و نحوه‌ی زندگی مردم
 و پایه‌ی تکامل آتی آنست . فرهنگ سوسیالیستی مرحله‌ی
 نوین و ماهیت عالیتر تکامل فرهنگ بشری و دربرگیرنده‌ی
 بزرگترین موفقیت‌های فرهنگ گذشته است . چنین است
 بطور خلاصه جوانبی از انقلاب فرهنگی در مفهوم
 مارکسیستی - لنینیستی آن ؛ انقلابی که جزئی از انقلاب
 سوسیالیستی و ایجاد جامعه‌ی نوین است . انقلاب
 فرهنگی موجب اعتلای فرهنگ نوده‌ی وسیع است ،

زحمتکشان را از بردگی معنوی و جهل رها میسازد و آنها را
بادست آوردهای فرهنگی که جامعه‌ی بشری اندوخته‌مجهز مینماید؛
جهش واقعی بسوی قله علم و فرهنگ و هنر انجام میدهد و توده‌ها
را برای شرکت هرچه بیشتر و روزافزون در رهبری امور اجتماع
و سیاست و فرهنگ و اقتصاد آماده میکند و نقش بسزائی در
ایجاد انسان نوین و شایسته‌ی جامعه‌ی کمونیستی ایفا مینماید.

(۷۵ ، ۳۲ ، ۴۲)

۲۱- انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر

عبارتست از نخستین انقلاب پیروزمند پرولتری که تحولی
بنیادی در تاریخ جامعه‌ی انسانی بوجود آورد و طومار جهان کهن
سرمایه‌داری را در وردید و جهان نوین سوسیالیستی را بنیاد نهاد.
انقلاب اکتبر برای اولین بار در تاریخ، قدرت استثمارگر از
را سرنگون کرد و شالوده‌ی ایجاد جامعه‌ی فسارح از استثمار و
ستم را پی‌ریزی کرد. بر اثر تحقق انقلاب اجتماعی است که در
مرحله‌ی معینی از تکامل جامعه، یک دوران کهنه و رو بزوال جای
خود را بدوران نو و بالنده میدهد و شیوه‌ی جدید تولید جانشین
شیوه‌ایکه آفتاب عمرش بلب بام رسیده میشود. تا قرن گذشته این
انقلابات اگرچه نقش مترقی در رشد جامعه داشتند و مناسبات
تولیدی مترقی‌تری را نسبت بگذشته ایجاد میکردند ولی در هر حال

یک دوران اجتماعی متکی بر استثمار را جانشین دوران دیگرمتکی بر استثمار مینمودند. فنودالیسم جای بردگی را میگرفت و سرمایه-داری جای فنودالیسم را، ولی در عین حال اساس استثمار بجای خود باقی میماند و بهره‌کشی و ستم‌ریشه‌کن نمیشد. تنها گذار جامعه به سوسیالیسم بود که میتواند کاملترین شرایط را برای رشد و دوام نیروهای تولیدی فراهم سازد، به آرمانهای دیرینه‌ی برابری، آزادی و عدالت جامعه‌ی عمل‌پوشاند، بهره‌کشی انسان را از انسان لغو کند و زمینه‌ی نامحدود و شکوفانی شخصیت انسانی، فرهنگ و علم و هنر را ایجاد نماید. این مرحله‌ای ماهیتاً نو و کیفیتاً بیسابقه در تاریخ بشریت است. انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر سرآغاز این مرحله است. اهمیت جهانشمول آن در این نکته است. این انقلاب شکل جدیدی از استثمار را جانشین شکل دیگر نکرد، بلکه ناقوس نابودی هرگونه بهره‌کشی را بصدا درآورد. انقلاب اکتبر سرآغاز دورانیست که مضمون عمده‌اش گذار از سرمایه-داری بسوسیالیسم است - دوران مبارزه‌ی دو سیستم اجتماعی متضاد، دوران انقلابهای سوسیالیستی و انقلابهای نجات‌بخش ملی، دوران از میان رفتن سرمایه‌داری و برافتادن سیستم مستعمراتی، دوران پیوستن خلقهای جدید براه سوسیالیسم، دوران پیروزی سوسیالیسم و کمونیسم در مقیاس جهانی. از اینروست که جشن انقلاب اکتبر جشن همه‌ی کارگران و زحمتکشان جهان، جشن

همه‌ی بشریت مترقی است.

فقط آنها نیکه‌لینینسم را بمشابه مرحله‌ی نوین تکامل مارکسیسم و آموزشی جهانشمول نفی میکنند و آنرا پدیده‌ای صرفاً روسی و وخاص جامعه‌ی نیم‌قرن قبل روسیه می‌شمارند، اهمیت انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر را نیز فقط بروسیه محدود میکنند و منکر نقش عظیم تاریخی و جهانی آن میشوند. واضح است که انقلاب کبیر اکتبر آفریننده‌ی همه‌ی پیروزیهای سوسیالیسم در اتحاد شورویست. در نتیجه‌ی این انقلاب دولت طراز نوین سوسیالیستی و دموکراسی طراز نوین برای زحمتکشانش پدید آمد و حکومت کارگران و دهقانان، آن کشور را از فلاکت ملی نجات داد؛ صلح برای کشور، زمین برای دهقانان، آزادی برای زحمتکشانش، مساوات برای زنان، رهائی از ستم ملی برای خلقها، نجات از بند و امتیازات طبقاتی و ستم اجتماعی را برای همگان بارمغان آورد. انقلاب اکتبر بنیاد اقتصادی نظام استثمار و بیعدالتی اجتماعی را درهم شکست. حکومت شوروی صنایع، راههای آهن و سایر وسائل حمل و نقل، بانکها و زمین را ملی کرد یعنی بتملك تمام خلق در آورد.

انقلاب اکتبر سوسیالیستی تحت رهبری حزب کمونیست شوروی که در رأس طبقه‌ی کارگر و نزدیکترین متحدش - دهقانان زحمتکش - قرار داشت تدارك و انجام شد.

ولادیمیر ایلیچ لنین آموزگارداهمی زحمتکشان جهان رهبر و بنیادگذار حزب کمونیست و دولت شوروی از نظر ثئوریک با عمیم قوانین تکامل جامعهی سرمایه‌داری در مرحلهی امپریالیستی، امکان پیروزی سوسیالیسم را تنها در یک کشور بشوت رسانید و از نظر علمی نیز تمام توده‌های زحمتکش را مستقیماً رهبری کرد.

طبقه‌ی کارگرو زحمتکشان روسیه تجربه‌ی عظیمی از مبارزات خود علیه سلطنت تزارها و تسلط سرمایه‌داران، از انقلابهای ۱۹۰۵ و فوریه‌ی ۱۹۱۷ اندوخته بودند. پس از انقلاب فوریه و سرنگونی تزاریسیم در کشور در کنار دولت موقت یک قدرت دیگر بصورت شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان بوجود آمده بود. حزب کمونیست (که در آنزمان حزب بلشویکها نامیده میشد) تحت رهبری لنین فعالیت عظیمی را برای نشان دادن ماهیت ضد انقلابی دولت موقت و سیاست تسلیم طلبانه‌ی منشویکها سازمان داد. تزارهای لنین معروف به تزارهای آوریل نقشه‌ی پیکار برای گذار از انقلاب بورژوا - دموکراتیک فوریه به انقلاب سوسیالیستی بود. پس از تظاهرات ماههای آوریل تزاروئیبه بعلت روش خشن ضد انقلابی دولت موقت، حزب کمونیست مجبور بکار غیرعلنی شد و در خفا تدارک قیام مسلح را آغاز کرد.

کنگره‌ی ششم حزب که مخفیانه در پتروگراد (لنینگراد امروز) تشکیل شد این مشی را تصویب کرد. در وضع انقلابی

ویژه‌ای که بوجود آمده بود درحالی‌که توده‌ها به‌مشی بلشویکها می‌پیوستند و صحت سیاست و شعارهای آنها را با تجربه‌ی خود درک کرده بودند لنین از اواسط ماه سپتامبر موقع را برای قیام مسلحانه مناسب تشخیص داد. هفتم اکتبر لنین مخفیانه وارد پایتخت شد تا رهبری قیام را مستقیماً بدست گیرد. دهم اکتبر جلسه‌ی تاریخی کمیته‌ی مرکزی حزب قطعنامه‌ی مربوط بقیام را تصویب کرد. دوازدهم اکتبر کمیته‌ی نظامی انقلاب بریاست لنین تشکیل شد که به‌ستاد قیام مبدل شد. صبح روز ۲۴ اکتبر حمله‌ی دولت موقت بمراکز بلشویکها شروع شد. گاردهای سرخ و سربازان انقلابی و کارگران مسلح حمله را دفع کردند. قیام مسلح شروع شد. روز ۲۵ اکتبر تمام ایستگاههای راه‌آهن و پست و تلگراف و ادارات دولتی و وزارتخانه‌ها و بانکها و سایر نقاط مهم پایتخت بتصرف انقلابیون درآمد. در شب آنروز کاخ زمستانی مقر حکومت موقت بدست نیروهای انقلاب افتاد. بیست و پنجم اکتبر شب هنگام کنگره‌ی دوم عمومی شوراهای روسیه افتتاح شد و حکومت شوراها را اعلام کرد (مطابق تقویم جدید روز ۲۵ اکتبر مطابق با هفتم نوامبر است). نخستین دولت شوروی بنام شوراهای کمیسرهای خلق بریاست لنین تشکیل شد. تصویب‌نامه‌های تاریخی درباره‌ی صلح و درباره‌ی زمین در همین نخستین جلسه تصویب شد.

پس از پیروزی انقلاب در پتروگراد، پس از نبردهای شدید علیه

گلرد سفید و قوای ضد انقلابی طی هفته‌ی بعد از آن در مسکونیز قدرت شوراها مستقر شد و تا ماه فوریه‌ی سال بعد در سراسر کشور گسترش یافت .

انقلاب اکتبر ماشین کهنه‌ی دولتی طبقات استثمارگر را درهم شکست و دولت طراز نوین ایجاد کرد . بلافاصله دهقانان مجاناً زمین گرفتند و مالکیت بزرگ اربابی برافتاد . کلیه‌ی قروض و اقساط دهقانان ملغی گشت . انقلاب حق ملل را در تعیین سرنوشت خویش تا سرحد جدائی اعلام و تأمین کرد .

انقلاب کبیر اکتبر سوسیالیستی دارای اهمیت بزرگ جهانی - تاریخی است . این انقلاب تمام بنای سرمایه‌داری دنیا را از بنیاد پلرزه انداخت ، جهانی را که یکپارچه تحت انقیاد امپریالیسم بود به دو نیم کرد و در یکی از بزرگترین کشورهای جهان دیکتاتوری پرولتاریا را مستقر ساخت . تلاشی سیستم مستعمراتی امپریالیسم و اوج نهضت کارگری و جنبش آزادی بخش ملی را موجب گشت . انقلاب بنای سیستم نوین سوسیالیستی را آغاز نهاد .

(۷۳،۶۲،۴۷،۱۹)

۲۲ - انکیزیسیون (Inquisition)

این واژه را تفتیش عقاید نیز ترجمه کرده‌اند و عبارت بوده از دادگاههای ویژه‌ی کلیسای کاتولیک که به دستور پاپ اعظم ترتیب

می یافت و هدفش سرکوب همه مخالفین پاپ و سیطره‌ی ایدئولوژیک و سیاسی او بود. در این دادگاهها هر آزاداندیش ترقیخواهی را بنام ملحد و بی‌دین محکوم میکردند، بزندان می‌انداختند، شکنجه میکردند، میکشتند، زنده زنده میسوزانند. این محاکم ظلمت‌بار - حربه‌ی دستگاه جبر و اختناق - از قرن سیزدهم میلادی تشکیل شد و در تمام دوران قرون وسطی و سیله‌ی جابرانه و مدهشی دردست کلیسای کاتولیک علیه همه‌ی مخالفین دگمهای فرسوده‌ی کلیسا و نظام فئودالی بود. قرنهای متوالی عده‌ای از بزرگترین دانشمندان، ادبا، متفکرین، نویسندگان، پزشکان، هنرمندان، روشنگران عصر، درخشانترین سیماهای آن دوران، مبارزان راه آزادی محرومان و ستم‌دیدگان و همچنین عده‌ی کثیری از مردم ساده و عادی که مورد بی‌مهری و غضب عمال کلیسا قرار میگرفتند قربانی انکیزیسیون شدند. «الحاد» اتهام اساسی در تمام این محاکمه‌ها بود. انکیزیتورها یعنی دادستانها و قضات این دادگاههای تفتیش عقاید از بکاربردن وحشیانه‌ترین اسلوبهای شکنجه که هنوز هم شهرت خود را حفظ کرده ابائی نداشتند. انکیزیسیون در عین حال وسیله‌ای برای جمع‌آوری ثروت دردست ستمگران، غارت اموال محکومین و اعمال فشار و ایجاد وحشت و رعب در بین مردم بود؛ هنوز هم در داخل کلیسای کاتولیک بقایای این شیوه مثلا به صورت تهیه‌ی فهرست کتب ممنوعه و سازمان مبارزه علیه اندیشه‌های

ترقیخواهان‌های انقلابی وجود دارد .

اگرچه از آخرین زنده سوزاندن دستگاه انگیزسیون نزدیک
یک قرن ونیم میگذرد ولی روش انگیزسیون - محاکم فرمایشی
واحکام جابرانه - همچنان به بیداد خود علیه بهترین فرزندان خلق
زحمتکش ، علیه آزادیخواهان ادامه میدهند . درمیهن مابحق دستگاه
دادرسی ارتش را محاکم نفتیش عقاید مینامند و دادگاههای
در بسته‌ی نظامی و سازمان امنیت را به انگیزسیون تشبیه می کنند .
سازمان امنیت و دادگاههای نظامی با نقض تمام اصول قانون
اساسی ایران و قواعد دادگستری ، با نقض منشور ملل متحد و
اعلامیه‌ی حقوق بشر همه‌ی کسانی را که با استبداد و شیوه‌های
نو استعماری مخالفند به اتهاماتی نظیر اقدام علیه امنیت کشور ،
توطئه علیه سلطنت مشروطه و غیره - همچون اتهام الحاد در قرون
وسطی - دستگیر میکنند ، شکنجه میدهند ، به پای چوبه اعدام
میفرستند ، زندانی و تبعید میکنند .

(۷۶،۴۶،۲۳)

۲۳ - اومانیسیم (Humanisme)

اومانیسیم یعنی سیستم عقایدی که وجه مشخصه‌ی آن رواج
انساندوستی و علاقه بسعادتی و نیکبختی بشر و احترام بشخصیت و
مناعت انسانی است . از نظر تاریخی چنین سیستم تفکری در قرون

۱۳ و ۱۶ میلادی بمشابه يك نهضت اجتماعى وادبى ظاهر شد كه در عمل عليه ايدئولوژى فئودالى و قشربون مذهبى بود . اين سيستم تفكر در آن زمان متعلق بگروه محدودى از روشنفكران بود كه منعكس كنندهى مبارزهى بورژوازى رشديابنده بودند و ميخواستند زنجيرهاى اجتماعى و معنوى فئوداليسم را پاره كنند . روشنفكران و ماترياليستهاى فرانسه در قرن هيچدهم برجسته ترين نمونه هاى طرز تفكر اومانىستى را عرضه داشتند . آنها بودند كه شعار «آزادى ، برابرى و برادرى» را اعلام كردند ، ولى اين شعارها در عمل و همزمان با تحول سرمايه دارى در چارچوب منافع بورژوازى محدود شد تا جائيكه به آزادى استثمار منحصر گرديد و بالاخره هم فاشيسم و ميليتاريسم همچگونه اثرى از آنها باقى نگذاشت .

مفهوم اومانيسم در آثار سوسياليستهاى تخيلى نظير سن سيمون ، فوريه و اوئن محتوى اجتماعى جديدى يافت . اين محتوى شامل الغاى استثمار و ستم و تكامل شخصيت فرد ميشد ، ولى اينها نيز بشناسائى قوانين عيني جامعه و نقش مبارزهى طبقاتى توجهى نداشتند ؛ اومانيسم آنها غير فعال و آرزو مانند بود . ماركسيسم عاليترين نوع اومانيسم ، انسان دوستى واقعى مبارز و فعال را عرضه داشت . هدف اومانيسم سوسياليستى آزادى كامل زحمتكشان از زنجير استثمار ، از هرگونه ستم و عدم تساوى اجتماعى ، كسب وسيعترين آزاديهاى واقعى براى انسان ، ايجاد گسترده ترين عرضه ها

برای رشد و بارور شدن قرایح و استعداد های افراد و بهترین شرایط رشد همه جانبه ی شخصیت انسانست . این اومانیزم برشالوده ی مستحکم اقتصادی و سیاسی و اجتماعی سوسیالیسم ، مالکیت اجتماعی بروسایل تولید و الغای استثمار فرد از فرد قرار دارد .

(۸۱،۶۶،۲۶،۶)

۲۴ - ایدئولوژی (Ideologie)

ایدئولوژی عبارتست از سیستم نظریات و اندیشه های سیاسی، حقوق ، هنری ، مذهبی ، فلسفی و نظریات در زمینه ی اخلاق . ایدئولوژی بخشی است از روبنا و دارای خصلت طبقاتی است و بنا بر این در آخرین تحلیل منعکس کننده ی مناسبات اقتصادی - زیربنای جامعه است . در جامعه ای که طبقات متخاصم تقسیم شده یکی از اشکال مبارزه ی طبقاتی ، بیکار ایدئولوژیك است . منافع طبقات ارتجاعی و در حال نابودی حکم میکنند که واقعیت نفی شود و حقیقت زیر پا گذاشته شود ؛ بهمین جهت ایدئولوژی این طبقات غیر حقیقی است . منعکس کننده ی واقعی حقایق نیست . علمی نیست . برعکس منافع طبقات مترقی و انقلابی به ایجاد ایدئولوژی منعکس کننده ی واقعیت و علمی کمک میکنند . مارکسیسم - لنینیسم آن ایدئولوژی علمی و حقیقی است که بیانگر منافع طبقه ی کارگر و

اکثریت عظیم توده‌ی زحمتکش و بشریت خواستار صلح ، ترقی و آزادیست . در این اواخر فلاسفه‌ی بورژوا شایع میکنند که داشتن ایدئولوژی مغایر با برخورد علمی بمسائل و واقعیت است . آنها ایدئولوژی را امری ذهنی خالص ، بدون پایه‌ی عینی و نتیجه‌ی اندیشه‌ی مجرد گروه‌ها یا دسته‌های حزبی خاص دانسته و ادعا میکنند که باید فلسفه و علم را از وجود هر نوع ایدئولوژی پاک کرد (آنچه که ایدئولوژی زدائی یا *desideologisation* نام گرفته است). نتیجه‌ی چنین روشی جز آن نیست که ، بطور مصنوعی ، علم و فلسفه از مبارزه‌ی طبقاتی و از واقعیات اجتماعی جدا شود. هدف اصلی از این دعوی نفی ضرورت ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم یعنی تنها ایدئولوژی واقعاً علمی است .

تکامل ایدئولوژی ، اگرچه وابسته بمناسبات اقتصادیست ، ولی در عین حال دارای استقلال نسبی نیز هست . نمونه‌ی این استقلال نسبی را در این امر بویژه می‌بینیم که محتوی ایدئولوژی را نمیتوان بیواسطه و مستقیماً با علل اقتصادی توضیح داد . بعلاوه رشد عامل اقتصادی و ایدئولوژی همزمان و موازی نیست. استقلال نسبی ایدئولوژی باین جهت نیز هست که بر تکامل ایدئولوژی ، بر تحولات این سیستم نظریات و اندیشه‌ها ، یکدسته از عوامل که دارای اهمیت غیراقتصادی هستند نیز تأثیر می‌گذارند . از این قبیل است تأثیر اشکال مختلف ایدئولوژی بکی بردیگری ، و نقش شخصی

این یا آن ایدئولوگک و غیره .

(۹۲،۸۶،۳۲،۹،۶)

۲۵ - بایکوت (Boycottage)

این واژه را میتوان «تحریم» ترجمه کرد و مقصود از آن يك استلوب مبارزه‌ی سیاسی یا اقتصادی است که عبارتست از قطع رابطه بایک شخص، يك سازمان یا يك دولت . مثلا وقتی میگویند «اهالی کالاهای خارجی را بایکوت کردند» یعنی از خرید آنها خودداری میکنند، یا مثلا بایکوت کردن دولت افریقای جنوبی یعنی تحریم روابط آن . یا مثلا در يك محله وقتی اهالی پی میبرند که فلان شخص مأمور مخفی پلیس است او را بایکوت میکنند یعنی از تماس و صحبت و هرگونه رابطه‌ای با او احتراز میجویند.

واضح است که بایکوت کردن میتواند مترقی یا ارتجاعی باشد و این وابسته بدانست که این شکل مبارزه علیه چه کسی و - چه منظوری صورت میگیرد و بمنافع چه کسی خدمت میکند. مثالهایی که ذکر نمودیم نمونه‌ای از بایکوت مترقی، يك مبارزه‌ی سیاسی یا اقتصادی مثبت بسود مردم و زحمتکشان است ، ولسی دول امپریالیستی و نیز کارفرمایان مؤسسات سرمایه‌داری باتوسل به این شیوه علیه دول سوسیالیستی یا زحمتکشان اقدام میکنند ؛

این واژه در اصل نام افسری بوده است که در اختلافات یون

انگلستان و ایرلند بر سر استقلال ملی ایرلند از راه تحریم کالاها و افراد در مبارزه‌ی ملی شرکت جست و مبتکر شیوه‌ای شد که بعدها بنام او معروف گشت .

۲۶ - برابری

مساوات یا برابری افراد همیشه از آرمانها و هدفهای بشری بوده است . تا قبل از پیدایش مارکسیسم و هم اکنون نظریات گوناگون خرده‌بورژوائی برابری را بمعنای فقط مساوات صوری همه‌ی افراد در مقابل قانون میدانند و به‌اساس مسئله یعنی عدم تساوی طبقاتی که زاینده همه‌ی نابرابریها و بیدادگرهاست توجه نمیکنند . مارکسیسم - لنینیسم تأمین برابری واقعی را جز از راه الغای طبقات امکان‌پذیر نمیداند . تا وقتی تضاد طبقاتی، اختلاف طبقات و اصولاً طبقات موجود باشد هر قدر هم قوانین همه جانبه تدوین شوند و افراد در مقابل آن مساوی اعلام گردند برابری بدست نخواهد آمد. تساوی‌گری (یا هموارطلبی) خرده‌بورژوازی بمعنای آنکه تمام مردم از نظر مالکیت شخصی مساوی باشند نیز اساس مسئله را حل نمیکنند ، زیرا مسئله‌ی از بین بردن مالکیت خصوصی و اجتماعی کردن وسائل تولید است که زمینه را برای از بین بردن طبقات در جامعه‌ی عالی کمونیستی آماده میکند.

در مرحله‌ی سوسیالیسم با از بین رفتن استثمار و طبقات

استثمارگر- برابری حاصله بمعنای رهائی همه‌ی زحمتکشان بطور مساوی از بهره‌کشی و حق مساوی همه‌ی افراد برای استفاده از نعم مادی و معنوی موجود در هر مرحله‌ی معین تکامل جامعه، بر طبق کار انجام شده می‌باشد. این برابری شامل حق مساوی کلیه‌ی افراد به کار، استراحت، آموزش و پرورش، فرهنگ، بیمه‌های اجتماعی، تأمین مادی سالخوردگی، تساوی افراد از نظر ملیت و جنس و نژاد و مذهب و ... می‌باشد. اما در این مرحله سوسیالیسم بهمان علت وجود طبقات - هر چند طبقات دوست و غیر متخاصم هستند - ولی بعلت سطح عمومی رشد و درجه‌ی هنوز ناکافی تأمین پایه‌ی مادی و فنی کمونیسم و درجه‌ی معین آگاهی و معرفت نوین، همچنان یک رشته نابرابریهای عملی از نظر تأمین مادی اقشار و افراد متفاوت و میزان مختلف این تأمین باقی میماند.

گذار بمرحله‌ی دوم جامعه‌ی کمونیستی، الغای طبقات، تأمین آن پایه‌های فنی و مادی و مقدمات معنوی و معرفتی لازم، بمعنای از بین بردن این آخرین بقایای نابرابری نیز خواهد بود. در کمونیسم در مقابل وظیفه‌ی مساوی همه‌ی افراد به کار و طبق استعداد، حق مساوی بهره‌برداری طبق نیاز برای همه کس تأمین میشود.

(۸۱،۷۰،۲۳،۶)

۲۷- برده‌داری (Esclavagisme)

برده داری نخستین صورت بندی اجتماعی - اقتصادی بر شالوده‌ی استثمارفرد از فرد است . برده‌داری در مرحله‌ی نلایشی کمون اولیه و بر شالوده‌ی ازدیاد عدم تساوی اقتصادی که خود ثمره‌ی پیدایش مالکیت فردی بود نضج گرفت . بردگی نخست در مصر باستان، در بابل، در آشور و در چین و هندوستان پدیدگشت ، ولی در یونان و روم باستان بشکل کلاسیک خود تکامل حاصل کرد. در شرق و از آنجمله در میهن ما بردگی بیشتر خصلت پدرشاهی و خانوادگی داشت .

دوطبقه‌ی اصلی این صورت بندی اجتماعی - اقتصادی بردگان و برده‌داران بودند . طبقات میانه نظیر مالکین کوچک و پیشه‌وران و عناصر وازده و بدون طبقه که از مالکین کوچک و رشکست شده‌ولی غیر برده تشکیل میشدند نیز وجود داشتند.

شالوده‌ی مناسبات تولیدی در این دوران عبارتست از مالکیت برده‌دار بر وسائل تولید و بر برده . برده بعنوان شیء قابل خرید و فروش بود . برده‌دار صاحب جان برده نیز بود. خود برده‌داران به اقشار مختلف نظیر مالکان بزرگ زمین، صاحبان کارگاهها و سوداگران تقسیم میشدند . در شرایط کار عده‌ی عظیم بردگان و ارزانی بینهایت آنها، علیرغم وسائل هنوز بسیار ابتدائی، اضافه محصولی بدست می‌آمد که خود امکان نسبتاً بیشتری (نسبت به کمون

اولیه) برای رشد وسائل تولید و پیدایش علوم و هنر فراهم میساخت. ولی پس از رشد معین که خود قرنهای طول انجامید نیروهای تولیدی دیگر در چارچوب روابط تولیدی بردگی نمیتوانست تکامل یابد. بر اثر تشدید تضادهای طبقاتی که قیامهای بزرگ بردگان نمونهی آنست شالودهی برده‌داری متزلزل شد. بجای دوران برده‌داری صورت‌بندی اجتماعی اقتصادی دیگری که آنهم بر شالودهی استثمار و استعمار بود - دوران فئودالیسم - مستقر شد که بنوبه‌ی خود وبه نسبت دوران قبل متری تر بود و میدان وسیعتری برای رشد نیروهای تولیدی پدیدار شد. اگرچه صورت‌بندی اجتماعی - اقتصادی بردگی بمشابه یک مرحله‌ی تاریخی تکامل اجتماعی از بین رفت ولی وجود برده بشکلهای مختلف در دوران فئودالیسم حتی تا زمان ما نیز باقی ماند، مثلاً تا یکصد سال پیش در ایالات متحده‌ی امریکا، و یا در برخی سرزمینهای مستعمره و نیم مستعمره تا هم‌اکنون.

(۹۶،۸۰،۷۳،۶)

۲۸ - (Blankisme)

بلانکیسم نام جریان‌ی است در نهضت سوسیالیستی که در قرن نوزدهم در فرانسه پدید شد و وابسته بنام و فعالیت او گوست بلانکی انقلابی مشهور است. وی منجمله معتقد بود که استثمار سرمایه‌داری را میتوان با یک توطئه و اقدام دسته‌ای کوچک از

انقلابیون مصمم و فداکار و بدون شرکت و پشتیبانی توده‌های وسیع نبود کرد و با استقرار اندسته‌ی کوچک در حکومت به سوسیالیسم رسید. اکنون مفهوم عمومی بلانکیسم عبارتست از تاکتیک توطئه‌گری و اقدام دسته‌ای کوچک با افکار افسراطی و نحوه‌ی عمل و تئوری مربوطه، عدم اعتماد بتوده‌ها و بلزوم مبارزه‌ی متشکل و اصولی آنها. بلانکیست‌ها توجهی به تناسب نیروها و نقش توده‌ها و وضع انقلابی مشخص و شرایط لازم برای پیروزی و کار مستمر و باحوصله و سیاستی اصولی ندارند، به نقش طبقه‌ی کارگر و حزب و اهمیت رابطه با توده‌ها باور ندارند.

این مفهوم عمومی امروز بلانکیسم است. البته باید توضیح داد که لوئی اوگوست بلانکی (۱۸۰۵ - ۱۸۸۱) از انقلابیون برجسته‌ی فرانسویست که خاطره‌ی فداکاریها و مبارزات پیگیر او در تاریخ جنبش کارگری فرانسه و جهان ثبت است. او بیش از شصت سال از عمر خود را در رأس چندین سازمان و گروه مخفی و در مبارزه‌ی دائمی گذراند، دوبار تدارك كودتا دید، دوبار محکوم بمرگ شد، هر دو بار حکم به حبس ابد مبدل شد، بیش از چهل سال از زندگی او در زندان گذشت. در سال ۱۸۷۱ بلانکی غیباً در کمون پاریس - هنگامی که نخستین یورش کارگری علیه سرمایه - داری موقتاً پیروز شده بود - به عضویت کمون انتخاب شد. وی دو سال قبل از مرگ چون باز غیباً بنماینده‌ی مجلس انتخاب

شده بود از زندان آزاد شد، مارکس و انگلس با آنکه برای شخصیت انقلابی لوئی بلانکی ارزش قائل بودند، ولی شیوهی او را برای تحول جامعه رد میکردند. امروز نظریات چپ‌روها را که به مسئلهی نضج جامعه برای انقلاب، به مسئلهی وجود شرایط عینی و ذهنی انقلاب، به مسئلهی ضرورت مبارزات مطالباتی و سیاسی تاکتیکی برای هموار کردن جادهی پیروزی هدف استراتژیک، کم‌بها میدهند میتوان مظاهر تازه‌ای از بلانکیسم (نئوبلانکیسم) نامید، زیرا در این نظریات نیز، صرفنظر از آنکه با چه کلمات و استدلالاتی استتار شود، این اندیشهی غلط پنهانست که جمعی قهرمان و جانباز میتوانند با هنرنماییهای انقلابی جامعه را دگرگون سازند و توده‌ها را به انقلاب برانگیزند.

۲۹- بورژوازی (Bourgeoisie)

در فرماسیون اجتماعی - اقتصادی سرمایه‌داری دو طبقه‌ی اساسی وجود دارد. پرولتاریا و بورژوازی. بورژوازی عبارتست از طبقه‌ی سرمایه‌داران یعنی کسانی که دارای وسایل اساسی تولید مثل کارخانه‌ها و فابریکها و بانکها و وسائل حمل و نقل و توزیع و غیره هستند و از استثمار کار دیگران زندگی میکنند. از نظر لغوی این واژه از کلمه‌ی بورگت بمعنای شهر مشتق است و شهرنشین

مرفه را بورژوا می‌گفتند. از نظر تاریخی بورژوازی در بطن جامعه فئودالی در جریان تلاشی تولید خرده کالائی بوجود آمده و رشد کرد، در مراحل تراکم اولیه سرمایه و سلب مالکیت تولیدکنندگان کوچک و تبدیل آنان بکارگران مزدگیر بعدها بعنوان طبقه ظاهر شده، و سپس در طی چندین قرن مبارزه توانسته است حاکمیت سیاسی و اقتصادی خود را مستقر کند. انقلاب بورژوازی آن انقلابی است که سلطه‌ی فئودالیسم را درهم می‌شکند، بورژوازی رهبر آنست و در نتیجه‌ی آن قدرت خود را در جامعه مستقر می‌کند. اینگونه انقلابات در قرون هفدهم تا نوزدهم میلادی روی داد. در آن دوران بورژوازی طبقه‌ای مترقی بود، زیرا که خواستار پیشرفت جامعه، ازین بردن فئودالیسم بود و منافعش رشدنیروهای مولده را اقتضا می‌کرد؛ و اسی با تکامل جامعه‌ی سرمایه‌داری، بورژوازی بطبقه‌ای ارتجاعی مبدل می‌شود.

در مرحله‌ی امپریالیسم آخرین مرحله‌ی سرمایه‌داری خصلت ارتجاعی وانگهی بورژوازی بیش از هر وقت دیگر ظاهر می‌شود.

منافع بورژوازی کاملاً مغایر با منافع طبقه‌ی کارگر و دیگر زحمتکشان است. تضاد بین بورژوازی و پرلتراریا تضاد است آشتی ناپذیر. این تضاد ریشه مبارزه‌ی طبقاتی است که بالاخره منجر به انقلاب سوسیالیستی، انحلال بورژوازی بمشابه طبقه و استقرار

مالکیت اجتماعی بر وسائل تولید می‌گردد.

بورژوازی یا طبقه‌ی سرمایه‌دار بر حسب اینکه سرمایه‌ی خود را در کدام رشته بکار انداخته باشد به بورژوازی صنعتی (کارفرمایان)، بورژوازی بازرگانی (تجار بزرگ)، بورژوازی بانکی (بانکداران) و بورژوازی روستائی (کولاکها) تقسیم می‌شود. منبع درآمد همه‌ی آنها ارزش اضافی است که از کار زحمتکشان حاصل می‌شود. علاوه بر سود کارفرمایان مؤسسات صنعتی که شکل مستقیم تصاحب ارزش اضافی است، نفع بازرگانی و ربح بانکها و بهره‌ی مالکانه‌ی زمینداران همه اشکال مختلف و اجزاء ارزش اضافی هستند یعنی از استثمار زحمتکشان حاصل می‌گردد.

يك طبقه‌بندی دیگر بورژوازی از نظر قدرت مالی و نفوذ اقتصادی و سیاسی آنست. از این نظر در جوامع سرمایه‌داری بورژوازی بزرگ، بورژوازی متوسط و بورژوازی کوچک را تشخیص می‌دهیم. از نظر کمیت بورژوازی متوسط و کوچک اکثریت دارند، ولی اهرمهای اقتصادی و اجتماعی در دست بورژوازی بزرگ است که اگر چه عده‌اش کمتر است ولی اکثر منابع تولیدی و مالی و قدرت سیاسی را در دست دارد. بورژوازی متوسط و کوچک همواره در خطر ورشکست هستند و اغلب در تضاد منافع بورژوازی بزرگ قرار می‌گیرند.

خرده بورژوازی اصطلاحاً بآن تولیدکنندگان کوچک کالا

میگویند که از طرفی صاحب وسائل تولید هستند ولی از طرف دیگر اغلب خودشان کار تولیدی انجام میدهند و معمولا از کار دیگری بهره‌کشی نمیکنند. بسیاری از پیشه‌وران، صاحبان حرف و دهقانان صاحب زمین از این دسته‌اند. تجار کوچک و کسبه و برخی اقشار متوسط دیگر جامعه نیز در این دسته وارد میشوند. خرده بورژوازی قشر واسطه‌ای بین بورژوازی و پرلثاریاست که عده‌ی کمی از آن در جریان تکامل سرمایه‌داری مبدل بسرمایه‌داران میشوند و قسمت اعظم آن بتدریج بکارگر و یا در روستا با ازدست‌دادن زمین بکارگر کشاورزی مبدل میشوند. این وضع مبین خصلت دوگانه‌ی این قشر است، زیرا که خرده بورژوازی چون از تکامل سرمایه‌داران ورقابت آنان متضرر میشود دچار ورشکست و خانه‌خوابی میگردد. از آنجا که خود زحمت میکشد لذا بسوی پرلثاریا تمایل دارد و متحدوی در مبارزه علیه بورژوازی است و از جانب دیگر چون خود دارای وسائل تولید است بسوی بورژوازی تمایل دارد. این وضع موجب میشود که در مبارزه‌ی طبقاتی وضع پیگیر نداشته و قادر باجرای يك سیاست مستقل طبقاتی نباشد. طبقه‌ی کارگر و حزب وی میتواند و باید این متحد بالقوه را بسوی خود جلب کند. اتحاد کارگر و دهقان و تأمین رهبری پرلثاریا، اتحادی که همه‌ی طبقات و اقشار زحمتکش شهر و ده را در برگیرد، و وثیقه‌ی پیروزی برسرمایه‌داری و ظفرمندی

انقلاب سوسیالیستی است.

يك طبقه‌بندی دیگر بورژوازی مربوط است به نقش اقشار مختلف این طبقه در جوامع مستعمره و وابسته. از این نظر بین بورژوازی ملی و بورژوازی کمپرادر تفاوت قائل می‌شویم.

در شرایط تسلط امپریالیستها بر اینگونه جوامع و وجود مسائل عدیده‌ی ملی و وابستگی‌های انحصاری، بورژوازی ملی که بر تولید داخلی متکی است منافعش با انحصارات بیگانه اغلب در تضاد است و بهمین جهت حاضر است تا، مرحله‌ی معینی در نهضت آزادیبخش ملی شرکت جوید و نقش مثبتی ایفا میکند. عناصر میهن پرست این قشر در کشورهای مختلف در جبهه واحد ملی علیه سلطه‌ی امپریالیسم و بخاطر کوتاه کردن دست انحصارات بیگانه از منابع ملی، بخاطر کسب استقلال سیاسی و اقتصادی مبارزه میکنند.

بورژوازی کمپرادر یعنی قشر عالی و ثروتمند در اینگونه جوامع که دارای روابط محکم با انحصارات بیگانه است و سرمایه‌هایشان با سرمایه‌های امپریالیستی درهم آمیخته و منافعشان حفظ و تحکیم سیادت سرمایه‌های بیگانه را ایجاب میکند. واژه‌ی کمپرادر از زبان اسپانیائی گرفته شده و بمعنای خریدار است. اغلب بازرگانان بزرگ واردکننده و صاحبان کارگاه‌های مونتاژ که شعبه‌ی صنایع امپریالیستی هستند، بانکداران با سرمایه‌ی مشترک

و مختلط و نظیر اینها در این دسته جای دارند. بورژوازی کمپرادور
آلت و عامل سیاست امپریالیستی، دشمن استقلال ملی، دشمن
نهضت‌های آزادیبخش است. بورژوازی کمپرادور واسطه‌ی غارت و
استثمار اقتصادی و سلطه‌ی سیاسی امپریالیستها بوده و خود از آن نفع
برده و حامل ارتجاعی‌ترین و ضد ملی‌ترین سیاستهاست. تشدید و
نفوذ نو استعماری و گسترده‌تر شدن سرمایه‌گذارها و چپاول
انحصارات امریکائی بویژه موجب تقویت قشر بورژوازی کمپرادور
شده است. این قشر کشور مربوطه را بی‌بازار فروش کالاها و عرصه‌ی
سرمایه‌گذارهای انحصارات امپریالیستی و منبع کسب مواد خام
ارزان بدل میکنند. نهضت آزادیبخش ملی نه فقط علیه امپریالیست‌های
خارجی بلکه علیه این قشر عامل و واسطه‌ی امپریالیستها نیز متوجه
است. در نشریات حزبی ما همچنین به عبارت «سرمایه‌داران
بوروکرات» برمیخوریم. در سند تحلیلی از وضع کشور ما که کمیته‌ی
مرکزی حزب توده‌ی ایران تهیه نموده (۱۳۴۸) در این باره چنین
توضیح داده شده است:

«از آنجا که بخش مهمی از گردانندگان رژیم؛ از اعضاء
خاندان سلطنت گرفته تا برخی از کارمندان عالیرتبه‌ی
کشوری و لشگری نیز در عرصه‌های مختلف صنعتی،
بازرگانی، مالی، ساختمانی و کشاورزی سرمایه‌گذاری
میکند. میزان قابل توجهی از سرمایه‌گذاری خصوصی

باین دسته از سرمایه‌داران تعلق دارد. ما این قشر از سرمایه‌داران داخلی را بمناسبت مقامی که در دستگاه دولتی احراز نموده و قدرت اعمال نفوذی که در سایه‌ی حکومت استبدادی بدست آورده‌اند قشر سرمایه‌دار بورکرات مینامیم. نفوذ قشر اخیر دائماً رو به افزایش است. امروز کمتر مؤسسه‌ی بزرگ تولیدی یا بازرگانی و ساختمانی، حمل و نقل و کشاورزی در کشور ما وجود دارد که نماینده‌ای از این قشر چه مستقیماً و چه بصورت سهامدار در آن شرکت نداشته باشد.

(۱۰۰،۸۲،۷۳،۵۸،۳۳،۱۹،۸۰۶)

۳۰- پارلمان و مبارزه‌ی پارلمانی

پارلمان یعنی مجمع نمایندگان که وظیفه‌ی قانونگزاری را بعهده دارند. در ایران و ترکیه آن را مجلس، در ایالات متحده و برخی کشورهای امریکای لاین آن را کنگره مینامند. در برخی کشورها پارلمان مرکب از دو جمع است مثل شورا و سنا، مجلس اعیان یا لردها و مجلس عوام یا نمایندگان. قاعدتاً اعضای پارلمان انتخابی هستند یعنی از طرف مردم و با رأی آنها برای تشکیل قوه‌ی مقننه و تدوین قوانین برگزیده میشوند. در برخی موارد آنها را انتصاب

میکنند مثل نیمی از اعضای سنای ایران، یا عضویت را به وراثت میبرند. در کشورهای سرمایه‌داری از نظر ماهیت، میزان قدرت و رابطه با دولت دو نوع پارلمان تشخیص میدهیم:

در کشورهای جمهوری پارلمانی (ایتالیا، ترکیه و هند ۰۰۰) یا در ممالک مشروطه‌ی سلطنتی (انگلستان، سوئد و دانمارک) اصل بر اینست که پارلمان بر کلیه‌ی اعمال دولت نظارت دارد و در حقیقت مرجع عالی مملکتی شمرده میشود. در کشورهای دیگری که رئیس‌جمهور از اختیارات وسیع برخوردار است (ایالات متحده‌ی آمریکا، فرانسه و عده‌ای از کشورهای امریکای لاتین) پارلمان فقط از نظر قانونگزاری نقشی ایفاء میکند و چه بسا که هیئت دولت حتی بطرز صوری هم در مقابل پارلمان پاسخگو نیست. در هر دو دسته‌ی کشورها، پارلمان با اختیاراتی وسیع یا محدود، بطرزی کم و بیش صوری یا عملی، و تا حدودی مستقل فعالیت میکند.

حساب کشورهای دیکتاتوری، اگرچه بظاهر دارای مجلس باشند، جداست. در این دسته از کشورها پارلمان فاقد هرگونه محتوی بوده سران رژیم، سلاطین، خونت‌های نظامی، دیکتاتوری دست‌نشانده با صحنه‌سازی انتخاباتی مجعول و فرمایشی در حقیقت عده‌ای را بشغل نمایندگی مجلس منصوب میکنند تا روپوش و نقابی برای نظام استبدادی باشد. ایران و ویتنام جنوبی نمونه‌های اینگونه ممالکند.

در کلبه‌ی ممالک سرمایه‌داری به‌ناوین و با اشکال مختلف در آراء مردم دخل و تصرف میشود. افکار عمومی منحرف میگردد، محدودیتها ایجاد میشود تا پارلمان واقعاً مجمع نمایندگان مردم و بیانگر خواستها و عقاید آنها نباشد، و هر چه ممکن باشد عده‌ی نمایندگان اصیل زحمتکشان کمتر گردد. این تدابیر طیف بسیار وسیعی را در بر میگیرد. از محدودیت سن و سواد و نژاد و جنس و دارائی گرفته تا تعبیه‌ی سیستمهای ضد خلقی انتخاباتی، محروم کردن نیروهای دموکراتیک از تأثیر بر افکار عمومی و استفاده‌ی مساوی از وسایل تبلیغاتی و بالاخره تقلب و تعویض آراء و پر کردن صندوقها و غیره.

مبارزه‌ی پارلمانی - یکی از اشکال مبارزه‌ی طبقاتی در نوع سیاسی آنست. طبقه‌ی کارگر و حزب وی ضمن سایر اشکال مبارزه وظیفه دارد از این مبارزه نیز در صورت وجود شرایط استفاده کند، مردم را بسیج کند، سیاستهای ضد ملی را ضمن کارزار انتخاباتی فاش کند، سعی کند عده‌ی هر چه بیشتری از نمایندگان واقعی مردم را به پارلمان بفرستد، در پارلمان از تریبون رسمی برای بیان خواستها و پیشبرد برنامه‌ی انقلابی خود استفاده کند. نفی مبارزه‌ی پارلمانی بهمان اندازه غلط و مضر به حال جنبش است که مطلق کردن آن. اولی انحراف چپ و عدم استفاده از يك سلاح نبرد است، دیگری انحراف راست و انحصار مبارزه فقط بیک شکل و

محروم کردن توده‌ها از سلاحهای دیگرنبرد علیه سرمایه‌داری .
احزاب کمونیست کارگری و سازمانهای مترقی از مبارزه‌ی پارلمانی
برای دفاع از منافع زحمتکشان و استقلال کشور برای جلوگیری از
تبدیل پارلمان بیک زائده‌ی هیئت حاکمه و برای افشای سیاست
ضد خلقی استفاده میکنند . خارج کردن پارلمان از صورت زائده‌ی
بلااراده‌ی حکومت ، تأمین شرکت آزاد در انتخابات ، معرفی
کاندیدها و ریختن آزاد رأی به صندوقها از جنبه‌های مهم مسئله‌ی
عمده‌ی دفاع از دمکراسی است . مبارزه برای آزادی انتخابات
یکی از اشکال مبارزه بخاطر دمکراسی است .

در شرایط کنونی ، طبقه‌ی کارگر برخی از کشورهای سرمایه -
داری امکان آن را دارند که با بهره‌گیری از دست آوردهای مبارزات
خود ، اکثریت مردم را بدور خود گرد آورده و برای احراز اکثریت
قاطع در پارلمان و تبدیل پارلمان از آلت مقاصد طبقاتی بورژوازی
بوسیله‌ی خدمت بمردم زحمتکش کوشش نمایند و ضمن آن مبارزه‌ی
توده‌ای دامنه‌داری را در خارج پارلمان گسترش داده و مقاومت
نیروهای ارتجاعی را درهم شکنند . این یکی از اشکال انجام
مسالمت‌آمیز انقلاب است که خود تنها از راه بسط پیگیر مبارزه‌ی
طبقاتی توده‌های کارگروهقان و جلب طبقات متوسط علیه سرمایه‌ی
بزرگ انحصاری ، علیه ارتجاع ، بخاطر اصلاحات عمیق اجتماعی ،
صلح و سوسیالیسم میسر تواند بود . در هر صورت پرولتاریا و حزب

وی باید بر کلیه‌ی شکاف‌های مبارزه‌ی غیرمسالمت‌آمیز و مسالمت‌آمیز، پارلمانی و غیر پارلمانی احاطه داشته و آماده‌ی هرگونه تعویض سریع و غیرمنتظره‌ی يك شکل مبارزه به دیگری باشد.

(۹۲،۱۹۰۹)

۳۱- پاسیفیسم (Pacifisme)

پاسیفیسم از واژه‌ی لاتینی بمعنای صلح و آرامش مشتق است و بمعنای طرفداری از صلح و آرامش استعمال میشود. پاسیفیسم يك جریان لیبرال منشانه است که نمایندگان آن علیه هرگونه جنگی هستند و معتقدند که با تبلیغ و موعظه میتوان آشتی عمومی ایجاد کرد. اگرچه در زمان ما با تشدید خطر جنگ افروزی محافل امپریالیستی پاسیفیت‌ها نیز فعالانه در اقدامات مختلف صلحجویانه شرکت میکنند و سهمی اغلب شایسته در بیان خواست مردم علیه نقشه‌های جنگ‌طلبانه ایفاء میکنند، ولی در عین حال پاسیفیسم در اصل وسیله‌ای برای تخدیر و منحرف کردن توده‌ها از مبارزه‌ی فعال علیه جنگ‌های امپریالیستی بوده و در گذشته بارها از آن برای فریب توده‌ها و پنهان کردن ریشه و علل جنگ و تدارکات نظامی امپریالیستی استفاده شده است.

طرفداری از صلح میبایست فعال و مبارزه‌باشد. ریشه و علل

جنگ را در نظام سرمایه‌داری و سرشت امپریالیستی بیابد. کمونیستها همیشه طرفدار فعال صلح بوده‌اند و علیه جنگهای غیرعادلانه استعمارگران و غاصبانه نبرد کرده‌اند و در عین حال از جنگهای انقلابی توده‌ها، جنگهای دفاعی و جنگهای آزادیبخش دفاع کرده‌اند. پاسیفیسم تفاوت اساسی بین جنگ عادلانه و جنگ غیرعادلانه را نادیده می‌انگارد و وسائل غیرفعال نظیر موعظه را کافی برای منظور می‌شمارد. تفاوت جنبش نیرومند هواداران صلح مرکب از نیروهای مختلف و در رأس آنها کمونیستها با پاسیفیست‌ها منجمله در مبارزه فعال علیه خطر جنگ و علیه امپریالیسم است که زاینده‌ی این خطر می‌باشد. بغیر از نمونه مبارزه‌ی آنها علیه جنگ ویتنام بمعنای حمایت کامل از خلق ویتنام و جنگ عادلانه‌ی وی بخاطر آزادی و استقلال تا سرحد پیروزی این خلق و بمعنای نبرد علیه امپریالیسم امریکا و نوکران محلی آنهاست که نقشه‌های استعمارگرانه و تسلط طلبانه‌ی آنها موجب بروز و ادامه‌ی این جنگ شده است. در عصر ما پاسیفیست‌های صادق روز به روز بیشتر دوش بدوش طرفداران فعال صلح با کمونیستها دست بعمل مشترك می‌زنند و اقدامات متحدی را سازمان می‌دهند. ضرورت مبارزه‌ی متحد علیه امپریالیسم جلب هر چه بیشتر و فعالتر این نیرو را ضروری می‌کند.

۳۲- پایه و روبنا (با زیربنا و روبنا)

پایه جهان بینی مارکسیستی در میان انبوه مناسبات اجتماعی موجود در هر جامعه ای مناسبات مادی و تولیدی را بمثابة مناسبات اساسی و تعیین کننده میداند. پایه یا زیربنای جامعه عبارتست از مجموعه این مناسبات تولیدی که ساختمان اقتصادی جامعه را تشکیل میدهد. مقصود از مجموعه مناسبات تولیدی عبارتست از اشکال مالکیت و مناسبات میان انسانها که از این اشکال مالکیت ناشی میشود و بالاخره اشکال توزیع نعم مادی.

هر جامعه دارای پایه یا زیربناست. وضع زیربنا بمثابة مجموعه مناسبات تولیدی بستگی با وضع نیروهای تولیدی دارد و در هر جامعه مطابق با درجهی معین نیروهای تولیدی آن دوراست.

پایه نقش عظیمی در زندگی اجتماع بازی میکند و امکان میدهد که تولید و توزیع نعم مادی سازمان داده شود. انسانها بدون برقراری مناسبات تولیدی نمیتوانند بکار تولیدی بپردازند و در نتیجه وسائل زندگی را توزیع کنند. تبدیل يك دوران اجتماعی بدوران دیگر یعنی تبدیل پایه، یعنی ایجاد مناسبات تولیدی جدید.

روبنا - عبارتست از نظریات سیاسی، حقوقی، فلسفی، اخلاقی، هنری و مذهبی جامعه و نهادها و مؤسسات و سازمانهای

مربوط بآنها و اشکال مربوطه آگاهی اجتماعی. اگر بخواهیم پایه را به ریشه یا استخوان بندی تشبیه کنیم ، میتوانیم روبنا را از شاخ و برگ یا گوشت و پوست و خلاصه سیمای جامعه بنامیم. البته این تشبیه ساده است و روابط دیالکتیکی عمیقی که پایه و روبنا را یکدیگر پیوند میدهد نشان نمیدهد .

پایه ، شالوده‌ی روبناست. هر فرم‌اسیون اجتماعی-اقتصادی دارای زیربنای مخصوص بخود میباشد . روبنا بر پایه‌ی این مجموعه‌ی مناسبات تولیدی ناشی از نحوه و شکل مالکیت بوجود می‌آید . روبنا خود نیز در مقابل اجتماع نقش بزرگی دارد و پس از آنکه بر اساس زیربنای اقتصادی معینی پدید آمد بر پایه تأثیر متقابل میگذارد، بر رشد و تحکیم آن کمک میکند و باعث خود رشد اجتماع را تسریع یا کند میکند. روبنا توسط پایه بر تکامل نیروهای مولده تأثیر میگذارد .

نقش تعیین کننده‌ی زیربنا نسبت به روبنا - در رابطه‌ی دیالکتیکی موجود بین پایه و روبنا، پایه جهت قاطع و تعیین کننده را تشکیل میدهد. زیربنای جامعه‌ایکه در آن طبقات متخاصم وجود دارد دارای خصالت متضاد است. پایه که بیانگر رابطه‌ی مختلف انسانها با وسایل تولید است (مناسبات تولیدی و نحوه‌ی مالکیت)، نشان دهنده‌ی تضاد منافع طبقاتی و نشان دهنده‌ی تناقض میان بهره‌کشان و بهره‌دهان است. روبنای چنین جامعه‌ای از آنجا

که انعکاس تضادهای موجود در پایه است خود نیز دارای خصالت متضاد است. روبنا افکار و عقاید و مؤسسات و سازمانهای طبقات و گروههای مختلف را در بر میگیرد. طبعاً افکار و مؤسسات طبقه‌ای که از لحاظ اقتصادی مسلط است در روبنا نیز افکار و مؤسسات حاکم را تشکیل میدهد. بعبارت دیگر آن طبقه‌ای که نیروی مادی مسلط جامعه را در دست دارد در عین حال نیروی معنوی مسلط جامعه نیز هست.

نقش تعیین کننده‌ی پایه نسبت به روبنا فقط در این نیست که روبنا زائیده‌ی زیربناست، بلکه در این نیز هست که تغییرات ماهوی در نظام اقتصادی به ناچار به تغییرات روبنا می‌انجامد. مثل تکامل زیربنای جامعه‌ی سرمایه‌داری و ورودش به مرحله‌ی پوسیدگی که در روبنا به صورت پیدایش و تحکیم اشکال ارتجاعی و فاشیستی حکومت، انحطاط هنر بورژوازی، تباه‌ترین اشکال فلسفه‌ی ایده‌آلیستی و فرهنگ کاذب و غیره منعکس می‌گردد.

هنگامی که بر اثر انقلاب اجتماعی یک زیربنای اقتصادی بجای زیربنای قبلی می‌نشیند در روبنا تغییرات عمیق روی میدهد، سلطه‌ی سیاسی طبقه‌ی جدید مستقر می‌گردد، افکار و عقاید و نهادهای جدید، دولت جدید و سیستم سیاسی و حقوقی جدید بوجود می‌آید، روبنای کهنه برمی‌افتد و روبنای نوین مستقر می‌شود.

استقلال نسبی و نقش فعال روبنا - روبنا که زائیده‌ی زیربناست

دارای استقلال نسبی است. یکی از مظاهر مهم این استقلال آنست که تحول در روبنا همگام استقرار پایه‌ی نوین بمعنای از بین رفتن خودبخود تمام پدیده‌های روبنای کهنه نیست. یا محوزیربنای کهنه موجودیت روبنای کهنه بمثابه يك مجموعه‌ی واحد بمثابه سیستم نظریات و مؤسسات جامعه کهنه پایان می‌پذیرد. ولسی عناصر جداگانه‌ای در آن باقی می‌ماند و در زمره‌ی عناصر روبنای جامعه‌ی جدید جای می‌گیرد. بدیهی است روبنای جدید فقط آن عناصری از روبنای کهنه را می‌گیرد که میتواند در خدمت طبقات جدید حاکم در جامعه قرار گیرند، آن عناصری را که متناسب با منافع طبقات حاکم جدید است.

چنانکه هر جامعه‌ی جدیدی که در آن استثمار برقرار شد از روبنای جامعه‌ی پیشین خود، آن افکاری را نگه میدارد که استثمار را مجاز می‌شمرند و مدافع مؤسسات سیاسی و حقوقی استثمارگران می‌باشند.

در روبنای هر جامعه عناصر ثابت وجود دارد که برای تمام بشریت دارای مقام و مرتبت است. از آن جمله اند موازین اخلاقی انسانی و بهترین دستاوردهای ادبی و هنری.

بدین ترتیب روبنای هر جامعه‌ی معین پدیده‌ی بفرنجی است که هم افکار و نهادهائی از جامعه‌ی کهنه را در بر می‌گیرد و هم

افکار و مؤساتی که بر اساس زیربنای اقتصادی جدید پدید آمده‌اند .

استقلال نسبی روبنا در این امر نیز ظاهر می‌کند که روبنا نقش فعالی در تکامل پایه‌ای که او را بوجود آورده بازی میکند افکار و مؤسسات مسلط حاکم در جامعه‌ای که بطبقات متخاصم تقسیم شده بحفظ و تحکیم زیربنای این جامعه کمک میکند. این افکار و مؤسسات بخاطر مبارزه‌ی طبقه‌ی حاکم با طبقات دیگر چنین جامعه‌ای بویژه با طبقات زحمتکش بخاطر سازمان دادن این مبارزه است. این افکار مؤسسات مبارزه‌ی زحمتکشان را بخاطر رهائی از استثمار و سرکوب میکند . مثلا سرمایه‌داری معاصر دوران زندگی خود را پیموده ولی هنوز برجای است ، برجاست در درجه‌ی اول رای آنکه دولت بورژوائی حقوق بورژوائی و تمام وسائل نفوذ پدئولوژی بورژوائی که نقش آنها در دفاع از سرمایه‌داری فوق - العاده بزرگ است همه در حفظ و حراست منافع بورژوازی بکار می‌روند :

(۱۹، ۷۳، ۹۶)

۳۲ - پرتاریا (Proletariat)

به طبقه‌ی کارگر مزدبگیر یعنی کسانی که فاقد وسائل تولید هستند

و مجبورند نیروی کار خود را به صاحب وسائل تولید یعنی سرمایه-داران بفروشند پرتاریای صنعتی با مطلق پرولتاریا میگویند . بنابراین مفهوم خاص و دقیق این واژه مربوط به جامعه‌ی سرمایه-داریست ، اگرچه در برخی اصطلاحات ، پرتاریا بمعنای اعم طبقه‌ی کارگراستعمال میشود . اصولا این اصطلاح در جامعه‌ی کهن رومی به فقرا ورنجبران اطلاق میشده است . پرتاریا که همراه با سایر اقشار زحمتکش‌شان مولد همه‌ی نعم مادیت درجریان تولید علاوه بر ارزش نیروی کار خود ارزش اضافی نیز تولید میکند که از طرف کارفرما بشکل سود تصاحب میشود .

پرتاریا پیگیرترین طبقه‌ی انقلابی در جامعه‌ی سرمایه‌داریست ، زیرا که پرتاریا با مترقی‌ترین و رشدیابنده‌ترین شکل تولید یعنی صنایع ماشینی و تولید بزرگ صنعتی در ارتباط است و پیوسته رشد و تکامل می‌یابد . خصالت تولید سرمایه‌داری خود برای اتحاد و تشکل و آموزش پرتاریا شرایط مساعد را فراهم میکند . امکان وی برای سازمان دادن اقدامات آگاهانه‌ی توده‌ای از هر طبقه‌ی دیگر بیشتر و آگاهی طبقاتی وی بالاترست . مبارزه‌ی پرولتاریا علیه بورژوازی قانون تکامل جامعه‌ی سرمایه‌داریست .

پرتاریا در مبارزه برای رهائی خود میتواند و باید تمام توده‌های زحمتکش و در درجه‌ی اول دهقانان را بسوی خویش جلب کند و نبرد علیه سرمایه‌داری را رهبری کند . و بهمین جهت هم

پرتاریا - طبقه‌ی کارگر - می‌تواند رسالت تاریخی نابود کردن بورژوازی و ایجاد جامعه‌ی نوین سوسیالیستی را بانجام رساند . از نظر تاریخی طبقه‌ی پرترهای صنعتی همزمان با زایش شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری یعنی در مرحله‌ی تلاشی فئودالیسم پدید می‌گردد . خانه‌خرابی و ورشکستگی دهقانان که زمین‌های خود را از دست میدادند نخستین منبع ایجاد پرترها بود . بعدها ورشکست خرده‌بورژوازی در شهر و ده ، با تکامل سرمایه‌داری ، بتقویت صفوف پرتاریا منجر میشود . پرتاریا یکی از دو طبقه‌ی اساسی فرماسیون اجتماعی - اقتصادی سرمایه‌داریست ، و طبقه‌ی دیگر اساسی این صورت‌بندی بورژوازی است . استعمار پرتاریا از جانب بورژوازی موجب تضاد آشتی‌ناپذیر منافع طبقاتی آنها و مبارزه‌ی طبقاتی آنهاست . در جریان این مبارزه رفته رفته پرتاریا بمنافع اساسی طبقاتی خود آگاهی می‌یابد ، درك اجتماعی‌اش غنی‌تر میشود ، بتدریج از اشکال مبارزه و درجات عالی‌تر تشکل استفاده میکند و بالاخره این مبارزه علیه سراسر سیستم سرمایه‌داری وبخاطر استقرار سوسیالیسم متوجه می‌گردد . پرتاریا سازمانهای طبقاتی صنفی و سیاسی خود را ایجاد میکند که عالیترین شکل آر احزاب کمونیست و کارگری هستند ، احزابی که تعالیم مارکسیسم لنینیسم را رهنمای خویش قرار داده‌اند و آن خود تعمیم تجربیات نهضت انقلابی بین‌المللی پرتاریاست و مرتباً تکامل می‌یابد

آموزش مارکسیسم - لنینیسم سلاح قاطع آگاهانه‌ی نبرد پیگیر
پرلتاریاست .

پس از انقلاب سوسیالیستی و نابودی استثمار ، پرلتاریا
بطبقه‌ای جدید - طبقه‌ی کارگری که سیستم سرمایه‌داری را از بین
برده و مالکیت سوسیالیستی بروسائل تولید را مستقر ساخته و خود
سرنوشت خویش را در دست دارد بدل می‌گردد .

(۹۲،۸۶،۷۳،۶۱،۴۳،۲۹،۱۹،۹،۶)

۳۴- پروپاگاندا و آژیتاسیون (Propagande et agitation)

آژیتاسیون یعنی وسیله‌ی تأثیر سیاسی در توده‌ها از طریق
گفتگو، سخنرانی، نطق و میتینگ، جراید، کتب و رسالات،
اوراق، رادیو، سینما، تلویزیون و غیره. دربرخی مورد آنرا
فعالیت تبلیغی یا تئوری برای تفهیم عقاید و نظریات سیاسی خود
در توده‌ها نامیده‌اند. برای آژیتاسیون یا تبلیغ نظریات البته از
وسائل متنوع و مهمی نظیر مباحثه و نطق و تشکیل جلسات و
میتینگها و همچنین وسائل سمعی و بصری و مطبوعات و غیره که
نام بردیم استفاده میشود تا صحت نظریات سیاسی و مرام و روش
خویش را ثابت کنیم و مردم را برای مبارزه در آن جلب نمائیم.
وجه مشخصه‌ی آژیتاسیون خصلت توده‌ای آنست، یعنی يك عمل
سیاسی - تبلیغی است که برای توده‌ی مردم وسیعاً صورت می‌گیرد

و معمولاً حیطه‌ی کوچکتري از افکار و مسائل حادث‌تر یا مشخصتری را دربرمیگیرد، ولی هدف، بخش و تبلیغ آن در بین عده‌ی هرچه بیشتری است. واضح است که آژیتاسیون همیشه وابسته به وظایف مبرم سیاسی حزب است و استفاده از اشکال گوناگون آن تابع شرایط موجود و این وظایف است. در آژیتاسیون به شیوه‌های تهییجی و احساس برای توضیح و اقناع نیز توجه جدی میشود.

پروپاگاندا که آنرا در فارسی میتوان ترویج ترجمه کرد معنای توضیح و اشاعه‌ی اندیشه‌های سیاسی و فلسفه و مفاهیم عمیقتری را دربر میگیرد و هدف، ترویج آنها در بین عده‌ی کمتری است، بنابراین وسائل آنها با آژیتاسیون فرق میکند. در اینجا از جلسات مذاکرات، کتب، رسالات علمی و تحقیقی، و مجلات استفاده میشود تا اگرچه در بین عده‌ی کمتری ولی عمیقتر و با جزئیات بیشتر و همه‌جانبه‌تر مسائل برنامه و عقیدتی و مرامی توضیح داده شود و درک گردد. شیوه‌ی پروپاگاندا بیشتر شیوه‌ی تحلیلی و تعقلی است. واضح است که از آژیتاسیون و پروپاگاندا همه‌ی احزاب و دسته‌های سیاسی استفاده میکنند و وسائل مختلف آنرا در خدمت میگیرند. با وجود اهمیت این وسائل و طرز استفاده از آنها، مهم در درجه‌ی نخست آنستکه چه مرام و ایدئولوژی و اندیشه‌ای مورد ترویج و تبلیغ قرار میگیرد و ماهیت این اندیشه‌ها و نظریات چیست؟ اندیشه‌های سوسیالیستی و مسیحی و دمکراتیک از آنچه که دارای

ماهیت حیات بخش و انسانیست و با قوانین تکامل اجتماعی تطبیق میکند و مبین منافع توده های مردم است بکوشش مروجین و مبلغین توده ای بمیزان غیر قابل قیاسی بیش از اندیشه های ارتجاعی ضد ملی و ضد دموکراتیک در بین توده ها رسوخ میکند، اگرچه در جوامع سرمایه داری تقریباً کلیه ی وسائل تبلیغ و ترویج در دست زمامداران و طبقه ی حاکمه متمرکز است و در نظام های استبدادی طبقه ی کارگر و توده های مردم زحمتکش و احزاب مترقی از این وسائل بکلی محروم هستند. مبارزه در راه دموکراسی منجمله متضمن مبارزه برای داشتن وسائل بیشتر پروپاگاندا و آژیتاسیون، آزادی بیان و عقیده، اجتماعات و مطبوعات نیز هست تا بدینوسیله هرچه بیشتر عمیقتر و وسیعتر اندیشه، مسلک و مرام و برنامه ملی و مترقی در بین مردم ترویج و تبلیغ گردد.

۳۵- تحت الحمايه (Protectorat)

- یکی از اشکال استعمارست. از نظر لغوی بمعنای حمایت و پشتیبانی يك دولت بزرگ و نیرومند از يك دولت كوچك و ضعیف است. در حقیقت دول امپریالیستی بزور، به نیروی ارتش خود، با قدرت اقتصادی خود نظام تحت الحمايه (پروتکتور) را بر- کشور كوچك تحمیل میکنند، آنرا زیر سیطره ی خود میگیرند و در عمل مبدل به مستعمره میکنند. در خلیج فارس نمونه های

بسیاری از این سرزمینهاست که امپریالیسم انگلستان بنام تحت -
الحمایگی سلطه‌ی کامل خود را در آنجا برقرار نموده ، عمال
دست نشانده‌ی خود را بر سریر حکومت نشانده و با يك سلسله
قراردادهای نابرابر و تحمیلی زنجیر اسارت را محکم کرده است.
تحت الحمایگی اغلب با اشغال نظامی و با داشتن پایگاههای
نظامی دریائی یا هوائی همراه است و چه بسا مرحله‌ای بوده است
قبل از تبدیل کامل سرزمین مربوطه به مستعمره نظیر تحت الحمایگی
کره از جانب ژاپن در آغاز قرن کنونی و سپس تبدیل آن به مستعمره
در عصر ما جنبش پرتوان آزادیبخش خلقها اساس بساط تحت -
الحمایگی را همزمان با تلاشی عمومی سیستم استعماری درهم
ریخته است.

(۸)

۳۶- تئوری (Theorie)

عبارتست از تعمیم تجربه و پراتیک اجتماعی. تئوری
مجموعه‌ایست از اندیشه‌های راهنما در این یا آن زمینه‌ی دانستیهای
بشری، عبارتست از توجیه و توضیح علمی قوانین تکامل در طبیعت
یا در جامعه. تئوری که خود برشالوده‌ی پراتیک و عمل پدید می‌گردد
نقش فعالی در حیات جامعه در زمینه‌ی سایر شناسائیهای علمی
بشری ایفا میکند و به انسانها دورنمای دقیق در فعالیتهای عملی

خود میدهد و پراتیک را بجلو میراند.

مارکسیسم - لنینیسم میآموزد که وثیقه‌ی اجرای موفقیت‌آمیز وظایفی که درمقابل جامعه قرار دارد وحدت بین تئوری و پراتیک، بین اندیشه و عمل است. یک تئوری اگر باعمل انقلابی و با پراتیک تحول‌بخش و تغییردهنده همراه نباشد فاقد مضمون خواهد بود. پراتیک و عمل نیز اگر با چراغ راهنمای تئوری انقلابی روشن نگردد کور و بی‌ثمر خواهد بود. احزاب مارکسیست - لنینیست پایه‌ی فعالیت خود را وحدت بین تئوری و عمل قرار میدهند. تئوری مارکسیسم - لنینیسم مجموعه‌ی اندیشه‌های راهنمای این دانش، قطب‌نمای علمی روشن و دقیق فعالیتها و عمل احزاب کارگریست. نقش سازمان دهنده و تحول‌بخش تئوری مارکسیستی-لنینیستی در همین جاست که به احزاب کمونیستی و کارگری امکان میدهد در هر وضع و موقعیتی راه خود را بشناسند، جریان وقایع را پیش‌بینی کنند، فعالیت خود را براساس مشی علمی استوار سازند. مارکسیسم - لنینیسم آنچه‌نشان تئوری‌ایست که اجرای خلاق را ایجاب میکند. فراگرفتن دگماتیک و کتابی، بخاطر سپردن احکام و فرمولها و تکرار کورکورانه‌ی آنها بکلی با مارکسیسم - لنینیسم بیگانه است و کمترین نتیجه‌ای بیارنمیاورد. فراگرفتن و بکار بستن خلاق تئوری مارکسیستی یعنی فراگرفتن ماهیت آن، بکار بردن آن بمشابه راهنمای عمل، استفاده از آن در اقدامات پراتیک و برای حل

مسائلی که در مقابل حزب و نهضت در شرایط مختلف و متغیر ظاهر میشود. چنین برداشتی یا چنین فراگرفتن علمی، خود بشکامل ثنوری می‌انجامد، آن را با احکام و استنتاجات جدید غنی میکند، تزه‌های نوین بر اساس وضع تغییر یافته‌ی تاریخی و شرایط جدید پراتیک اجتماعی بوجود می‌آورد.

(۸۶)

۳۷- جنبش آزادیبخش ملی و همزیستی مسالمت‌آمیز

استراتژی احزاب کمونیست و کارگری در مورد جنگ آنست که حتی در دوران کنونی یعنی با وجود آنکه امپریالیسم هنوز از بین نرفته و هنوز نیرومند است جامعه‌ی بشری را از بلیه‌ی یک جنگ جهانی جدید برهاند و بعبارت دیگر اجازه ندهند که حل تضادها و اختلافات از طریق توسل بجنگ جهانی صورت گیرد یا بدیگر سخن اصول همزیستی مسالمت‌آمیز را بکشورهای سرمایه‌داری تحمیل نمایند. از جانب دیگر خلقهائی هستند که هنوز استقلال سیاسی خود را بدست نیاورده‌اند و بسیار دیگر خلقها هستند که از استقلال اقتصادی نصیبی ندارند و مسئله‌ی اصلی جامعه‌ی آنها ریشه‌کن کردن نفوذ امپریالیسم و سلطه‌ی انحصارات بیگانه و سرنگون کردن حکام دست‌نشانده و دنباله‌روی امپریالیستهاست. در تمام این کشورهاست که جنبش عظیم و جوشان آزادیبخش ملی - یکی از سه جریان عمده‌ی

ضد امپریالیستی دوران معاصر - در کار پیکار است. در مورد رابطه‌ی این جنبش با سیاست همزیستی مسالمت آمیز در سال‌های اخیر سفسطه‌های چپ نمایانه بسیار صورت می‌گیرد. انقلابی نمایان ظاهر الصلاحی پیدا شده‌اند که ادعا میکنند چه از نظر تئوریک و چه از نظر علمی بین سیاست همزیستی مسالمت آمیز و جنبش‌رهای بخش ملی تضاد موجود است؛ ادعا میکنند که مخالفین یک جنگ جهانی گویا با مبارزه ملل در راه استقلال و آزادی مخالفند. آنها مبارزه در راه همزیستی مسالمت آمیز را عملی غیر انقلابی و حتی همدستی با سرمایه‌داری بقلم میدهند. این یک سفسطه‌ی عامیانه و موذیانه است که با درک تضادهای واقعی جهان امروز و تشخیص نیروهای ضد امپریالیستی و شیوه و سیاست امپریالیستها بی‌پایگی آن باسانی معلوم میشود.

همزیستی مسالمت آمیز مربوط است بنحوه‌ی مناسبات بین کشورها که دول آنها دارای سیستمهای اجتماعی و سیاسی مختلف هستند؛ بمعنای آنست که اسلحه‌ی تجاوز و توسل به جنگ از چنگ امپریالیستها بدر آورده شود و نقشه‌های استراتژیک آنها عقیم گذاشته شود. برخلاف ادعای مدعیان چپ‌نما مبارزه در راه همزیستی مسالمت آمیز از همان آغاز تشکیل نخستین دولت سوسیالیستی شروع شد و نخستین منشوری که لنین بنام حکومت شوراهای امضاء کرد منشور معروف صلح بود که حاوی اصول سیاست همزیستی مسالمت - آمیز است. یادآوری این نکته‌ی مهم تاریخی بیفایده نیست که در

مقابل سیاست لنینی استقرار مناسبات عادی صلح آمیز بین دول
دارای سیستمهای اجتماعی مختلف، در آن هنگام، دول امپریالیستی
سیاست مداخله و لشگرکشی ضد انقلابی را بکار بردند و این تنها پس
از شکست مداخله‌ی دول ۱۴ گانه‌ی امپریالیستی بود که آنها مجبور
شدند بنوعی همزیستی مسالمت آمیز تن در دهند و دولت شوروی را
به رسمیت بشناسند و با آن رابطه برقرار کنند و قراردادهای مختلف
امضاء نمایند. این یک پیروزی سوسیالیسم بود. و امروز هم تحمیل
این سیاست به امپریالیسم که هرگز ماهیت جنگ طلبانه و تجاوز-
کارانه‌ی خود را از دست نداده چیزی جز یک پیروزی نیروهای مترقی
و ضد امپریالیستی در نتیجه‌ی مبارزه‌ای مداوم و پیگیر نیست. بعبارت
دیگر همزیستی مسالمت آمیز تنها و تنها ثمره‌ی مبارزه‌ی طبقاتی در
مقیاس بین‌المللی علیه امپریالیسم و در زمینه‌ی روابط بین دول است.
کمونیستها همیشه این مفهوم همزیستی مسالمت آمیز را خاطر نشان
میسازند و این مبارزه، مبارزه برای تحمیل اصول همزیستی
مسالمت آمیز، هرگز با پیکار خفیه بخاطر استقلال و آزادی مغایر
نیست، بلکه برعکس دست در دست آن، علیه امپریالیسم متوجه است و
جز اینهم نمیتواند مفهومی داشته باشد. همزیستی مسالمت آمیز
امکانات مناسبی را هم برای توسعه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی در کشورهای
امپریالیستی و هم برای نهضت آزادیبخش ملی در کشورهای مستعمره
و وابسته ایجاد مینماید و بنوبه‌ی خود موفقیتها و پیروزیهای مبارزه‌ی

آزادبخش ملی بنحکیم اصل همزیستی مسالمت آمیز کمک میکند . اینست رابطه‌ی دیالکتیکی بین نهضت آزادبخش ملی و سیاست همزیستی مسالمت آمیز . احترام به اصول اساسی همزیستی مسالمت - آمیز ، برای کشورهای نوحاسته‌ی ملی ، بمعنای احترام کامل بحق حاکمیت آنهاست . استعمار و ستم ملی بهر شکلی که باشد با اصول همزیستی مسالمت آمیز مبیانت دارد و بمعنای تجاوز و تعرض مستمر بحقوق ملل است . بنابراین مبارزه‌ی ملتی که برای آزادی خود قیام کرده است مبارزه‌ی عادلانه بوده و در این مبارزه از هر وسیله‌ای که این ملت صلاح بداند میتواند استفاده کند . جنگ عادلانه‌ی خلق ویتنام اکنون بهمی جهانیان نشان میدهد که اجرای سیاست لنینی همزیستی مسالمت آمیز از طرف کشورهای سوسیالیستی بهیچوجه مانع آن نیست که این کشورها با تمام قوا و بهمی اشکال از خلق ویتنام دفاع کنند و بوی کمک همه‌جانبه نمایند .

سیاست همزیستی مسالمت آمیز مغایر با جنبش آزادبخش ملی نیست ، برعکس همبستگی و عمل مشترک کشورهای سوسیالیستی و جنبش رهائی بخش ملی و نهضت کارگری کشورهای سرمایه‌داری (سه نیروی عمده‌ی انقلابی عصر ما) برای جلوگیری از يك جنگ جهانگیر بهترین شرایط را برای لگام زدن بر امپریالیستها و موفقیت نهضتهای استقلال طلبانه و آزادیجویانه ملی فراهم میسازد . آیا باید این نکته را هم تکرار کرد که يك جنگ جهانی که مسلماً جنگی

هسته‌ای خواهد بود زیانهای عظیم و پیش‌بینی‌ناپذیری به تمدن انسانی وارد خواهد ساخت که برای جبران آن زمانهای طولانی ضرور است. همزیستی مسالمت‌آمیز بمعنای حفظ وضع سیاسی موجود و حفظ مناسبات اجتماعی موجود در کشورهای سرمایه‌داری، بمعنای حفظ استعمار و نواستعمار و یا هر نوع عقب‌نشینی و گذشت ایدئولوژیک و طبقاتی نیست، برعکس کمکی است به گسترش مبارزه‌ی طبقاتی در مقیاس ملی و بین‌المللی، مانعی است بر سر راه کوشش امپریالیسم به رفع تضادهای درونی خویش از طریق تشدید وخامت و ایجاد کانونهای خطر جنگ، در یک کلمه در زمینه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی در جوامع سرمایه‌داری و در زمینه‌ی مبارزه‌ی ایدئولوژیک همزیستی وجود ندارد و ممکن نیست.

همزیستی مسالمت‌آمیز یعنی رعایت اصول حق حاکمیت، برابری حقوق، مصونیت و تمامیت ارضی هر کشور بزرگ یا کوچک، عدم مداخله در امور داخلی دیگر کشورها، احترام بحق کلیه‌ی خلقها در انتخاب آزاد نظام اجتماعی - اقتصادی و سیاسی خویش، حل و فصل مسائل بین‌المللی حل نشده از طریق سیاسی و بوسیله‌ی مذاکرات. سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز با حق خلقها در انتخاب راه مبارزه‌ایکه برای رهائی خویش لازم می‌شمرند اعم از اینکه مسلحانه یا غیرمسلحانه باشد تباین ندارد و نیز ابداً بمعنای پشتیبانی از رژیمهای ارتجاعی نیست. همزیستی مسالمت‌آمیز

مبارزه ایست عظیم که در آن هر سه نیروی عمده‌ی ضد امپریالیستی
جهان معاصر ذینفعند .

(۱۲، ۱۷، ۳۸، ۶۳، ۷۹، ۹۹)

۳۸- جنگ

جنگ یعنی مبارزه‌ای مسلحانه بین کشورها یا بین طبقات که
بخاطر اجرای هدفهای سیاسی و اقتصادی صورت میگیرد . جنگ
یک پدیده‌ی اجتماعی تاریخی است ، یعنی در جامعه‌ی بشری در
مرحله‌ی معینی از تکامل تاریخ بوجود آمد و وابسته بشرایط گذرای
حیات اجتماعی بوده و در مرحله‌ی معینی از تکامل تاریخ ، از حیات
بشری حذف میگردد . از نظر تاریخی لزوم ایجاد نخستین دسته‌های
مسلح یا ارتش همزمان با پیدایش مالکیت فردی و پیدایش طبقات
و دولت پدیدگشت و از آن هنگام در جوامع منقسم طبقات ، جنگ
بطور عمده بوسیله‌ای برای تحکیم تسلط طبقات استثمارگر و اشغال
سرزمینهای غیر و سیطره جوئی بر سایر خلقها بدل شد .

در عصر کنونی سرچشمه‌ی اساسی جنگها نظام سرمایه‌داری
و تضادهای آنست که در مرحله‌ی امپریالیسم بمنتهای حدت خود
می‌رسند . لنین بر اساس تجزیه و تحلیل تاریخ جنگها و بویژه
جنگهای دوران امپریالیسم ، جنگها را بطور علمی طبقه‌بندی کرده و

اع آن را تعیین کرد .

تئوری مارکسیستی - لنینیستی درباره‌ی جنگ نشان میدهد
که دو نوع اساسی جنگ وجود دارد : جنگ عادلانه و جنگ
غیرعادلانه .

جنگ عادلانه جنگی است که بخاطر اشغال سرزمینهای
ایبگران و تسلط بر ملل دیگر صورت نمیگیرد، بلکه جنگی است
دییخش بخاطر دفاع از میهن و دست آوردهای زحمتکشانش،
علیه استعمارگران و استیلاگران، علیه اشغالگران و متجاوزان
جسی، علیه بندگی استعماری یا یوغ طبقات بهره کش .

جنگ غیرعادلانه جنگی است تجاوزکارانه برای برده کردن
خلفهای ملل، برای سرکوب زحمتکشانش، برای توسعه طلبی .
ان مثال هم اکنون در ویتنام جنگی عظیم جریان دارد . در این
یک سو امپریالیستهای امریکائی و نوکران محلی آنها قرار
ند و در سوی دیگر خلق ویتنام . جنگی که امریکا انجام میدهد
است تجاوزکارانه و اسارت آور . جنگی که خاق ویتنام با
قهرمانی انجام میدهد جنگی است عادلانه بخاطر کسب
استقلال و آزادی و وحدت ملی . اخیراً این جنگ بجنگ عادلانه
خلفهای هندوچین بدل شده است .

بهمین جهت است که هر فرد شرافتمند با تجاوز امریکا که با
لاخشیگریهای بیسابقه میخواستد نظم استعماری و آزادیکش خود را

مستقر سازد مخالف است و در مقابل از جان و دل با ملت قهرمان
ویتنام که میخواستند در میهن خود آزاد و مستقل زندگی کند ابراً
همبستگی میکنند. مارکسیسم - لنینیسم مخالف جنگ غیر عادلانه:
تجاوز کارانه و مدافع جنگ عادلانه و توده ایست .

یکی از انواع جنگهای عادلانه جنگهای پارتیزانی خلقی است
که عبارتست از جنگ دستجات مسلح نامنظم خلق در پشت جبهه:
دشمن، در قلب نواحی تحت اشغال - جنگی است که توده های مرد
با استفاده از اشکال مختلف مبارزه انجام میدهند. البته این شک
جنگ تازگی ندارد. جنگ پارتیزانی خلق اسپانیا علیه اشغالگرا
فرانسوی در زمان ناپلئون در ۱۶۰ سال پیش، جنگ مردم روس
در زمان حمله ناپلئون در همان موقع، جنگ میهن پرستان ایتالیا
بفرماندهی گاریبالدی در ۱۲۰ سال پیش، جنگ فرانسویان عا
اشغالگران آلمانی در ۹۰ سال پیش از نمونه های جنگ پارتیزان
بشمار میرود. همچنین است مبارزه ی مسلحانه ی دستجات پارتیزان
هنگام جنگ داخلی و جنگ دوم جهانی در اتحاد شوروی و ط
همین جنگ جهانگیر دوم در فرانسه و ایتالیا و یوگوسلاوی و لهستان
و بلغارستان و چکسلواکی و یونان و چین و کره و ویتنام و فیلیپین
و غیره از این قبیل است .

هم اکنون جبهه ی ملی و آزادیبخش ویتنام جنوبی از شکل جنگ
پارتیزانی نیز در کنار واحدهای منظم ارتش آزادیبخش بطور وسیع

و مؤثر استفاده میکند .

در این بحث پیرامون مسئله‌ی جنگ باید مطلب دیگری را نیز روشن کرد و آن مبارزه برای صلح و جلوگیری از جنگ تجاوزکارانه‌ی امپریالیستی است. گفتیم که سرچشمه‌ی اساسی جنگها نظام سرمایه‌داریست، ولی این بدان معنا نیست که تا هنگامیکه در تمام کشورها سوسیالیسم به پیروزی کامل و قطعی نرسیده بروز جنگ دارای خصالت ناگزیر و اجتناب‌ناپذیر است و امکانی برای جلوگیری از آن وجود ندارد و بنا بر این باید دست روی دست گذاشت و در مقابل خطر يك فاجعه‌ی جهانی اقدامی نکرد. اکنون آنچه‌ان قوای اجتماعی و سیاسی پدید آمده که دارای چنان قدرت و وسائلی هستند که بتوانند جلو بروز جنگ را از جانب امپریالیستها بگیرند. در اعلامیه‌ی ۸۱ حزب کمونیست و کارگری در سال ۱۹۶۰ گفته میشود:

زمانی فرا رسیده است که میتوان کوشش تجاوزکاران امپریالیستی را برای آغاز جنگ جهانی عقیم گذاشت .
در جلسه‌ی مشورتی استراتژی این احزاب در مورد جنگ چین تعیین شد که «جامعه‌ی بشری را حتی در دوران کنونی از کابوس يك جنگ جهانی جدید برهاند». آن نیروهائیکه میتوانند این حکم را عملی سازند سه نیروی عمده‌ی اجتماعی کنونی: سیستم سوسیالیستی جهانی، جنبش ملی ضد امپریالیستی و جنبش کارگری انقلابی در

کشورهای سرمایه‌داری هستند.

هم‌اکنون خصلت تجاوزکارانه‌ی امپریالیسم شکل خطرناک تازه‌ای بخود گرفته است و در این شرایط تعیین طرق و وسائل جلوگیری از جنگ تجاوزکارانه‌ی امپریالیستی با حدت بیشتری مطرح میشود. مبارزه با خطر جنگ مهمل و ساده نیست. برخیها میگویند بروز جنگ جهانی بیک امر کاملاً اجتناب‌ناپذیر مبدل شده و در مقابل سیر حوادث نمیتوان کاری کرد. این ظفره رفتن از مسئله است. کسانی نیز مدعیند که بعلت وجود سلاحهای مدرن و بسیار خطرناک و «توازن وحشت» بروز جنگ غیر ممکن شده. اینهم نظریه‌ایست غیرواقع‌بینانه و در عمل به خلع سلاح توده‌ها در مبارزه بخاطر صلح و تأیید عملی مسابقه‌ی تسلیحاتی منجر میشود. تأکید میکنیم که احزاب کمونیست در اسناد خود از امکان جلوگیری از جنگ جهانی سخن گفته‌اند، ولی هرگز مدعی نشده‌اند که این کار بخودی خود انجام‌پذیر است. وظیفه‌ی کنونی عبارتست از یافتن شیوه‌هایی که باین امکان تحقق بخشد، آنهم در شرایطی که امپریالیسم میکوشد ضعف خود را با اقدامات تجاوزکارانه و ماجراجویانه جبران نماید.

اکنون یکی از شیوه‌های عمده‌ی امپریالیستها ایجاد جنگهای موضعی و محلی است. هدف آنها وارد ساختن ضربه بمواضع سوسیالیسم و جنبش آزادیبخش ملی است. این شیوه، هم آشکار

و هم با مانورهای ماهرانه، صورت میگیرد. این مانورگاهی شامل اقداماتی میشود که توسط دست نشانندگان امپریالیسم صورت میگیرد (مثل تجاوز اسرائیل) یا از طریق توطئه و کودتا (مثل کودتای سرهنگها در یونان) و همچنین از طریق تحریکات آگاهانه علیه کشورهای سوسیالیستی (مثل حادثه‌ی کشتی جاسوسی امریکائی پوئبلو علیه جمهوری توده‌ای کره). در این شرایط وظیفه‌ی مهمی و عمده و تاریخی دوران ما عبارتست از عقیم‌گذاردن نقشه‌های تجاوزکارانه پیش از آنکه کار به جنگ بیانجامد. این وظیفه میتواند فقط برپایه‌ی همکاری جمعی سه نیروی عمده‌ی ترقیخواه و ضد امپریالیستی دوران ما (یعنی سیستم جهانی سوسیالیسم، جنبش آزادیبخش منی و جنبش کارگری کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته) انجام گیرد. بنابراین از نظر مبارزه در راه صلح و علیه نقشه‌های جنگ طلبانه‌ی امپریالیستی نیز همکاری این سه نیرو و درک مسئولیت مشترك آنها مهمترین مسئله‌ی سیاست کنونی است.

پیروزی این استراتژی یعنی تحمیل اصول اساسی همزیستی مسالمت آمیز به کشورهای سرمایه‌داری که خود نوعی و شکلی از مبارزه‌ی طبقاتیست، بسود هر سه‌ی این نیروهاست - بسود کشورهای سوسیالیستی است، زیرا که میتواند به رشد خود و اثبات برتری سیستم سوسیالیستی و کمک بسایر ملل جهان ادامه دهد - بسود جنبش آزادیبخش منی است زیرا همزیستی مسالمت آمیز احترام بحق

حاکمیت ملل را ایجاب میکند، با استعمار ملی بهر شکلی مبیانت دارد و مبارزه‌ی عادلانه‌ی ملل را برای استقلال و آزادی در بر می‌گیرد، پسود زحمتکشان کشورهای سرمایه‌دار است زیرا این خلقها فدای کار و هدفی که مربوط بآنها نیست نخواهند شد و دچار تضییقات مادی و معنوی ناشی از تدارکات جنگی نخواهند گشت.

این استراتژی و پیروزی صلح و جنگ، پیروزی همزیستی مسالمت‌آمیز بر تجاوز و ماجراجویی، پیروزی استقلال بر استعمار کاریست که تنها از طریق استفاده از تمام وسائل و امکانات تحت اختیار نیروهای ضد امپریالیستی میتواند انجام پذیرد. این پیروزی بر بیر کاغذی نیست، بردرنده‌ی مکاریست که دندانهای تیز دارد و اگر بوی امکان داده شود میتواند زیانهای سنگینی وارد سازد.

(۱۲، ۳۷، ۶۳)

۳۹- جنگ سود

مقصود از این عبارت رایج، وضع بسیار وخیم بین‌المللی و تشدید این وخامت در روابط بین کشورهای سوسیالیستی و کشورهای سرمایه‌داری است. این اصطلاح پس از جنگ دوم جهانی بوجود آمد، هنگامیکه بر اثر سیاست دول امپریالیستی موسوم بسیاست از موضع قدرت، روش تجاوز کارانه و خرابکارانه، جلوگیری از هر نوع مناسبات عادی و مسالمت‌آمیز بین دول، تحریک علیه کشور-

های سوسیالیستی و مداخلات استعمارگرانه برای سرکوب نهضت‌های ملی آزادیبخش گسترش فراوان یافت. این اصطلاح حالتی را در روابط بین‌المللی نشان می‌دهد که جنگ با اسلحه‌ی گرم و برخورد ارتشها وجود ندارد، ولی وخامت اوضاع جهان زیاد میشود و روابط بین دول تیره میگردد و انواع حملات و تحریکات و اقدامات مغایر با روابط عادی زمان صلح انجام بگیرد. محافل امپریالیستی برای مقاصد استعمارگران و تحکیم نسل خود بجنگ سرد دامن میزنند و آنرا بعبارت معروف خود ناخدا بندبازی بر لب پرتگاه جنگ میکشاندند. دکترین «جنگ سرد» پس از جنگ دوم جهانی بوسیله‌ی وینستون چرچیل در فولتن بیان شد و امپریالیسم آمریکا آنرا سیاست رسمی خود قرارداد. هدف سیاست نژدستی مسالمت‌آمیز که از طرف کشورهای سوسیالیستی تعقیب بشود خاتمه دادن به جنگ سرد است که مشکلات فراوان در سراه تکامل خلقها ورهائی آنها ایجاد میکند. سیاست جنگ سرد پیش از پیش دچار ناکامی میگردد و به انفراد امپریالیسم آمریکا منجر شده است. شکست قطعی این سیاست. پیروزی سیاست صلح و همزیستی مسالمت‌آمیز ختمی است.

۴۰- جهان بینی

عبارتست از سیستم نظریات، مفاهیم و تصورات درباره‌ی

جهان. این واژه در معنای وسیع خود کلیه‌ی نظریات انسان ر
درباره‌ی جهانی که ما را احاطه کرده دربرمیگیرد. از نظریات
و عقاید فلسفی و اجتماعی و سیاسی گرفته تا اخلاقی و هنری
مسائل مربوط به علوم طبیعی و غیره مفهوم محدودتر و ازه‌ی جهان
بینی و هسته‌ی مرکزی آن عبارتست از نظریات و عقاید فلسفی
مسئله‌ی مهم جهان‌بینی همان مسئله‌ی اساسی فلسفه است و بنا بر
پاسخی که باین مسئله داده شود بطور کلی انواع جهان‌بینی‌ها ر
میتوان بدو دسته تقسیم کرد: ماتریالیستی و ایدئالیستی. جهان‌بینی
انعکاسی است از هستی اجتماعی و وابسته است بسطح معرفت
آگاهی‌های بشر در هر مرحله‌ی معین تاریخی و همچنین وابسته است
به نظام اجتماعی مربوطه.

در جامعه‌ی طبقاتی، جهان‌بینی ماهیتی طبقاتی دارد. قاعده
جهان‌بینی طبقه‌ی حاکم در هر جامعه‌ای، جهان‌بینی حاکم است
جهان‌بینی دارای اهمیت عظیم پراتیک است، زیرا که مناسب
انسان را با جهان و واقعیت موجود تعیین میکند و معیاری برای
نحوه‌ی عمل و برخورد با این جهانست. جهان‌بینی علمی، از آنج
که قوانین عینی طبیعت و جامعه، کشف و بکار بستن آنها
شالوده‌ی خود قرار میدهد و از آنجا که بیانگر منافع نیروها
ترقیخواه است، برشد و پیشرفت کمک میکند. جهان‌بینی غیر علم
و ارتجاعی در خدمت طبقات و نیروهای میرنده قرار داد، مانع

در راه تکامل جامعه است، از منافع طبقات استثمارگر دفاع میکند و زحمتکشان را از پیکار برای رهایی خود باز میدارد. جهان بینی کمونیستی - مارکسیسم لنینیسم - بشکل پیگیر و جامعی يك جهان بینی علمی است. این جهان بینی علمی بیانگر منافع پرلتاریا و همه ی زحمتکشانش، باقوانین عینی رشد جامعه مطابقت دارد و در جامعه ی سوسیالیستی به جهان بینی همه ی خلق بدل میگردد. حقیقت و علمیت جهان بینی مارکسیستی - لنینیستی را تمام تاریخ پراتیک بشریت، زندگی، و کلیه ی دستاوردها و دانش انسانی ثابت میکند.

(۲۴، ۸۶، ۹۲)

۴۱- چند نوع از فعالیتها و پیکارهای توده ای

اعتصاب - یعنی دست کشیدن از کار توسط زحمتکشان که میتواند کلی یا جزئی با مدت معین یا نامحدود باشد. اعتصاب یکی از وسائل مبارزه ی طبقه ی کارگر علیه سرمایه داران و کارفرمایان و دولت بورژوازیست و بخاطر رسیدن به هدفهای اقتصادی صنفی و سیاسی صورت میگیرد.

اشکال مختلف اعتصاب عبارتست از نرفتن سرکار و ماندن در منزل، اجتماع در جلو کارخانه و کارگاه، قطع کار و اشغال کارخانه و راه ندادن کسی بآن، ماندن کارگر در سرکار و

پشت ماشین خود ولی کار نکردن، کار آرام بنحویکه کلیه‌ی جریان تولید را بتعویق اندازد، اجرای کلیه‌ی جزئیات و وظایف و دقایق امور که خود باعث تأخیر بسیار کار در برخی از رشته‌ها و مختل شدن جریان امور میشود (گمرک، ادارات...).

اعتصاب عمومی شکل عالی مبارزه‌ی اعتصابی طبقه‌ی کارگر و برای ارضاء خواسته‌های سیاسی و اقتصادیست. در این شکل باتوسل به همه‌ی انواع اعتصاب، توده‌های عظیم زحمتکشانشان، بکلی چرخ اقتصاد کشور را فلج میکنند و قدرت اتحاد و مبارزه‌ی خود را نشان میدهند. در اعتصاب عمومی همه‌ی کارگران متشکلا در کلیه‌ی کارخانه‌های یکرشته اقتصادی یا در همه‌ی مؤسسات يك استان یا در همه‌ی مؤسسات سراسر کشور بخاطر هدفهای مشخص و شعارهای معینی دست‌از‌کار میکشند. اعتصاب عمومی يك وسیله‌ی عالی سازماندهی و تجهیز زحمتکشانشان در مبارزه علیه ستم سرمایه‌داریست. اعتصاب عمومی سیاسی برای تکامل جنبش کارگری اهمیت ویژه‌ای دارد. موقعیت مناسب، شعارهای روشن و مهیج و اجرای نظم و تشکل آن اهمیت قاطعی دارد.

تظاهرات (دمونستراسیون) - يك شکل از اشکال توده‌ای و وسیع مبارزه‌ی زحمتکشانشان است. بوسیله‌ی تجمع و راه افتادن در خیابانها و میداها و بیان خواهسته‌ها توسط شعارهای کتبی و شفاهی، زحمتکشانشان، یا علیه يك اقدام و تصمیم و سیاست هیئت حاکمه

اعتراض میکنند و مخالفت خود را بیان میدارند و یا یکی از مطالبات اقتصادی و سیاسی خویش را بیان میدارند و عقیده و نظر خود را منعکس میکنند. حزب توده‌ی ایران و جنبش ملی در ایران بارها و بشکل مؤثر از تجربه‌ی تظاهرات سیاسی استفاده کرده‌است. میتینگ - يك لغت انگلیسی است بمعنای ملاقات برای مذاکره پیرامون يك مسئله. میتینگ یا بمعنای جلسه‌ایست کم‌و بیش وسیع برای بحث و اظهار نظر در يك مسئله یا يك حادثه‌ی سیاسی و یا بمعنای اجتماع انبوه مردم در يك نقطه و استماع گفته‌های سخنرانان که پیرامون حادثه و مسئله‌ای صحبت میکند و بدینوسیله نشان دادن نظر و عقیده.

شعار - عبارتست از پیام یا عبارت کوتاه و موجز که باروشنی و اختصار هدف و مسئله‌ی مهمی را که يك حزب در مرحله یا يك لحظه‌ی معین تاریخی در مقابل دارد بیان نماید. شعار میتواند اقتصادی یا سیاسی، استراتژیک یا تاکتیکی باشد. شعارهایی که برای لحظه‌ی معین و مقصد مشخص فوری معینی بکار میرود شعار عمل نام دارد.

(۹، ۳۴، ۹۲)

۴۲- حزب

حزب عبارتست از يك سازمان سیاسی که در آن همفکران و طرفداران يك آرمان، داوطلبانه، گرد می‌آیند و علی القاعده آگاه‌ترین عناصر يك طبقه یا اقشار اجتماعی متحدالمنافع را گرد

میآورد ، بیانگر منافع آن طبقه یا قشر بوده و آن را در مبارزات اجتماعی رهبری مینمایند .

در جریان تکامل سرمایه‌داری ، سازمانهای سیاسی پرتاریا و بورژوازی - دوطبقه‌ی اساسی جامعه‌ی سرمایه‌داری - وجه‌بسا سازمانهای سیاسی طبقات دیگر تشکیل میشود .

علت اساسی تعدد احزاب بورژوازی در برخی از کشورهای سرمایه‌داری و جردگروهها و اقشارمختلف در طبقه‌ی سرمایه‌دار و مبارزه‌ی داخلی آنها برای کسب قدرت حاکمه است . بعلاوه بورژوازی از وجود چندین حزب با قیافه‌ها و نقابهای مختلف برای فریب و اغوای توده‌های مردم استفاده میکند تا آنها را از مبارزه‌ی صریح و روشن طبقاتی منحرف سازد . در مرحله‌ی امپریالیسم ، انحصارگران و زمامداران در مقابل جنبش توده‌ها به دیکتاتوری و اختناق متوسل میشوند و احزاب فاشیستی بوجود می‌آورند . احزاب فاشیستی در حقیقت گروههای ضربتی سرمایه‌داری هستند .

بورژوازی همچنین با استفاده از اریستوکراسی کارگری سعی میکند سازمانهای رفرمیستی برای فریب کارگران ترتیب دهد . حزب پرتاری ، حزب مارکسیستی - لنینیستی ، سازمان سیاسی طبقه‌ی کارگر ، مدافع و بیانگر پیگیر منافع همه‌ی توده‌های زحمتکش است . حزب طبقه‌ی کارگر است که میتواند رهبری صحیح مبارزه‌ی طبقاتی زحمتکشان را بدست گیرد ، از همه‌ی انواع مبارزه استفاده

کند و در آمیختگی صحیح تمام اشکال آن را تأمین نماید. در دوران امپریالیسم هنگامیکه انقلاب سوسیالیستی بصورت وظیفه‌ی عملی بلاواسطه درمیآید نقش حزب بسیار با اهمیت است.

احزاب پرلتاری در فعالیت خود آموزش مارکسیسم-لنینیسم، علم انقلابات اجتماعی و بنای جامعه‌ی نوین را رهنمای خود قرار میدهند و متقابلاً با تجربه‌ی خود آن را غنی میسازند. چنین احزاب - احزاب کمونیست از آنجا که پیشاهنگ و پرچمدار انقلابی‌ترین طبقه‌ی جامعه‌ی معاصر و رهبر همه‌ی زحمتکشان هستند، از آنجا که با تئوری انقلابی و علمی و موازین سازمانی مستحکمی مجهز هستند احزاب طراز نوین را تشکیل میدهند که با احزاب طراز کهن کارگری که در انترناسیونال دوم شرکت داشتند تفاوت کیفی دارند.

ایجادکننده و آموزگار احزاب طراز نوین کمونیستی ولادیمیر ایلیچ لنین است. نام او و تعالیم او عمیقاً با احزاب پرلتاری بهم پیوسته است. تعالیم او میآموزد:

۱- حزب مارکسیستی گردان مترقی انقلابی پرلتاریا و پیشاهنگ پرلتاریاست. حزب مارکسیستی که عالیترین شکل سازمانی پرلتاریاست تمام سازمانهای دیگر پرلتاریا (اتحادیه‌ها و کتوپراتیوها و غیره) را بهم پیوند میدهد، آنها را از لحاظ سیاسی رهبری میکند و فعالیت آنها را در جهت نیل به هدف

واحد یعنی سرنگونی سرمایه‌داری و ایجاد جامعه‌ی
سوسیالیستی سوق می‌دهد. حزب کارگری پیشاهنگ
پرلتاریاست، پیشاهنگی که قادر است قدرت را در دست
گیرد، تمام خلق را بسوی سوسیالیسم ببرد، امر ساختمان
زندگی اجتماعی بدون بورژوازی و علیه بورژوازی را
رهبری کند، آموزگار و رهبر و پیشوای تمام زحمتکشان و
استثمارشوندگان باشد.

۲- حزب مارکسیستی از آنجهت میتواند نقش پیشاهنگ
گردان مترقی طبقه‌ی کارگر و رهبر تمام خلق را اجرا کند که
مجهز به تئوری علمی مارکسیستی، به معرفت قوانین تکامل
اجتماعی است و عملاً میتواند از این قوانین بسود تحول
انقلابی جامعه استفاده کند.

۳- حزب مارکسیستی که گردان مترقی و آگاه پرلتاریاست
پیوسته آگاهی سوسیالیستی را در توده‌های وسیع کارگر
رشد و پرورش می‌دهد، طبقه‌ی کارگر را از نفوذ ایدئولوژی
فاسد بورژوائی مصون میدارد، با هر گونه کوششی که در
راه قلب و تحریف مارکسیسم بعمل آید بطور آشتی ناپذیر
مبارزه میکند و مارکسیسم را بر اساس نوترین دستاوردهای
علم و فعالیت اجتماعی رشد می‌دهد.

۴- حزب مارکسیستی فقط گردان مترقی و آگاه طبقه‌ی

کارگرنیست ، بلکه گردان متشکل طبقه کارگرنیز هست -
گردانی که افراد آن راخواست مشترک تحقق افکار انقلابی
مارکسیسم - لنینیسم بهم پیوند میدهد. در حزب جایی برای
فراکسیونیسم و گروه بندی، جایی برای اپورتونیسم چپ
و راست که میکوشند وحدت صفوف حزب را برهم زنند،
آن را ازدرون متلاشی سازند و از این راه قدرت رهبری
مبارزه ی طبقاتی پرولتاریا را از آن سلب کنند ،
نیست .

۵- حزب مارکسیستی حزب واقعی خلق و محل تجمع بهترین
نمایندگان خلق است و با هزاران رشته با توده های وسیع
زحمتمکشان رابطه دارد، از آنجائیکه حزب مظهر خواستها
و تمایلات خلق و مدافع پیگیر منافع مبرم اوست از اعتماد
و پشتیبانی توده های مردم برخوردار است . نیروی غلبه-
ناپذیر حزب مارکسیستی در همین ارتباط با خلق و
برخورداری از پشتیبانی و توجه خلق است. حزب طراز
نوین با انواع تسمه های ارتباطی با توده های وسیع مردم
باید ارتباط داشته باشد.

۶- موازین لنینی زندگی حزبی بر اساس سانترالیسم دموکراتیک
قرار دارد . مراعات اکید این اصل لنینی قانون انکارناپذیر
فعالیت احزاب کمونیستی است. این موازین ، حفظ وحدت

حزب، تأمین استحکام ایدئولوژیک پرلتری، اجرای اصل
دمکراسی حزبی و رهبری جمعی، کوشش در راه حفظ و
تأمین ارتباط رهبری با اعضای حزب و حزب با توده‌های
وسیع زحمتکشان، اجتناب از کیش پرستش شخصیت که
سد راه تکامل فکر خلاق و ابتکار کمونیست‌هاست، انتقاد و
انتقاده از خود در صفوف حزب را ایجاب مینماید.

۷- مبانی ایدئولوژیک و سازمانی حزب کمونیستی در مبارزه
با رویزیونیسم و اپورتونیسم از یکسو و دگماتیسم و
سکتاریسم از سوی دیگر تحکیم می‌یابد. انحراف نخست
روح انقلابی مارکسیسم را قلب میکند، مروج ایدئولوژی
بورژوازی در تئوری و عمل است، نیروی مبارزه علیه
امپریالیسم و استثمار و استبداد و استعمار را از کارگران
و توده‌های زحمتکش سلب مینماید. انحراف دوم
کمونیست‌ها را از قشرهای وسیع زحمتکشان جدا میکند،
کار را به عملیات چپ روانه و ماجراجویانه میکشاند،
احزاب انقلابی را از غنی ساختن مارکسیسم - لنینیسم بر
اساس تحلیل علمی و انطباق خلاق آن در شرایط مشخص
محروم میسازد، مانع ارزیابی درست تجربیات نو و
اوضاع و احوال متغیر میشود.

(۹۲،۹۱،۶۱،۵۶،۴۲،۳۳،۱۹،۹)

۴۳- چند واژه مربوط به زندگی حزبی

زیر این عنوان چند واژه را توضیح می‌دهیم که وجه مشترك آنها اینست که مربوط به ساختمان حزبی و حیات تشکیلاتی است.

مرامنامه - مرامنامه (یا برنامه) یك حزب عبارتست از سند اساسی که در آن هدفها و وظایف آن حزب قید گردیده است.

مرامنامه‌ی يک حزب کارگری مارکسیستی - لنینیستی يک سند علمی است که بر پایه‌ی تحلیل عمیق مرحله‌ی انقلاب ، مرحله‌ی تکامل مشخص اجتماعی و اقتصادی تدوین شده است و هدفهای حزب در آن مرحله و وظایفی را که برای نیل به هدف متوجه حزب میشود دربر میگیرد . مثلا در مرامنامه‌ی حزب توده‌ی ایران هدف غائی حزب ایجاد جامعه‌ی سوسیالیستی در میهن ما توصیف شده و بر شالوده‌ی تحلیل مرحله‌ی کنونی انقلاب ایران و تضادهای اساسی کنونی ، هدف فعلی ایجاد نظامی ملی و دموکراتیک تعریف گشته است . احزاب کمونیست با تکیه بر تعالیم مارکسیسم - لنینیسم و شناخت راه اصولی عمومی خود برای هر مرحله از تکامل جامعه برنامه‌ی علمی جامعی تدوین میکنند که در حقیقت قانون اساسی حزب بشمار میرود و عضو حزب آن را قبول کرده برای تحقق بخشیدن به آن فعالیت و مبارزه میکند . در مرامنامه که اکنون واژه‌ی برنامه

را بیشتر بجای آن بکار میبرند راههای تحول انقلابی و شیوه‌ها و وسایل نیل به هدف ذکر میشود و در خطوط عمده‌ی خود ، بطور مشخص ، جنبه‌های مختلف هدفی که باید بآن رسید در زمینه‌های مختلف مثلا در صنایع کشاورزی و ساختمان دولتی و امور مربوط به مسئله‌ی ملی و امور اجتماعی و رفاه و ترقی و غیره تشریح میگردد. در تاریخ جنبش کارگری نخستین مرامنامه یا برنامه همان مانیفست حزب کمونیست است. در بسیاری موارد مرامنامه یا برنامه شامل يك بخش تئوریک یا بیان اصول ایدئولوژیک و یا تحلیل پدیده‌های عمده‌ی دوران معاصر نیز هست. مثلا در طرح برنامه‌ی حزب توده‌ی ایران، بحثی در این باره تحت عنوان مدخل وجود دارد. سپس در سه بخش هدفهای سیاسی ، اقتصادی و اجتماعی درج است . در ترها و رهنمودهای حزب ما که پس از تهیه‌ی این طرح انتشار یافته و در سایر مدارك و اسناد حزبی این طرح تکامل یافته است . علاوه بر مرامنامه اسناد دیگر برنامه‌ای حزب نیز تنظیم میشود که هدفهای میرم را برای دورانهای تاکتیکی روشن میسازد .

اساسنامه - عبارتست از مجموعه‌ی موازین و مقررات و قواعد حاکم بر حیات داخل يك حزب یا يك سازمان که ترکیب و ساختمان آن و نحوه‌ی عمل آن و ترتیب کار و فعالیت آن را طبق هدفهای برنامه‌ای حزب یا سازمان مربوطه تعیین میکند. بنابراین در اساسنامه‌ی حزب مجموعه‌ی مقررات و اصول سازمانی حزب

درج میگردد .

در اساسنامه همچنین وسائل عمل پراتیک سازمانهای حزب، نحوه‌ی تشکیل ارگانهای آن و رهبری آن، کنگره‌ها و کنفرانسها و جلسات و حوزه‌ها تشریح میشود. در طرح اساسنامه‌ی حزب توده‌ی ایران حزب ما بمثابة سازمان سیاسی طبقه‌ی کارگر در سراسر ایران و عالیترین شکل سازمانی آن توصیف شده و گفته میشود :

« حزب توده‌ی ایران اتحاد داوطلبانه‌ی مبارزین پیشرو طبقات و قشرهای زحمتکش ایران، کارگران و دهقانان، پیشه‌وران و روشنفکران و افرادیست که برنامه‌اش را میپذیرند و در راه تحقق آن گام بر میدارند .»

در اساسنامه ، جهان‌بینی حزب ما مارکسیسم - لنینیسم و اصول تشکیلاتی آن ناشی از این جهان‌بینی تعریف شده‌است. غیر از اینها در اساسنامه‌ی حزبی شرایط عضویت در حزب، وظایف و حقوق اعضای حزب ، ساختمان حزبی بر اصل مرکزیت دموکراتیک ، مقررات مربوط بحوزه‌ها و ارگانها و کمیته‌ها و روابط حزب توضیح داده شده است .

کنگره‌ی حزبی - عالیترین مقام و ارگان رهبری حزب را کنگره مینامند و آن اجتماعی است از نمایندگان که اعضای حزب و سازمانهای ایالتی معمولاً به نسبت تعداد عضو، انتخاب میکنند . در جلسات کنگره اولاً برنامه‌ی حزب و اساسنامه‌ی حزب تدوین و

تصویب میشود و در صورت لزوم یعنی بهنگام تحول وقایع و ضرورت تطبیق اسناد اساسی حزب با اوضاع جهان و کشور و وضع داخلی حزب در مرامنامه و اساسنامه تجدید نظر لازم بعمل میآید. ثانیاً گزارشهای رهبری حزب استماع میشود، نمایندگان فعالیت حزبی را ارزیابی کرده و بررسی میکنند و وظایف آینده، خط مشی حزب را در مسائل اساسی سیاسی و نقشه‌ی عمل را تا کنگره‌ی بعدی تعیین میکنند. ثالثاً ارگانهای رهبری حزب، اعضاء کمیته‌ی مرکزی و مشاوران آن و اعضاء کمیسیون تفتیش برگزیده میشوند. اهمیت ویژه‌ی کنگره در حیات حزب بخوبی از وظایف آن روشن میشود.

کمیته‌ی مرکزی - يك ارگان دائمی و منتخب است که در فاصله‌ی بین دو کنگره عالیترین مقام حزبی بوده و فعالیت سیاسی و کار سازمانی حزب را اداره میکند و در مقابل کنگره مسئول و جوابگوست.

پلنوم کمیته‌ی مرکزی یعنی جلسه‌ای که در آن اعضاء اصلی کمیته‌ی مرکزی و مشاورین شرکت میکنند. در این جلسات مسائل حیاتی و وظایف حاد سیاسی در تناوب زمانی معین و در پرتوی تصمیمات کنگره‌ها مورد بحث قرار میگیرد. در برخی موارد عده‌ای از کادرها و مسئولین دیگر حزبی را برای شرکت در اینگونه جلسات دعوت میکنند و در این حالت آن را پلنوم وسیع کمیته‌ی مرکزی

میگویند. لغت پلنوم یعنی مجمع عمومی يك ارگان یا يك کمیته‌ی انتخاب شده توسط يك سازمان. مثلاً پلنوم کمیته‌ی استان، یا پلنوم کمیته‌ی شهر و غیره. در شرایط علنی تناوب زمانی این جلسات توسط اساسنامه تعیین شده و لازم‌الاجراست.

کنفرانس - کنفرانس یعنی مجمع نمایندگی يك سازمان اعم از سیاسی و اجتماعی و علمی و هنری و غیره که برای بحث يك یا چند مسئله‌ی معین تشکیل میشود و یا مجمع نمایندگی سیاسی دولتها یا احزاب کشورهای مختلف.

در مورد حیات داخلی حزب، کنفرانس حزبی استان و شهرستان و شهر و بخش مرکب از نمایندگان اعضای حزب در منطقه‌ی مربوطه بوده و عالیترین ارگان سازمانی در آن منطقه میباشد. کنفرانس، کمیته‌های حزبی را انتخاب نموده و قرارها و تصمیمات لازم را برای فعالیت آینده‌ی سازمان مربوطه، اتخاذ میکند و همچنین برای کنفرانسهای بالاتر و یا در مورد کنفرانس استان برای کنگره‌ی حزبی نماینده تعیین میکند. فاصله‌ی زمانی کنفرانسها در اساسنامه تعیین میشود. در موقعی که مسائل ویژه و مهمی بروز میکند کنفرانس حزبی سراسر کشور تشکیل میگردد. واضح است که در شرایط کار مخفی هنگامیکه پلیس و مأموران حکومت قانون‌شکن، امکان فعالیت آزاد و علنی را از يك حزب سیاسی سلب میکنند، موازین و قواعد اساسنامه‌ای و

منجمله این اشکال سازمانی رهبری که نقش مهمی در اجرای اصل سانترالیزم دموکراتیک دارند نمیتواند رعایت شود و میبایست شکل‌های مشخص و ویژه‌ای برای کار سازمانی و فعالیت حزب پیدا نمود تا صفوف حزب را از دستبرد دشمن حفظ کرد و ضمناً بفعالیت‌های اساسی برای نیل به هدف‌های مرامی ادامه داد. درعین حال این اشکال ویژه نباید از اصول عمده سازمانی حزب طبقه کارگر منحرف شود.

انتقاد و انتقاد از خود - عبارتست از اسلوب اساسی پی- بردن به اشتباهات و کمبودها در فعالیت حزب و ازین بردن آنها و جلوگیری از تکرار آنها. هدف از آن تعمیق وحدت حزب و تصحیح مداوم مشی و سیاست آنست. بوسیله‌ی این روش (نشان دادن نقائص و معایب و ریشه‌ی آنها و راه برطرف کردن آنها) مواعبی که در راه پیشرفت حزب وجود دارد برداشته میشود، آنچه کهنه‌است و باید دور ریخته شود، نمایان میگردد، آنچه نوبالنده است و باید تقویت گردد تعیین میشود. انتقاد و انتقاد از خود وسیله‌ی مهمی برای شرکت اعضای حزب در تعیین سیاست و روش حزب و تأمین فعالیت ثمربخش و ابتکاری آنهاست. احترام باین اصل و اجرای دقیق آن دلیل زنده بودن و تحرك سازمانها و ثمره‌ی آن تقویت و تحکیم این سازمانهاست.

از نظر تعمیم تجربیات، غنی کردن مارکسیسم-لنینیسم در پرتو

واقعات مشخص و شرایط نوین نیز احترام باین اصل اهمیت خاص دارد، زیرا بدون تبادل آراء و مبارزه‌ی عقاید و انتقاد آزاد، چنین پیشرفتی امکان‌پذیر نیست.

اجرای این اصل مانع می‌شود تا اشتباهات و نواقص ادامه یابد، همه چیز بطور مصنوعی بی نقص جلوه گر شود، عینک خوش-بینی زائد و فریبنده بچشم زده شود و مستی ناشی از موفقیت جایگزین هشیاری روشن بینانه و مبارز برای کسب دستاوردهای هرچه عالیتر گردد. و جوامع سوسیالیستی انتقاد و انتقاد از خود نیروی محرکه‌ی تکامل جامعه است و از این بابت نقش حیاتی و مهمی را ایفا می‌کند.

رهبری-حزب بطور کلی مرکب از رهبری، هسته‌ی مرکزی یا کادرها و اعضای ساده حزب است. رهبری در حزب جمعی است ولی مسئولیت‌ها فردیست. رهبری جمعی یکی از مهمترین اصول حیات داخل حزبی، یکی از شرایط حفظ دموکراسی حزبی و یکی از محملهای پرهیز از سوئزکتیویسم (ذهنیگری) و ولونتاریسم (تمایل و اراده‌ی شخصی را اساس تحلیل و عمل قرار دادن و واقعیت را نادیده گرفتن) است. رهبری جمعی حزب را از کیش شخص پرستی که میتواند زیانهای بسیار بحزب وارد سازد بر خنذر میدارد و اجرای رهبری را بر اساس علمی میسر می‌سازد. بطور خلاصه رهبری حزبی باید.

۱- فاکتهای لازم را در هر مورد جمع آوری و دقیقاً مطالعه کند،

۲- آنها را بر اساس آموزش مارکسیسم - لنینیسم تحلیل نماید،

۳- از این تحلیل، شعارها و رهنودهمای عمل را استخراج کند،

۴- این رهنمودها و شعارها را اجرا کند و بر اجرای آنها نظارت نماید و اشتباهات را اصلاح نماید.

کادرها یا فعالین حزب، هسته‌ی مرکزی حزب را تشکیل میدهند که اداره‌کننده‌ی سازمان حزبد و باید از میان فعالترین و آگاهترین افراد حزبی بر اساس انتخاب یا انتصاب معین گردند.

کادر- این واژه در زبان فارسی در عبارات کادر اداری، کادرفنی؛ کادر حزبی و غیره مورد استعمال فراوان پیدا کرده است.

کادر یعنی کارمند متخصص و وارد، بامهارت و تجربه‌ی معین که در رشته‌های مختلف اداری، سیاسی و نظامی و غیره بفعالت دائم میبردازد. کادرها مجموعه‌ی اساسی کارمندان سازمان حزبی یا دستگاه دولتی یا سندیکائی و غیره را تشکیل میدهند.

کادر سیاسی برای فعالیت حزب و اجرای سیاست و تحقق برنامه‌ی آن اهمیت ویژه‌ای دارد. احزاب کمونیست توجه خاصی به تربیت و پرورش کادرها مبذول میدارند. روش آماده ساختن شرایط برای پیشرفت فعالین و آمیختن کار کادرهای جوان و

کادرهای قدیمی و باتجربه، تربیت مارکسیستی-لنینیستی آنان، تقویت حس مسئولیت و ابتکار و کار خلاق آنان و در نظر گرفتن ملاک سیاسی (درجه‌ی ایمان و قابل اعتماد بودن) و ملاک عملی (لیاقت برای انجام وظیفه‌ی معین) در برگزیدن مسئولین از مسائل اساسی سیاست کادرها در یک حزب کمونیست است. اصول این سیاست معمولاً در اساسنامه‌های حزبی قید می‌گردد. واضح است که برگزیدن کادرها و انتخاب مسئولین بر اساس دوستی شخصی، همسایگی، همشهری‌گری؛ علاقه‌فردی، خویشاوندی و غیره خاص نظام‌های ارتجاعی و احزاب فرمایشی ضدخلفی است و نباید در حزب طراز نوین جایی داشته باشد.

۴۴- دگماتیسم (Dogmatisme)

از واژه‌ی دگم بمعنای حکم جامد، آیه‌ی آسمانی، فرمان لایتغیر مشتق است و بآن شیوه و اسلوب تفکر اطلاق می‌شود که پایه‌ی آن مفاهیم تغییرناپذیر، فرمولها و دستورهای متحجر، بدون توجه به دستاوردهای تازه‌ی علم و عمل، بدون توجه بشرايط مشخص زمان و مکان است. از نظر فلسفی دگماتیسم اصل مشخص بودن حقیقت یعنی وابستگی حقیقت را به شرايط زمانی و مکانی نفی میکند در فلسفه‌ی معاصر، دگماتیسم وابسته به اسالیب ضد دیالکتیکی است که تکامل و تحرك جهان و رشد اشیاء و پدیده‌ها را

نفی میکند. یکی از علل دگماتیسم عدم درک این نکته است که قوانین دیالکتیک رشد، در شرایط مختلف تاریخی، در اشیاء و پروسه‌های مختلف، بصور مختلف ظاهر شده و عمل میکند.

از نظر تاریخی پیدایش دگماتیسم وابسته به پیدایش ادیان و باور به آنست که حقایق جاویدان و فرامین انتقاد ناپذیر و اجباری برای همه کس وجود دارد. این طرز تفکر تبعدی سپس به فلسفه و علم و سیاست سرایت کرده است.

از نظر سیاسی دگماتیسم منجر بعمل سکتاریستی، تحجر، نفی مارکسیسم خلاق، ذهنیگری و نادیده گرفتن حقایق موجود و شرایط تغییر یافته، جدائی کامل تئوری و عمل میشود.

دگماتیسم مانند رویزونیسم در شرایط کنونی خطر بزرگی علیه نهضت بین‌المللی کارگریست. دگماتیکیها شرایط متغیر رشد را در نظر نمیگیرند، لاجوجانه به فرمولهای جامد و کهنه می‌چسبند که پاسخگوی شرایط دیگری بوده‌اند. يك وجه مشخصه‌ی دگماتیکیها بکاربردن جمله‌پردازیه‌های انقلابی‌نما، چاپ‌نما و افراطی‌گری و شعار پراکنی دور از عمل است که هرگز منجر بیک سیاست و روش و واقعاً انقلابی و ثمربخش نمیشود. لنین بهمه‌ی کمونیستها مبارزه‌ی بی‌امان علیه دگماتیسم و هرگونه طرزاندیشه و عمل ناشی از آنرا توصیه می‌کرده است.

کلاسیکهای مارکسیستی بارها تکرار کرده‌اند که آموزش

آنها دگم نیست، آموزش عمل است.

(۵۴، ۶۰، ۸۶)

۴۵- دماغوژی (Demagogie)

دماغوژی را «عوامفریبی» یا مردم فریبی ترجمه کرده اند و آن عبارتست از اغواء خلق از طریق دادن مواعید و شعارهای فریبنده و دروغین. دماغوگ با عوامفریب کسی است که ادعا و دروغ با وعده های بی پایه و بدون پشتوانه با تحریک حقایق سعی میکند مردم را بسوی خود بکشد و موافقت و تحسین و پشتیبانی آنانرا جلب کند.

آوردن نمونه برای نشان دادن مفهوم دماغوژی یا عوامفریبی زائد است. دماغوژی بمشابه یکی از اساسی ترین اسالیب و طرز عمل سیاست احزاب بورژوائی و دولتهای ضد خلقی در ایران رواج کامل دارد و یک دستگاه تبلیغاتی عظیم با استفاده از رادیو تلویزیون، جراید، آگهی ها، رپرتاژ، مصاحبه ها، نطقها، مراسم تشریفاتی و غیره و غیره سرگرم این کارست: هدف همانطور که گفتیم اغواء مردم است از راه سخنان فریبنده، گاهی راکوهی جلوه گر ساختن و وعده های سرخرمن دادن.

نمونه ی دیگر دماغوژی که در داخل توده ی مردم زیان بسیار بیار می آورد اغوای مردم از طریق دادن شعارهای بظاهر انقلابی و

فریبده، ایراد سخنان بظاهر مبارزه‌جویانه ولی بی محتوی است که هدف آنهم جلب موافقت مردم تنها باتکاء همین فریبندگی جملات مطمئن بدون پشتوانه عمل واقعاً انقلابی پیگیر و اصولی است. چپ‌روها معمولاً در ایراد اینچنین جملات و دادن اینگونه شعارهای عوام‌فریبانه چیره دستند. در حالیکه امپریالیسم و ارتجاع کمتر از هر چیز از اینگونه شعارهای بی محتوی زیان می‌بینند و بیش از هر چیز در مقابل این جملات بظاهر انقلابی مقاومت میکنند.

دماغ‌گوزی یا مردم‌فریبی با سیاست و روش مبارزه‌ی منطقی اصولی و پیگیر حزب کمونیست بیگانه است. حزب طبقه‌ی کارگر از «عوام‌فریبی» و «دنباله‌روی» و «وجه‌طلبی» که با عوام‌فریبی همراهند اکیداً احتراز دارد و همیشه تحلیل واقعی را مطرح می‌سازد و توده‌ها را در چارچوب امکانات واقعی بسوی هدف‌های مطلوب انقلابی سیر میدهد و اگر در این یا آن مرحله از سیاست صحیح، علمی و انقلابی خود با دشواریهایی از جهت توضیح و اقناع روبرو شود، بانتمام قوا میکوشد این وظیفه را انجام دهد؛ نه آنکه بخاطر وجه‌طلبی ارزان، دست به عوام‌فریبی بزند.

۴۶- دموکراسی (Democratie)

دموکراسی از واژه‌ی یونانی دمو (یعنی خلق، مردم) و کراتوس (یعنی حاکمیت، قدرت) مشتق است. دموکراسی یکی از

انواع حاکمیت بوده و وجه مشخصه‌ی آن اعلام رسمی اصل تبعیت اقلیت از اکثریت و برسمیت شناختن آزادی و حقوق مساوی افراد و اتباع است. ولی این تنها یک تعریف و فرمول صورتیست که جامعه‌شناسی بورژوازی بدان بسنده میکند و دموکراسی را جدا از شرایط اقتصادی و اجتماعی زندگی جامعه بررسی کرده، وضع واقعی و عملی موجود را نادیده میگیرد. نتیجه‌ی چنین بررسی صوری، ادعای وجود «دموکراسی خالص» است که ماهیت طبقاتی اجتماع، تضاد و مبارزه‌ی طبقاتی را نفی میکند. رفرمیستها مبلغ چنین دموکراسی ادعائی هستند. در واقع هر دموکراسی، بمشابه شکلی از سازمان سیاسی اجتماع، در آخرین تحلیل بشیوه‌ی تولید معینی خدمت میکند و توسط آن تعیین میشود.

مضمون و شکل دموکراسی در طول تاریخ تکامل حاصل کرده و همواره و کاملاً وابسته به فرم‌های اجتماعی - اقتصادی مربوطه بوده و با خصیصه و شدت مبارزه‌ی طبقاتی پیوند داشته است. در جوامع منقسم بطبقات متناقض، دموکراسی عملاً تنها برای نمایندگان طبقه‌ی حاکمه وجود دارد. در جامعه‌ی سرمایه‌داری، دموکراسی یکی از اشکال حاکمیت و سلطه‌ی طبقه‌ی بورژوازی است، شکلی است که ماهیتش دیکتاتوری این طبقه‌ی استثمارگر بر اکثریت محروم میباشد. تکامل این طبقه (که در آغاز ضد فئودالی و مرفقی است)، وی را در تشکیل مجالس مقننه،

تدوین قوانین اساسی، تأسیس مؤسسات دارای نمایندگی، و به نسبت فشار و نیروی مردم و مبارزه توده‌ها، در احترام بحقوق مدنی و آزادی اجتماعات و انتخابات و قلم و بیان (که اغلب و ماهیتا صوری است) ذینفع میکند. ولی تمامی دستگاه حکومتی و طرز عمل واقعی دولت متوجه آنست که زحمتکشان را از شرکت در حیات سیاسی باز دارد، جلو فعالیت توده‌ها را بگیرد، و همه جا مدافع منافع طبقاتی اقلیت استثمارگر باشد. هیچیک از حقوق اعلام شده دارای تضمین مادی و عملی نیست و نهادهای سیاسی-پارلمان و مجالس محلی، دستگاههای اداری و سازمانهای منتخب در خدمت طبقه‌ی حاکم قرار میگیرند و وسیله‌ی اجرای سیاست آن طبقه میگردند.

وجه مشخصه‌ی دموکراسی بورژوائی عبارتست از پارلمان-ناریسم، با تفکیک قوای سه‌گانه بویژه قوای مقننه و اجرائیه از هم، با تمایل روز افزون به تحکیم و بالابردن نقش قوه‌ی اجرائیه است. در عصر امپریالیسم، تنها نیروی مبارزه‌ی مداوم زحمتکشان میتواند حقوق و آزادیهای دموکراتیک را حفظ کند و جلو ارتجاع و دیکتاتوری، اختناق و فاشیسم را بگیرد. بورژوازی هرچاکه بتواند اصول دموکراسی را لگدمال میکند، بسوی سیاست اختناقی میگرداند و در بسیاری کشورها رژیمهای ترور و خفقان ایجاد کرده و به میلیتاریسم و فاشیسم نیز برای حفظ سیادت خویش متوسل

میگردد. در سند اصلی کنفرانس بین‌المللی احزاب کمونیست و کارگری (۱۹۶۹) پیرامون اهمیت نبرد در راه دموکراسی در چهار چوب پیکار ضدامپریالیستی منجمله چنین گفته میشود:

مبارزه علیه امپریالیسم که در تلاش خفه کردن آزادیهای اساسی انسان است، با نبردی خستگی‌ناپذیر بخاطر دفاع و تحصیل آزادی بیان، مطبوعات، اجتماعات، تظاهرات، تشکیلات، بخاطر برابری حقوق افراد مردم بخاطر دموکراتیزه کردن تمام جوانب زندگی اجتماعی ملازمه دارد. ضرور است که علیه هرگونه اقدام و هرگونه قانونی که ارتجاع بقصد پایمال کردن حقوق و آزادیهای دموکراتیک عملی میکند مقابله‌ای قطعی صورت گیرد. این آزادیهای دموکراتیک، خود ثمره‌ی نبردهای طولانی طبقاتی است، میبایستی با پیگیری، چه در مقیاس ملی و چه در صحنه‌ی بین‌المللی، برای رهائی میهن پرستان و دموکراتهایی که جانشان بمخاطره میافتد مبارزه کرد. باید علیه احکام جابرانه‌ی محاکماتی که کمونیستها و دیگر میهن پرستان در معرض آن قرار میگیرند مبارزه کرد. باید برای آزادی میهن پرستان و دموکراتهای زندانی و بخاطر دفاع از حق پناهندگی سیاسی مبارزه کرد.

در میهن ما دموکراسی پایمال گردیده، شکل حکومتی

استبداد سلطنتی است . شاه کارگردان اصلی رژیم ، قدرت مطلقه‌ی خود را بعدی بسط داده که در واقع کلیه‌ی قوای دولتی در دست او متمرکز شده ، سازمان امنیت ، محاکم نظامی ، احزاب دولتی و مجالس فرمایشی وسیله‌ی اجرائی این حکومت مستبده‌ی فردیست از آزادیهای ابتدائی و اصول دموکراتیک ، آزادی احزاب و اجتماعات ، آزادی بیان و قلم ، آزادی انتخابات و مطبوعات اثری نیست . خصلت ضد دموکراتیک و بورکراتیک رژیم مرتباً بسط می‌یابد . فردپرستی و استناد بدستور شاه جانشین نظارت دموکراتیک در امور دولتی و حکومت پارلمانی شده ، هرگونه مخالفتی یا مقاومتی با شدت و خشونت سرکوب میگردد . در این شرایط مبارزه برای دموکراسی بوظیفه‌ی عمده بدل میگردد . این دموکراسی نیز از آنجا که جامعه‌ی ما طبقاتی است نمیتواند چیزی غیر از دموکراسی بورژوائی آنطور که در قانون اساسی و منشور حقوق بشر ذکر شده است ، باشد . دعوی سخنگویان رژیم دائر به آنکه آنها گویا نوع سومی از دموکراسی یافته‌اند که نه دموکراسی بورژوائی و نه دموکراسی سوسیالیستی است ، نمیتواند دارای مبنای علمی و محتوی واقعی باشد . در سند تحلیلی از وضع کشور و وظایف مبرم حزب ماکه توسط حزب توده‌ی ایران تهیه شده مبارزه در راه آزادیهای دموکراتیک مبارزه‌ای وسیع و همه جبهه خوانده شده است که شامل عرصه‌های گوناگون حیات

اجتماعی و حرفه‌ای، سیاسی و فرهنگی؛ قضائی و اداری و غیره
میشود. این مبارزه‌ایست در راه بسط فعالیت و آزادی‌های سندیکائی
در راه آزادی سازمانی، صنفی و حرفه‌ای، در راه آزادی همهی
زندانیان و تبعیدیان و محکومین سیاسی، در راه تأمین بازگشت
پناهندگان سیاسی، در راه الغای دادگاههای نظامی و سازمان
امنیت، در راه آزادی انتخابات، در راه آموزش بزبان مادری
برای همهی خلقها و اقلیتهای ایران، در راه علنی شدن کلیه‌ی
احزاب ملی و دمکراتیک...

شکل عالی دمکراسی - شکل واقعی آن - دمکراسی
سوسیالیستی است، زیرا که بسود اکثریت عظیم زحمتکشان و
حافظ منافع آنانست. شالوده‌ی اقتصادی آن، مالکیت جمعی
بر وسائل تولید است. تنها در جامعه‌ی سوسیالیستی است که حق
مساوی همهی افراد میتواند تأمین شود. تا در جامعه استعمار
هست، تا آلت استعمار - وسائل تولید - در دست طبقات بهره‌کش
است نوع دمکراسی نمیتواند واقعی و اصل باشد. در سوسیالیسم
تساوی واقعی افراد صرف نظر از جنس؛ نژاد، مذهب و مالیت
در همه‌ی امور، در کلیه‌ی شئون اقتصادی، سیاسی و فرهنگی،
و حق مساوی در شرکت در رهبری اجتماع و دولت تأمین میشود
طی تکامل جامعه‌ی سوسیالیستی، دمکراسی سوسیالیستی بتدریج
عمیقتر و وسیعتر میشود و منجر بزوال دولت و جایگزین شدن آن به

«خودگردانی اجتماعی» میگردد .

(۸۱،۶۲،۵۸،۴۸،۴۷،۲۶،۶)

۲۷- دولت

دولت سازمان سیاسی جامعه و مهمترین وسیله برای تأمین تسلط طبقه‌ایست که از نظر اقتصادی در جامعه نقش حاکم دارد. وظیفه‌ی اساسی دولت حفظ و تحکیم آن نظام اقتصادی و دفاع از آن طبقه‌ایست که زاینده‌ی آن بوده است. از نظر تاریخی دولت همزمان با پیدایش جوامع منقسم بطبقات بوجود آمد. از همان زمانیکه دوران بردگی باد و طبقه‌ی اصلی بردگان و برده‌داران پیدا شد، دولت نیز بمثابه ارگان سیاسی که وسیله‌ی تأمین منافع برده‌داران علیه بردگان بود، ایجاد گشت. وسائل اساسی که دولت برای انجام وظایف خود بکار میبرد عبارتست از ارتش، پلیس دستگاه‌های امنیتی و جاسوسی و اطلاعاتی، زندانها و غیره. بین نوع دولت و شکل آن باید تفاوت قائل شد.

نوع دولت را آن نظام اقتصادی تعیین میکند که این دولت وظیفه‌دار حفظ و دفاع از آنست و آن طبقه‌ای که قدرت حاکمه را در دست دارد. بنابر این در طول تاریخ جوامع طبقاتی سه نوع دولت یافت میشود: دولت نوع بردگی، دولت نوع فئودالی و دولت نوع سرمایه‌داری. در هر يك از این دورانه‌ی اجتماعی

اقتصادی ، صرفنظر از اشکال حکومتی ، نوع دولت و ماهیت آن یگانه است ولی شکل هر دولت ممکن است در این یا آن کشور و در هر دوران معین فرق کند ، ماهیت طبقاتی و اقتصادی آن میتواند اشکال مختلفی بخود بگیرد . اشکال دولتی اغلب وابسته بشرایط تاریخی ، سن گذشته ، وظایف متغیر برای حفظ تسلط طبقاتی ، و همچنین وابسته به حدت مبارزه‌ی طبقاتی و تناسب نیروها در هر جامعه است . مثلاً جمهوریت یا سلطنت از اشکال دولت است و هر یک از آنها نیز میتواند اشکال مختلفی پیدا کند مثل سلطنت مشروطه یا سلطنت استبدادی ، جمهوری با قدرت پارلمانی یا جمهوری با اختیارات رئیس جمهور و غیره . حتی در دوران بردگی میتوان هم شکل وجود سلاطین خودکامه را یافت هم شکل جمهوری (مثلاً در یونان باستان) ، ولی این تفاوت شکل در ماهیت دولت در آنزمان که نوع بردگی بود تغییر نمیدهد . در نظام سرمایه‌داری نیز در طی تاریخ هم شکل دمکراسی بورژوازی با آزادی نسبی بیان و مطبوعات و اجتماعات و تساوی در مقابل قانون و احترام به حقوق بشری بویژه در دوران رشد سرمایه‌داری و مبارزه‌اش با فئودالیسم پیدا شد و هم شکل ارتجاعی ، آزادی‌کشی و حتی فاشیستی که دیکتاتوری آشکار و خفقان‌آور علیه توده‌های مبارز و حق طلب مردم است . با وجود اهمیت اساسی که نوع دولت دارد و اساس تغییر آن گذار از یک دوران

اجتماعی - اقتصادی بدوران عالیتر است ، اشکال حکومتی نیز برای توده‌های مردم و مبارزه‌ی آنها حائز اهمیت ویژه‌ایست . جمهوریّت شکلی از حکومتی است که در آن ارگانهای عالی قدرت دولتی برای مدت معینی انتخاب میشوند . سلطنت آن شکلی است که يك شخص تنها برپایه‌ی وراثت رئیس کشور است . در عصر کنونی بجز عده‌ی معدودی از کشورها در اکثریت مطلق ممالک شکل جمهوری دولت استقرار یافته و شکل سلطنت بمنزله‌ی يك مقوله‌ی سخت کهنه و فرسوده بیایگانی تاریخ سپرده شده است . تازه در برخی از کشورها نیز که این شکل هنوز موجود است ماهیت اولیه‌اش بکلی تغییر یافته و بنا برخی سنن محافظه کارانه همچنان حفظ میشود بدون آنکه شاه قدرت و اختیار ویژه‌ای داشته باشد و مقام غیر مشغول است . چنین است شکل حکومتی سلطنتی در کشورهایی نظیر سوئد و نروژ و انگلستان و غیره . اینگونه شکل دولتی را سلطنت مشروطه مینامند که در آن همانطور که نیاکان مشروطه خواه ما گفته اند شاه فقط سلطنت میکند نه حکومت و کلیه‌ی قدرت ناشی از مردم و متعلق به ملت است .

در عصر کنونی تنها در دو سه کشور جهان شکل سلطنت استبدادی وجود دارد نظیر ایران و عربستان سعودی . این ارتجاعی - ترین شکل دولتی است و در آن عملاً قدرت‌های سه گانه در دست شخص شاه متمرکز شده ، آزادیهای دموکراتیک از مردم سلب

گشته و شاه عملا مطلق العنان و تام الاختیار است . این شکل حکومتی با تمام مختصات آن نظیر کیش شاه پرستی در نیمه‌ی دوم قرن بیستم هیچگونه توجیهی ندارد . در جوامع پیش افتاده ، پس از انقلاب کبیر فرانسه واژه‌ی شاهپرست معادل با مفهوم مرتجع افراطی تلقی میگردد . مبارزه‌ی خلقها برای تغییر شکل حکومتی و استقرار دمکراسی حتی در چارچوب دوران اجتماعی - اقتصادی معینی کاملاً موجه و قانونی و حق است و پیکار نهائی برای تغییر بنیادی نوع دولت در ایجاد نظام برتر اجتماعی - اقتصادی را تسهیل مینماید .

(۷۳،۷۲،۷۰،۴۸،۴۶)

۴۸ - دیکتاتوری پرولتاریا (Dictature du proletariat)

عبارتست از قدرت دولتی طبقه‌ی کارگر که در نتیجه‌ی انحلال نظام سرمایه‌داری و درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی ایجاد میگردد . دیکتاتوری پرولتاریا محتوی اساسی انقلاب سوسیالیستی و شرط اساسی انجام آن و نتیجه‌ی اساسی پیروزی آنست آموزش مربوط بدیکتاتوری پرولتاریا از مهمترین اصول تئوری مارکسیسم لنینیسم است . پرولتار از قدرت دولتی خود ، از سیادت سیاسی خود برای در هم شکستن مقاومت استثمارگران ، برای تحکیم پیروزی انقلاب ، برای جلوگیری از هرگونه نشیب بخاطر باز -

گرداندن قدرت بورژوازی ، برای دفاع در مقابل تجاوزات ارتجاع بین‌المللی استفاده می‌کند. با اینحال دیکتاتوری پرلتاریا فقط بمعنای اعمال جبر علیه طبقات استثمارگر نیست . عمل اصلی دیکتاتوری پرلتاریا عملی خلاق و سازنده است. دیکتاتوری پرلتاریا وسیله‌ایست برای جلب توده‌ی عظیم زحمتکشان بسوی طبقه‌ی کارگر و بسیج آنها در ساختمان جامعه‌ی نو - جامعه‌ی سوسیالیستی . دیکتاتوری پرلتاریا اساسی‌ترین وسیله‌ی تحول بنیادی و همه‌جانبه در همه‌ی شئون حیات جامعه ، در اقتصاد و سیاست و فرهنگ و طرز زندگی و تربیت کمونیستی توده‌ها و بنای جامعه‌ی سوسیالیستی است. دیکتاتوری پرلتاریا افزار عمده‌ی سیاسی برای ساختمان سوسیالیسم است .

دیکتاتوری پرلتاریا نتیجه‌ی قانونمند رشد مبارزه‌ی طبقاتی در جامعه‌ی سرمایه‌داریست و زمینه را برای اجرای وسیع‌ترین دمکراسی بسود توده‌ی زحمتکش علیه اقلیت استثمارگر آماده می‌کند . حال آنکه دمکراتیک‌ترین شکل جمهوری بورژوازی جز دیکتاتوری اقلیت استثمارگر بر اکثریت محروم چیزی نیست .

شالوده‌ی دیکتاتوری پرولتاریا و اصل عالی آن عبارتست از اتحاد بین طبقه‌ی کارگر و دهقانان با رهبری طبقه‌ی کارگر . پایه‌ی اجتماعی دیکتاتوری پرلتاریا ضمن ساختمان جامعه‌ی سوسیالیستی مرتباً وسیعتر و محکمتر میشود . نیروی رهبری‌کننده‌ی اساسی در

سیستم دیکتاتوری پرلتاریا حزب کمونیست این گردان پیش‌آهنگ طبقه‌ی کارگر است. در این سیستم سازمان‌های مختلف توده‌ای و صنفی زحمتکشان (سندیکاها، کسوپراتیوها و غیره)، احتمالاً سایر احزاب که دیکتاتوری پرلتاریا و اصل بنای سوسیالیسم را پذیرفته‌اند، مجالس ملی و محلی نمایندگان زحمتکشان وارد میشوند.

دیکتاتوری پرلتاریا نه تنها مغایر با دموکراسی سوسیالیستی نیست بلکه ضامن آنست، ضامن آنکه دموکراسی بخلاق خدمت کند و از منافع توده‌ی زحمتکش یعنی اکثریت عظیم جامعه حمایت نماید و در قبال توطئه‌های ضد انقلابی داخلی و تجاوزات امپریالیستی حفظ گردد، زیرا دموکراسی نازمانیکه تضاد طبقاتی وجود دارد، همیشه مسئله‌ای طبقاتی است.

از نظر تاریخی نخستین شکل دیکتاتوری پرلتاریا کمون پاریس (۱۸۷۱) بود که مارکسیسم را با تجربیات تاریخی بسیار گرانبھائی غنی ساخت. این «نخستین یورش بسوی افلاک» به مارکس، امکان داد درباره‌ی شکل دولتی جامعه‌ی آینده، نتیجه‌گیری لازم را بعمل آورد. مارکس نوشت:

«مبارزه‌ی طبقاتی ناگزیر به دیکتاتوری پرلتاریا میانجامد

و ... دولت دوران گذار ... چیز دیگری جز دیکتاتوری

انقلابی پرلتاریا نمیتواند باشد»

شوراهای شکل دیگر دیکتاتوری پرلتاریاست که لنین آن را در

نتیجه‌ی تجربه انقلابات روسیه (۱۹۰۵ و ۱۹۱۷) کشف کرد. لنین خاطر نشان ساخت که مسئله‌ی دیکتاتوری پرلتاریا مسئله‌ی عمده‌ی مارکسیسم است. او در قبال دمکراسی بورژوازی که بیانگر منافع اقلیت استثمارگر است دیکتاتوری پرلتاریا را عرضه می‌داشت که در جامعه‌ی طبقاتی نوع جدید و عالیتر دمکراسی است، بیانگر منافع اکثریت قاطع مردم است و موجبات شرکت کاملاً وسیع مردم را در اداره‌ی جامعه و دولت فراهم می‌سازد. درباره‌ی شکل شوراهائین نوشت:

«آن از هر جمهوری پارلمانی بورژوازی بمراتب دمکراتیک‌تر است. حکومتی است که درهای آن بروی همگان گشوده است. تمام فعالیت خود را در انتظار توده‌ها انجام می‌دهد. مناسب حال توده‌هاست و از توده‌ها ریشه می‌گیرد.»

دمکراسی توده‌ای شکل جدیدتر دیکتاتوری پرلتاریا است که پس از جنگ دوم جهانی پدید شد. هر خلقی می‌تواند با انقلاب سوسیالیستی خود، شکل جدیدی از دمکراسی سوسیالیستی برای توده‌ها، شکل جدیدی از دیکتاتوری پرلتاریا را ایجاد و تجربه‌ی تاریخی را غنی‌تر کند.

در هر حال این تجربه نشان می‌دهد که در شرایط تضاد طبقاتی، پرلتاریا نظام نوین را تنها به اتکاء قدرت دولتی خود می‌تواند بنا نهد.

دیکتاتوری پرلتاریا خودهدف نیست بلکه يك ضرورت تاریخی و تنها وسیله‌ی گذار بجامعه‌ی بدون طبقات و بدون دیکتاتوری است. طی دوران ساختمان سوسیالیسم دیکتاتوری پرلتاریا تغییر می‌پذیرد و اشکال و طرز عمل آن تحول می‌یابد و طی يك پروسه‌ی طولانی و تدریجی، دولت دیکتاتوری پرلتاریا بصورت تمام‌خلق درمی‌آید. گذار از دیکتاتوری پرلتاریا به سازمان سیاسی تمام‌خلق بهیچوجه بمعنای تضعیف دولت سوسیالیستی نیست، برعکس فقدان تضاد آشتی‌ناپذیر طبقاتی در این مرحله و تحکیم دائمی وحدت معنوی - سیاسی سراسر جامعه و وسیعترین شالوده‌ی اجتماعی را برای دولت تمام‌خلق فراهم می‌سازد.

رشد نظام دولتی سوسیالیستی در زمینه‌ی سیاسی بمعنای رشد مداوم دموکراسی سوسیالیستی شرکت هرچه بیشتر مردم در رهبری امور و حل کلیه‌ی مسائل دولتی و اجتماعی بدست خود توده‌ی زحمتکش است.

(۹۲، ۸۱، ۶۲، ۴۷، ۴۶، ۲۶، ۱۹)

۴۹- دیوار چین

يك دیوار بسیار عظیم و طویل است که طی چندین قرن با کار متوالی میلیون‌ها نفر در قسمت شمالی چین ساخته شد. قسمت مهم ساختمانی این دیوار بویژه در قرن سوم قبل از میلاد صورت گرفت.

دیوار مزبور از استان گان سوتا دریای زرد امتداد داشته و هدف از ساختن آن جلوگیری از یورشها و شیخونها و حملات قبایل و عشایر شمالی و حفاظت مناطق واقع در جنوب آن بوده است. این دیوار قریب به چهار هزار کیلومتر درازا و تا ۱۰ متر بلندی و هفت متر پهنا دارد و اکنون بخش مهمی از آن ویران شده است. با این وسیله‌ی دفاعی بی سابقه قسمت مهمی از سرزمین چین باستان از نواحی دیگر شمالی مجزا شد. اصطلاح دیوار چین در مباحث سیاسی و اجتماعی بمعنای وسیله‌ی جدا کردن کامل، مجزا کردن قطعی، ایجاد سد غیر قابل عبور و نظایر این مفاهیم مورد استعمال فراوان دارد. مثلا وقتی میگوئیم بین انقلاب بورژوا دمکراتیک و انقلاب سوسیالیستی در عصر ما دیوار چین وجود ندارد یعنی در صورت رهبری طبقه‌ی کارگر میتوان از یکی بدیگری گذشت و این دوازدهم کاملا مجزا نیستند. یا وقتی میگوئیم رژیم نمیتواند بین حزب طبقه‌ی کارگر و توده‌ی مردم زحمتکش دیوار چین ایجاد کند یعنی آنکه هرگز قادر نخواهد بود پیوندهای بنیادی بین حزب و زحمتکشان را قطع کند و بین آنان تفرقه افکند.

۵۰ - رادیکالیسم (Radicalisme)

رادیکال در لغت بمعنای اساسی، بنیادی و ریشه ایست. رادیکالیسم در مفهوم عام بمعنای مشی کسانست که طرفدار اقدامات قطعی

هستند. در اصطلاح رایج، رادیکالیسم بورژوازی نیز وجود دارد و آن بیک جریان سیاسی گفته میشود که در آغاز برنامه‌ی خود مطالبات جدی و خواسته‌های اصلاحاتی و دمکراتیک در چارچوب دوران سرمایه‌داری مطرح میکرده است و در واقع بیانگر منافع قشرهای خرده‌بورژوازی بوده است. در زمان حاضر احزابی که در کشورهای امپریالیستی واژه‌ی رادیکال را بدنبال نام‌خود یدک میکشند اغلب به‌حربه‌ای در دست محافل انحصاری بدل شده و در هر صورت عجز خود را از ایجاد تغییرات و اقمادمکراتیک ثابت کرده‌اند.

در مفهوم عام همچنان واژه‌ی رادیکال بمعنای بنیادی و قاطع بکار میرود مثلاً در عبارت «ماخواهان تحولات رادیکال هستیم» و یا «فلان مسئله احتیاج به تغییرات رادیکال دارد» که بمعنای قاطع ریشه‌ای و بنیادی است.

۵۱ - راسیسم (Racisme)

راسیسم یا نژادپرستی از کلمه «راس» بمعنای نژاد مشتق است. راسیسم یک «تئوری» ضد علمی و ارتجاعی است که میان نژادهای مختلف از لحاظ استعداد و قدرت فکری عدم تساوی قائل است و گویا طبیعت از آغاز نژادها را متفاوت، یکی را عالی و دیگری را پست، خلق کرده است. نژادپرستان با این تئوری «عمیقاً ارتجاعی و ضد انسانی» منکر برابری انسانها و حقوق مساوی برای آنها میشوند،

در حالیکه علم و تجربه ثابت کرده است که تفاوت‌های نژادی، صوری و فرعی بوده، از نظر رشد استعداد و امکانات معنوی و فکری و فعالیت اجتماعی و علمی هیچگونه اهمیتی ندارند.

محافل ارتجاعی کشورهای سرمایه‌داری با انگا به تئوری نژادپرستی سیاست ضد انسانی تبعیض نژادی و ستم ملی را اعمال میکنند، اقلیتهای ملی و نژادی را در داخل کشور و یا ساکنین مستعمرات راتحت فشارهای گوناگون مادی و معنوی قرار میدهند، حقوق آنانرا پایمال میکنند و نسبت به آنها جنایات فجیع مرتکب میشوند. اقداماتی که در ایالات متحدهی امریکا علیه سیاهپوستان و بومیان «سرخ پوست» ویا در رودزیا و افریقای جنوبی علیه اکثریت سیاهپوست این کشورها انجام میگردد، همه آشکار است. علیرغم اعلامیهی حقوق بشر، سیاست تبعیض نژادی که بر تئوری راسیسم منکی است همچنان در قسمت مهمی از جهان سرمایه‌داری بیداد میکند.

علوم انسان‌شناسی و مردم‌شناسی و تاریخ و همچنین تجربهی کشورهای سوسیالیستی که در آنها ستم ملی ریشه کن شده و نیز نمونه‌های فراوان کسانی که از نژادهای مختلف بوده و استعداد و نبوغ خود را در زمینه‌های مختلف علمی، ادبی، هنری، اجتماعی، سازماندهی و غیره به اثبات رسانده‌اند، رشته‌های پوسیده تئوری کاذب نژادپرستی را از هم میدرد. تمدن، پیشرفت، علم و تکنیک و

فرهنگ در انحصار و امتیاز نژاد خاصی نیست، عقب ماندگی در این یا آن زمینه معلول عوامل اجتماعی و سیاسی و ناشی از استعمار و استثمار است .

(۶۸، ۲۶، ۸۱)

۵۲ - رفرم (Reforme)

رفرم که بفارسی آنرا اصلاح (و اغلب بصورت جمع - اصلاحات) میگویند اقداماتی است که برای تغییر و تعویض برخی از جنبه های حیناب اقتصادی و اجتماعی و سیاسی صورت میگیرد بدون آنکه بنیاد جامعه را دگرگون سازد. از این قبیل است رفرم ارضی، رفرم اداری، رفرم آموزشی، رفرم بازرگانی، رفرم انتخاباتی و غیره .

رفرم آنچنان تغییراتی است که از چارچوب نظام اجتماعی معین فراتر نمیرود و تناسب قوای سیاسی لحظه ای موجود را کم و بیش منعکس میسازد. رفرم یا اصلاحات در هر عرصه ای از حیات جامعه محصول مبارزه ی طبقاتی است، ولی طبقه ی حاکمه میکوشد برای دفع فشار طبقه ی کارگر و سایر زحمتکشانش، تنها به آن رفرمهایی اکتفا ورزد که به موجودیت و تسلط آن صدمه نزنند و هدفش تثبیت وضع و جلوگیری از تحول بنیادینست و البته در جریان عمل همیشه سعی دارد آنچه را که بزور از دستش گرفته اند دوباره بگیرد یا بشکل نیمه تمام

و مثله شده کار را فیصله دهد.

اقدامات و تدابیری که در کشور ما طی سالیان اخیر در زمینه- های مختلف صورت گرفته و میگیرد نمونه‌هایی از رفرم است. این اقدامات بدون آنکه خصلت طبقاتی جامعه را عوض کند و یا ماهیت رژیم را دگرگون سازد در جنبه‌های مختلف حیات جامعه تغییراتی بوجود می‌آورد که از یکطرف ثمره‌ی فرعی مبارزه‌ی انقلابی زحمتکشان و نیروهای ترقیخواهی است که به پیروزی قطعی نرسیده‌اند ولی تأثیر خود را بر حیات جامعه باقی گذارده‌اند و از سوی دیگر منعکس‌کننده‌ی زشد قدرت سیاسی و اقتصادی سرمایه‌داری و کوشش هیئت حاکمه برای استقرار و نفوذ هر چه بیشتر این نظام مبتنی بر استثمار در شئون مختلف است. این سلسله تدابیر و اقدامات اصلاحی برخلاف عناوین ساختگی نظیر « انقلاب سفید » و « انقلاب شاه و مردم » که بروی آن می‌گذارند بهیچوجه يك انقلاب نیست و تحولی بنیادی و چرخشی اصیل و عمیق در شالوده‌ی اجتماع وارد نمیکند، بلکه سرمایه‌داری را که بیش از یک قرن پیش در کشور ما پدید شده و در نیم قرن اخیر کم و بیش در اغلب شئون ریشه دوانده و گسترده شده با آهنگی سریعتر رشد میدهد، قدرت و تسلط بورژوازی را مستحکمتر میکند و بر همین شالوده تغییراتی در جنبه‌های مختلف حیات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی پدید می‌آورد. شاه در اسفند سال ۱۳۴۳ در کنفرانس اقتصادی گفت که ما به این رفرمها از بالا تن دادیم تا از انقلاب از

پائین جلوگیریم. در انقلاب مسئله‌ی اساسی، قدرت حاکمه، قدرت دولتی است، زیرا عاملی که انجام تحولات و قشرهای انقلابی و دفاع از این تحولات و توسعه‌ی دامنه‌ی آنان را تأمین میکند همان انتقال قدرت حاکمه به دست طبقات و قشرهای اجتماعی جدید است. انقلاب و رفرم دو مفهومی هستند که همیشه در محور ایدئولوژی و سیاست جنبش کارگری قرار داشته‌اند. استراتژی و تاکتیک صحیح و لئینی احزاب کمونیست درک رابطه‌ی دیالکتیکی بین این دو مفهوم و روش اصولی در قبال آنها را ایجاب می‌کند. ولادیمیر ایلچ لنین می‌نویسد:

«مفهوم رفرم بدون شك با مفهوم انقلاب متناقض است. فراموش کردن این تناقض و عدم توجه به مرز میان این دو مفهوم موجب بروز اشتباهات جدی میگردد. ولی این تناقض مطلق و این مرز جامد نیست، بلکه زنده و متحرك است. در هر مورد مشخص باید آن را معین کرد.»

این گفته‌ی لنین راهنمای همه‌ی احزاب انقلابی است. اینک همزمان با تغییر تناسب قوا در عرصه‌ی جهانی و هنگامیکه سوسیالیسم به نیروی قاطع و تعیین کننده بدل میشود با افزایش قدرت متشکل طبقه‌ی کارگر، با توسعه‌ی نفوذ آن در سایر قشرهای جامعه و با اتخاذ سیاست صحیح از طرف احزاب کمونیست، اهمیت رفرم در مبارزه‌ی پرولتاریا افزایش می‌یابد. مجله‌ی «صلح و سوسیالیسم» نشریه‌ی

تئوريك و اطلاعاتی احزاب کمونیست و کارگری نوشته است:

رفرمهاییکه قبل از تحول انقلابی سرمایه‌داری به سوسیالیسم انجام میگیرد نقش مهمی دارند. این رفرمها وسیله‌ای هستند برای بهبود وضع طبقه‌ی کارگر در همان چارچوب رژیم سرمایه‌داری. این رفرمها بقایای مناسبات ماقبل سرمایه‌داری را از بین میبرند و بانجام وظایف عملی نشده‌ی انقلابهای بورژوا - دمکراتیک و توسعه‌ی مبارزه‌ی ضد انحصارات کمک میکنند و مقدمات عینی لازم را برای گذار بسوسیالیسم فراهم میسازند. در جریان مبارزه برای تحقق این رفرمها توده‌ی مردم تجربه‌ی سیاسی مهمی کسب میکنند. بویژه به محدودیت دامنه‌ی تحولاتی که در چارچوب جامعه‌ی سرمایه‌داری انجام میگیرد یقین حاصل میکنند. مبارزه در راه رفرم، زحمتکشان را بضرورت تحولات انقلابی قاطع متقاعد میسازد و اکثریت توده‌ها را بسوی انقلاب جلب میکند.

کمونیستها در عین حال که برای انجام قاطع و پیگیر رفرمها بهبود وضع زندگی زحمتکشان و تغییر در وضع اقتصادی و از بین بردن بقایای مناسبات ماقبل سرمایه‌داری نظیر مناسبات ارباب - رعیتی و غیره و برای اصلاحات در حیات اجتماعی و تأمین حقوق و آزادیهای دمکراتیک و توسعه‌ی دمکراسی مبارزه میکنند فراموش نمیکنند که این تغییرات هر قدر هم مهم باشد سرمایه‌داری را از بین

نمیبرد. آنها رفرم را محصول فرعی مبارزه‌ی انقلابی میدانند و از آن برای بیداری و تشکل توده‌ها و تسخیر سنگری بمنظور حمله به سنگر مقدمتر و پیشبرد هدف انقلابی خود استفاده میکنند.

کمونیست‌ها نه تسلیم این نظریه میشوند که رفرم همه‌ی مسائل را حل میکند و انقلاب و وجود حزب انقلابی دیگر ضرورتی ندارد و نه تسلیم این نظریه که باید با هر رفرمی مخالفت کرد و هر چه وضع بدتر باشد بهتر است. آن نظریه‌ایست راست و تسلیم طلبانه و این نظریه‌ای ماوراء چپ و ماجراجویانه. مجله‌ی «دنیا» ارگان ثئوریک و سیاسی حزب ما نوشته است:

«مارکسیسم-لنینیسم مخالف رفرم نیست. اصلاحات

و رفرم‌هایی را که در کادر سرمایه‌داری انجام می‌گیرد نفی نمی‌کند. مارکسیسم-لنینیسم بر آنست که رفرم محصول فرعی انقلاب است. فشار انقلابی توده‌ها گاه که پیروز نمیشود هیئت حاکمه را بعقب‌نشینی و به تن دادن به رفرم‌ها وا میدارد. حزب انقلابی باید مردم را بمبارزه برای تعمیق این رفرم‌ها و واداشتن هیئت حاکمه بعقب‌نشینی بیشتر سوق دهد و چنانکه لنین میگوید از رفرم‌ها برای بسط و توسعه‌ی مبارزات طبقاتی استفاده کند.»

اگر در داخل جنبش کارگری کسی این رفرم‌ها و تغییرات و اصلاحات را علاج دردها و راه‌حل مسائل و تغییر دهنده‌ی بنیان

اجتماع بدانند ویرا رفرمیست مینامیم. رفرمیسم عبارتی است در مورد آن جریان سیاسی در داخل جنبش کارگری که دشمن مارکسیسم و منافع اساسی طبقه کارگر است، مبارزه‌ی طبقاتی و لزوم انقلاب را نفی میکند و فقط به رفرمها و اصلاحاتی که در بنیاد سرمایه‌داری تأثیری ندارد دل خوش میکند. پس اگر رفرم و اصلاحات مربوط به تدابیر و اقدامات هیئت حاکمه است رفرمیسم عبارتیست در مورد تسلیم‌طلبان راست در داخل جنبش کارگری. احزاب سوسیال دموکرات راست و اعضای انترناسیونال سوسیالیستی نمونه‌های آن هستند.

(۱۹، ۴۴، ۵۴، ۸۶، ۹۲)

۵۳- رفرم ارضی

رفرم ارضی یا اصلاح ارضی عبارتیست از اقدامات یک دولت برای ایجاد تغییراتی در نحوه‌ی مالکیت ارضی و طرز استفاده از زمین.

در کشورهای سرمایه‌داری هدف از اصلاحات ارضی ایجاد شرایط برای رشد سریعتر مناسبات سرمایه‌داری در دهه، تضعیف مبارزه‌ی دهقانان و جلوگیری از قیام آنانست که در عین حال با حفظ منافع مالکان از طریق پرداخت غرامت یا بهای زمین بحساب دهقانان همراه است. در نتیجه‌ی اینگونه رفرم ارضی که اغلب

نیم‌بند و ناپیگیر است سرمایه‌داران صاحب صنایع و بانکها و رجال دولتی و ارتشی و سایر ثروتمندان برای چنگ انداختن بر اراضی امکان بدست می‌آورند و اشکال استثمار سرمایه‌داری (انفرادی و جمعی) جانشین استثمار مسا قبل سرمایه‌داری میشود. این قبیل رفرمها اگرچه از نظر اقتصادی میتواند موجبات استفاده از علم و تکنیک را در کشاورزی فراهم آورد و میزان محصولات کشاورزی را افزایش دهد از نظر اجتماعی به شدت پروسه‌ی قشر-بندی در روستا می‌افزاید و اکثریت عظیم دهقانان را خانه‌خراب میکند و تناقضات تازه و عمیق بوجود می‌آورد و در هر حال از حل رادیکال و نهائی مسئله‌ی ارضی عاجز است. اصلاحات ارضی در ایران نیز از همین نوع است.

در نظام سوسیالیستی هنگامیکه قدرت سرمایه‌داران و مالکان برمیافتد و قدرت زحمتکشان استقرار می‌یابد تحولات بنیادی انقلابی همراه با رفرم ارضی واقعی و عمیق بسود دهقانان انجام میگیرد.

در دوران ما منافع خلقها ایجاب میکند که بقایای نظام فئودالی و مناسبات مبتنی بر استثمار از طریق انجام رفرم ارضی واقعی برای همیشه ریشه کن شود. پایه‌ها و بقایای فئودالیسم فقط تحت فشار تهضت دمکراتیک مردم میتواند منهدم شود. فقط اصلاحات ارضی عمیق میتواند سدها را از سر راه ترقی نیروهای مولده

بردارد، به مشکل خوار بار که در بسیاری نقاط از مسائل حاد است پایان بخشد و راه استفاده‌ی منطقی و عملی از همه‌ی وسائل را برای افزایش فرآورده‌های کشاورزی هموار نماید.

سوسیالیسم استثمار را از ده برمیاندازد، کلیه‌ی دهقانان را از لحاظ زمین تأمین میکند، نیروی کار آنها را بر مبنای داوطلبانه در تعاونی‌های تولید متحد میسازد، تکنیک معاصر را در اختیار آنها میگذارد و با کمکهای مادی و سازمانی و سایل پیشرفت اقتصاد کشاورزی و بهبود شرایط زندگی روستائیان را فراهم می‌آورد.

(۹۳، ۷۶، ۶۲، ۵۲)

۵۴- رویزیونیسم (Revisionisme)

رویزیونیسم را تجدیدنظر طلبی ترجمه کرده‌اند، و مقصود از آن عبارتست از جریانی در جنبش کارگری که در اصول اساسی مارکسیسم بدون هیچگونه محمل عینی تجدیدنظر میکند، این اصول را نفی میکند، آنها را تحریف میکند و محتوی انقلابی و اساس تعالیم مارکسیستی را از بین میبرد. بعبارت دیگر رویزیونیسم یعنی تجدیدنظر کردن در برخی احکام و اصول مارکسیسم-لنینیسم بدون آنکه شرایط عینی ضرور برای چنین تجدیدنظری وجود داشته باشد. رویزیونیسم که نفی اصول جهان بینی پرلناریاست مستقیماً طبقه‌ی

کارگر را از سلاح تئوریک خود محروم میکنند و در نتیجه بسرمایه-داری خدمت میکنند. از همین آغاز بگروئیم، همانطور که خود مارکس و انگلس و سپس لنین بکرات خاطر نشان ساخته‌اند، جهان‌بینی پرلتاریا و سوسیالیسم علمی یک علم خلاق است، دگم نیست، یعنی نباید آنرا از فرمولهای آبه‌وار ولایت‌غیر در همه‌ی شئون و زمینه‌ها و در همه‌ی شرایط مرکب دانست. مارکسیسم-لنینیسم علم است و همراه با تکامل زندگی و رشد جامعه و پیدایش پدیده‌های نوین مرتباً غنی‌تر میشود و تکامل می‌پذیرد. قابلیت زندگی و وثیقه‌ی پیروزی مارکسیسم در همین خلاقیت آن، رابطه‌ی آن با تکامل جامعه و تعمیم تجربیات جنبش جهانی کارگری و آخرین دستاوردهای دانش نهفته است. این حکم یا آن حکم مارکسیستی که در مرحله‌ی معینی از تکامل جامعه و رشد نهضت کارگری درست است ممکن است در مرحله و شرایط دیگری درست نباشد - یعنی شرایط عینی این تکامل، تغییر و تحول در حکم معینی را ایجاب نماید. در اینصورت چنین تغییر و تحولی، اجرای خلاق مارکسیسم است نه رویزیونیسم و بر عکس تکرار حکم کهنه شده و منسوخ با روح و ماهیت مارکسیسم مغایر است و کار را به دگماتیسم میکشانند. از نظر تاریخی پیدایش رویزیونیسم به دهه‌ی آخر قرن گذشته مربوط است. نماینده‌ی رویزیونیسم در آن زمان سوسیال دمکرات آلمان بنام برنشتاین بود که آشکارا در صدد نفی اصول اساسی

تعالیم مارکسیسم و جایگزین کردن آن با تئوریهای دیگر بود .
شکل دیگر رویزیونیسم کوششی بود که در آلمان توسط کائوتسکی
یکی دیگر از رهبران سوسیال دموکراسی آلمان انجام میگرفت
وی در حرف مارکسیسم را قبول داشت ولی در عمل و زیر جملات
بظاهر مارکسیستی اصول اساسی آنرا رد میکرد . رویونیست‌ها
مدعی‌اند که تعالیم مارکسیستی دیگر کهنه شده و بدینوسیله آموزش
مارکسیستی را که تنه‌راه تحول بنیادی جامعه و استقرار سوسیالیسم
است از محتوی انقلابی خود خالی میکنند . نفی ضرورت انقلاب
و انتقال قدرت بدست پرولتاریا و نفی نقش رهبری کننده‌ی حزب
مارکسیستی - لنینیستی ، نفی مبارزه‌ی طبقاتی ، نفی اصول
انترناسیونالیسم پرولتری ، نفی اصول لنینی ساختمان حزب بمشابه
یک سازمان منضبط انقلابی و از جمله سانترالیسم دمکراتیک از
جنبه‌های گوناگون رویزیونیسم است .

از نظر فلسفی رویزیونیسم در اصول دیالکتیک ماتریالیستی
تجدید نظر میکند ، ایدالیسم و ذهنیگری را بجای آن مینشاند ، مبارزه
اضداد و گذار تحولات کمی را به تغییرات کیفی نفی میکند ، حرکت
و جنبش را یک جریان ساده‌ی رشد و تحول آرام کمی جلوه‌گر میسازد
و بزاین شالوده تئوری تغییر تدریجی و آرام جامعه‌ی سرمایه‌داری و
رفرمیسم را بنا مینهد . مطلق کردن مبارزه‌ی علنی و قانونی و راه
تحولات پارلمانی از جنبه‌ی دیگر شیوه‌ی عمل رویزیونیستی است .

مارکسیسم با رویزیونیسم مخالف است و برخورد انتقادی و خلاق به تئوری، ارزیابی و سنجش جهت آن در پرتو حوادث و واقعیات و دستاوردها و تجارب و درسهای مثبت و منفی و سپس غنی کردن آن با احکام نوین و کنارگذاشتن احکام و مقولات کهنه شده را شیوهی صحیح میدانند. مثلاً در شرایط نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم، در مرحله‌ی سرمایه‌داری ماقبل انحصارات، مارکس و انگلس، تئوری انقلاب همزمان در همه‌ی کشورها یا تقریباً همه‌ی کشورهای پیش‌افتاده را مطرح می‌ساختند. تئوری لنین دایره‌ی امکان انقلاب سوسیالیستی تنها در یک کشور، رویزیونیسم نبود، بلکه تکامل خلاق تعالیم مارکس و انگلس در شرایط جدید تکامل سرمایه‌داری یعنی دوران امپریالیسم و رشد ناموزون اقتصادی و سیاسی کشورهای امپریالیستی بود.

در بحث مربوط به رویزیونیسم یک نکته‌ی دیگر را باید خاطر نشان ساخت و آن اینکه رویزیونیسم در احکام و اصول مارکسیستی - لنینیستی هم از چپ و هم از راست صورت می‌گیرد. رویزیونیسم راست در جهت منافع مستقیم بورژوازی، انصراف از انقلاب اجتماعی، کرنش و تسلیم در مقابل سیر خود بخودی و خلاصه در جهت اپورتونیسم و رفرمیسم عمل میکنند و رویزیونیسم چپ یعنی تجدیدنظر در اصول و احکام مارکسیستی در جهت روحیات انقلابی‌نمای کاذب خرده‌بورژوائی و تازاندن و تسریع تحمیلی پروسه‌ی تکامل اجتماع در جهت ماجراجویی و ناچیز گرفتن عوامل

عینی و غیره .

گروه «چپ روها» در نهضت کارگری در حقیقت در اصول و احکام مارکسیستی دست به رویزیونیسم از چپ زده اند. تبلیغات چپ‌نمای آنها پیرامون نازاندن انقلاب در جهان و در درون همی کشورهای از راه توسل به اعمال قهر و آنها تنها بصورت جنگ پارتیزانی بدون آنکه شرایط عینی و ذهنی برای این تحول بمعنای علمی کلمه نضج یافته باشد، نمونه‌ی این رویزیونیسم و مغایر با تعالیم مارکسیستی-لنینیستی است.

رویزیونیسم راست ناشی از تأثیر ایدئولوژی بورژوائی و رویزیونیسم چپ ناشی از روحیات خرده بورژوائی در جنبش کارگریست. اتهامات رویزیونیستهای چپ که احزاب کارگری و کمونیستی جهان را رویزیونیست میخوانند در این واقعیت تغییری نمیدهد. مارکسیسم - لنینیسم این علم خلاق و راهنمای عمل، تنها تئوری و ایدئولوژی پر لتری انقلابی است .

(۹۲،۸۶،۵۲،۴۴،۳۳،۱۹)

۵۵ - ژئوپلیتیک (Geopolitique)

از دو کلمه‌ی «ژئو» بمعنای زمین و «پلیتیک» بمعنای سیاست ترکیب یافته و عبارت از یک تئوری ارتجاعی است که سعی می‌کند

سیاست خازجی کشورهای امپریالیستی را بکمک عوامل جغرافیائی توضیح دهد. هدف اصلی آن موجه جلوه گر ساختن اشغال زمیتهای بیگانه و برده کردن سایر خلقهاست. مثلاً فاشیستهای هیتلری میخواستند ثابت کنند که آلمان احتیاج بفضای حیاتی دارد و جنگ برای اشغال سرزمینهای همسایه و بدست آوردن مستعمرات حق آلمان است. هم اکنون محافل تجاوزگر اسرائیل بکمک امپریالیستهای امریکائی نیز با اشغال سرزمینهای عربی در واقع به این «تئوری» عمل می کنند. اصل و منشاء تئوری «نیاخاک» پان ایرانیستها نیز از همینجا آب میخورد.

۵۶ - سانترالیسم دمکراتیک (Centralisme democratique)

از نظر لغوی این عبارت مرکب از دو کلمه‌ی سانترالیسم بمعنای مرکزیت و دمکراتیک صفت از واژه‌ی دمکراسی می باشد و از اینجهت گاه آنرا مرکزیت دمکراتیک هم ترجمه کرده اند. اصل سانترالیسم دمکراتیک نظیر اصل رهبری جمعی از اصول مهم تشکیلاتی در حزب طراز نوین است. اصل سانترالیسم دمکراتیک مناسبات میان رهبری و اعضاء حزب، میان ارگانهای مافوق و مادون، میان اعضاء حزب و حزب را در مجموع خود منعکس میسازد. مفهوم آن در چند کلمه عبارتست از: انتخابی بودن تمام ارگانهای حزبی،

وظیفه‌ی ارگان‌های رهبری در مورد گزارش دادن مرتب، انضباط دقیق حزبی، تبعیت اقلیت از اکثریت و اجرای تصمیمات سازمان- های بالانتر. دمکراسی و مرکزیت دوجنبه‌ی يك اصل واحد را در حیات داخلی حزبی تشکیل می‌دهند و اجرای دقیق آن شرط ضرور زندگی داخلی احزاب مارکسیستی-لنینیستی است. در بعضی از احزاب غیر پرلتری نیز در این باره سخن گفته می‌شود، ولی نه در سازمانهای بورژوازی و نه در احزاب فرمایشی و دستوری، عملاً و واقعاً این اصل اساسی مراعات نمی‌گردد؛ نه انضباط و مرکزیتی در کارست و نه بیان آزاد عقاید و دمکراسی و انتخاب واقعی ارگانهای رهبری. يك حزب کارگری، يك حزب طراز نوین که دارای جهان بینی مارکسیستی-لنینیستی و برنامه‌ی عمل روشن است؛ نمیتواند فعالیت خود، زندگی درون حزبی را جز بر این اساس شالوده ریزی کند. حزب طبقه‌ی کارگر يك ارگان‌یسم تکامل یافته است و مثل هر پدیده‌ی دیگر، تکامل آن نتیجه‌ی مبارزه‌ی اضداد درون آنست. حزب نیز بر اثر مبارزه‌ی درون حزبی رشد و تکامل می‌یابد و تصور حزب بدون تضاد و مبارزه‌ی درونی تصور نیست غیر دیالکتیکی و خارج از دنیای واقعیت. منتهی این مبارزه‌ی درون حزبی و جنبش و جوش حیات‌ترای داخل حزبی، می‌بایست در همه‌ی شرایط بر اصولی که سانترالیسم دمکراتیک از اهم آنهاست متکی باشد.

در حقیقت تنها اجرای دقیق و واقعی این اصل است که شرایط

لازم برای رهبری جمعی را فراهم میآورد و عناصر انفاقی و تحلیل‌های یک‌جانبه را در تدوین سیاست حزب و در نحوه‌ی اجرای آن طرد میکند.

سائتر الیسم بمعنای اینست که:

- ۱- حزب برنامه و اساسنامه‌ی واحدی دارد،
- ۲- حزب دارای یک‌ارگان عالی رهبری است که کنگره‌ی حزبی و در فاصله‌ی میان دو کنگره کمیته‌ی مرکزی آنرا تشکیل میدهد،
- ۳- کلیه‌ی ارگانهای حزبی تابع مرکزند. ارگانهای پائین تابع ارگانهای مافوق و اقلیت تابع اکثریت است،
- ۴- در حزب انضباط آگاهانه و محکمی حکمفرماست که برای کلیه‌ی اعضای حزب طراز نوین از بالا تا پائین بدون استثناء یکسان است.

دموکراسی بمعنای اینست که:

- ۱- تمام ارگانهای رهبری حزب از صدر تا ذیل انتخابی است،
- ۲- هر ارگان رهبری موظف است منظمأ در برابر ارگانی که او را انتخاب کرده گزارش دهد،
- ۳- طرح و بحث مسائل سیاسی و تشکیلاتی در مجامع حزبی و طبق مقررات حزبی از حقوق لاینفک اعضای

حزب است. ارگانهای حزبی موظفند بنظریات توده‌های
حزبی توجه کنند و تجارب آنها را مورد مطالعه قرار
دهند و از آن بهره گیرند.

بدین ترتیب سانترالیسم و دمکراسی دوروی يك مدال هستند
که یکی بدون دیگری نمیتواند وجود داشته باشد. دمکراسی بدون
مرکزیت به لیبرالیسم و هرج و مرج و آشفتگی سازمانی و اضمحلال
وحدت اراده و عمل منتهی می شود و سانترالیسم بدون دمکراسی
به اعمال روشهای فرماندهی و تحجر و بریدن از توده‌های حزبی
منتهی می شود. اگر اصل سانترالیسم دمکراتیک بدون خدشه رعایت
گردد، دموکراسی درون حزبی به سانترالیسم محکم و سالم کمک
می کند و سانترالیسم درون حزبی نیز به دمکراسی لازم یاری
میرساند. از آنچه گفته شد اهمیت اصل سانترالیسم نه تنها از نظر
تشکیلاتی بلکه از نظر سیاسی نیز برای تعیین سیاست صحیح و
استراتژی و تاکتیک درست در مبارزه‌ی برون حزبی روشن
می شود.

واضح است که بنا بر شرایط و اوضاع ممکن است یکی از
دو جهت این اصل تقویت یابد. مثلا در شرایط کار مخفی هنگامی که
دشمن با تمام وسائل و نیرو علیه حزب بر خاسته و سازمانهای
آنها در معرض ضربات شدید قرار میدهد دمکراسی حزبی ناچار
محدود میشود، تشکیل کنگره‌ها و کنفرانسها غیر منظم میشود،

انتخاب ارگانهای رهبری اکثراً جای خود را به انتصاب افراد میدهد، تماس و ارتباط مستقیم با توده‌های حزبی محدود میشود. ولی در هر صورت این شرایط گذراست. وظیفه‌ی حزب طراز نوین است که بخاطر بقا و رشد حزب، بخاطر تعیین سیاست اصولی و درست، بخاطر پیروزی آرمانهای حزبی، اصل خدشه ناپذیر سانترال‌یسم دمکراتیک را اجرا نماید. این اصل اساسی زندگی تشکیلاتی حزب طبقه‌ی گارگر و از مهمترین وجوه تمایز آن با سایر دستجات و احزاب غیر پرلتری و فرمایشی است.

(۹۱ ، ۴۳ ، ۴۲)

۵۷ - ستون پنجم

بمعنای خائنین پنهانی است که در خدمت دشمن قرار دارند و در پشت جبهه بعملیات خرابکارانه دست میزنند. عبارت ستون پنجم نخستین بار در زمان جنگهای داخلی اسپانیا در سالهای ۳۹-۱۹۳۶ بکار برده شد. در آن هنگام ارتجاع داخلی بفرماندهی فرانکو بکمک فاشیستهای آلمانی و ایتالیائی علیه مردم اسپانیا و دولت جمهوری نو بنیاد می‌جنگیدند.

ژنرال مولایکی از سرکردگان سپاه فرانکو در رأس چهارستون ارتشی بسوی مادرید پیش میرفت تا جمهوریخواهان را درهم شکنند. او در آن هنگام گفت من يك ستون پنجم هم در داخل مادرید دارم. مقصود او خائنینی بودند که در داخل شهر پنهانی بسود فرانکو و علیه زحمتکشان انقلابی خرابکاری میکردند. از آن پس ستون پنجم برای نشان دادن خائنین و عمال دشمن در داخل يك حزب یا سازمان

یا کشور بکار میرود.

۵۸ - سرمایه‌داری (Capitalisme)

سرمایه‌داری آن مرحله از تکامل اجتماعی - اقتصادی است که جانشین فئودالیسم میشود. سرمایه‌داری آخرین نظام مبتنی بر استثمار است و بر شالوده‌ی مالکیت خصوصی سرمایه‌داری بر وسائل تولید و استثمار استوار است.

تولید کالائی: تقریباً همه چیز در این دوران شکل کالا به خود می‌گیرد و اصل خرید و فروش بر کلیه‌ی شئون اقتصادی حکومت دارد. تولید کالائی قدیم‌تر از تولید سرمایه‌داریست و در جوامع پیش از سرمایه‌داری نیز وجود داشته‌است. در مرحله‌ی تلاشی فئودالیسم تولید کالائی ساده بر پایه‌ی پیدایش تولید سرمایه‌داری قرار می‌گیرد و بالاخره در دوران سرمایه‌داریست که تولید کالائی تفوق کامل حاصل کرده و تمام رشته‌های تولید را در بر می‌گیرد. نیروی کار در جامعه‌ی سرمایه‌داری، خود به کالا مبدل میشود. تولید کالائی ساده‌ی پیشه‌وران و دهقانان بر پایه‌ی کار انفرادی تولیدکننده قرار دارد، در حالی که تولید کالائی سرمایه‌داری بر مبنای استفاده از کار افراد دیگر استوار است. مرحله‌ی ابتدائی تولید سرمایه‌داری هم‌کاری ساده (cooperation) سرمایه‌داری خوانده میشود که شکلی از اجتماعی

شدن کار است و سرمایه دار عده‌ای از کارگران مزدبگیر را اجیر میکنند تا با هم و بموازات هم کار مشخصی را انجام بدهند (مثل برخی از کارگاههای قالیبافی ایران). در این شکل بعلت کار جمعی، در وسایل تولید صرفه جوئی میشود و میزان باروری و سرعت کار افزایش می‌یابد. مرحله‌ی بعدی ایجاد مانوفاکتورهاست. مانوفاکتور که از نظر لغوی بمعنای کارگاه دستی است عبارت از آن تولید سرمایه داریست که بر پایه‌ی سیستم کار و تکنیک پیشه‌وری قرار دارد. مثلاً وقتی در یک کارگاه پیشه‌ورانی که هر یک دارای تخصص جداگانه هستند، همراه با هم کار میکنند ولی مجموع کار آنها کالای مشخصی را بوجود می‌آورد؛ یا وقتیکه هر کارگر قسمتی از کار ساختن یک کالا را انجام میدهد. مانوفاکتورها شرایط لازم را برای گذار بتولید ماشینی آماده ساختند و بهمین جهت حد واسط بین تولید پیشه‌وری و صنعت بزرگ مکانیزه محسوب میشوند (بعنوان مثال یک کارگاه مبل‌سازی که در آن سراج و نجار و خیاط و غیره کار میکنند).

از نظر تاریخی رشد مناسبات تولیدی سرمایه‌داری در اروپای غربی از قرون وسطی آغاز میشود. ولی در اواخر قرن هیجدهم و اوائل قرن نوزدهم است که تولید ماشینی آغاز می‌شود. کارخانجات مجهز با ماشین و تکنیک صنعتی جای مانوفاکتورها و کارگاههای پیشه‌وری را میگیرد، در کشاورزی مؤسسات بزرگ سرمایه‌داری

تأسیس میگردد که در آن کارگر کشاورزی مزدبگیر همراه با ماشینهای کشاورزی کار میکند.

قانون اساسی و قوهی محرکهی تولید سرمایه‌داری، قانون اضافه ارزش است. کار کارگر مزدبگیر علاوه بر ارزش نیروی کار که بصورت دستمزد بخود کارگر میرسد ارزش بیشتری ایجاد میکند که برایگان بصورت سود بدست سرمایه‌دار میرسد. این قسمت، ارزش اضافی نام دارد و اساس استثمار طبقه‌ی کارگر در جامعه‌ی سرمایه‌داری و منبع ثروت سرمایه‌داران را تشکیل میدهد.

در دوران سرمایه‌داری کارگر ظاهر آزاد و مالک نیروی کار خود است ولی او مجبور است برای ادامه‌ی زندگی نیروی کار خود را به سرمایه‌دار که دارای وسائل تولید است بفروشد. در این دوران صاحبان صنایع، مالکین و بازرگانان، بانکداران و کولاکها (یعنی روستائینان سرمایه‌دار) که بهره‌کشانند کارگران مزدبگیر و دهقانان زحمتکش را استثمار میکنند.

دولت سرمایه‌داری صرف نظر از شکل خود، از دمکراسی بورژوازی گرفته تا انواع دیکتاتوریه‌های نظامی یا فاشیستی، در هر حال آلت تسلط سرمایه‌بر کار و حامی و مدافع منافع استثمارگران است. تمام روبنای جامعه - سیاسی، قضائی، هنری، مذهبی و غیره - در خدمت حفظ این استثمار قرار دارد. طبقات اصلی در دوران سرمایه‌داری عبارتند از سرمایه‌دارها و کارگران.

سرمایه‌داری از نظر تکامل جامعه‌ی بشریت نسبت به فئودالیسم دوران متمدنی‌تر نیست بدین معنا که بموقع خود سدهائی را که در مقابل رشد نیروهای تولیدی وجود داشت برطرف کرده و جامعه را بجلو برد.

سرمایه‌داری با توسعه‌ی تولید، با جمع کردن میلیونها کارگر در کارخانه‌ها و فابریکها و اجتماعی کردن پروسه‌ی کار به تولید خصلت اجتماعی میبخشد، ولی حاصل کار بوسیله‌ی سرمایه‌داران تصاحب میگردد، یعنی خصلت خصوصی دارد. این تضاد اساسی سرمایه‌داریست - تضاد بین خصلت اجتماعی تولید و شکل تصاحب خصوصی سرمایه‌داری.

سرمایه‌داری خود بطور عینی شالوده‌ی نابودی خویش را پی ریزی میکند، زیرا خصلت اجتماعی تولید، مالکیت اجتماعی بروسائل تولید را طلب میکند. در اثر این تضاد اساسی است که هرج و مرج و بحران اقتصادی پیدامیشود: تقاضا و قدرت پرداخت جامعه از بسط دامنه‌ی تولید عقب میماند، بحران ورکود صنعتی هر چند گاه یکبار تولید کنندگان کوچکتر را بیش از پیش به ورشکستگی میکشاند، وضع طبقه‌ی کارگر و نواده‌های زحمتکش بطور نسبی و حتی گاه بطور مطلق بدتر میشود. با رشد سرمایه‌داری استثمار و حشمانه‌تر و محیلانه‌تر میگردد، دهقانان خانه خراب و عناصر ورشکست شده‌ی خرده - بورژوازی مرتباً فزونی می‌یابد، ظلم و نابرابری اجتماعی، اختلاف

طبقه‌تبی و ستم ملی شدید می‌شود، جنگ‌های غارتگرانه آلام و مصائب فراوانی برای زحمتکشان بیمار می‌آورد.

راه حل تمام این مشکلات جز با برانداختن تضاد اساسی جامعه‌ی سرمایه‌داری یعنی ایجاد جامعه‌ی سوسیالیستی بر پایه‌ی مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید میسر نیست.

ماهیت سرمایه‌داری و وضع پرلتاریا در جامعه، طبقه‌ی کارگر را بمبارزه با بورژوازی - طبقه‌ی سرمایه‌دار - میکشاند. تاریخ جامعه‌ی سرمایه‌داری تاریخ مبارزه‌ی بی‌امان طبقه‌ی بین پرلتاریا و بورژوازیست که منطبق با قوانین رشد جامعه و از مهمترین سرچشمه‌های تکامل سرمایه‌داریست. سرمایه‌داری پس از آنکه نیروهای مولده را بمیران عظیمی رشد داد خود به بزرگترین مانع پیشرفت جامعه بدل می‌شود. اگر قرن بیستم، این قرن رشد عظیم نیروهای مولده و تکامل علم و فن، هنوز به فقر صدها میلیون نفر پایان نداده و فورنعم مادی و معنوی را برای همه‌ی افراد روی زمین تأمین نکرده گناه آن فقط بگردن سرمایه‌داریست. تضاد روز افزون بین نیروهای مولده و مناسبات تولیدی موجود در مقابل بشریت و وظیفه‌ی آزاد ساختن نیروهای پر توان مولده‌ی آفریده‌ی انسانرا از بند اسارت مناسبات سرمایه‌داری قرار داده است تا این نیروها و دست آوردها در خیر و صلاح جامعه مورد استفاده قرار گیرد.

وظیفه‌ی بزرگ و رسالت تاریخی پرلتاریا آنست که برای

همیشه استعمار را براندازد، سرمایه‌داری را نابود کند، جامعه‌ی کمونیستی بدون طبقات را پدید آورد. در این پیکار پرلتاریا می‌تواند و باید تمام توده‌های زحمتکش را که از نظام سرمایه‌داری بتنگ آمده‌اند متشکل سازد و برای از بین بردن استعمار سرمایه‌داری و ساختمان جامعه‌ی نوین رهبری کند.

در کشور ما نیز هدف و دورنمای اجرای نقشه‌های رژیم کنونی عبارتست از استقرار سیستم سرمایه‌داری، آنهم در کادر محدود و وابسته و بصورتی ناپیگیر، آنهم در زمانی که در مقیاس جهانی سرمایه‌داری دوران افول و زوال خود را می‌پیماید، در عصری که گذار به سوسیالیسم مضمون عمده‌ی آنرا تشکیل می‌دهد.

با توسعه‌ی مناسبات سرمایه‌داری در ایران، همانطور که در سند تحلیلی از وضع کشور ما منتشره از جانب حزب توده ایران (۱۳۴۸) گفته می‌شود، نه تنها عقب‌افتادگی دیرینه‌ی ایران جبران نمی‌شود، بلکه تضادهای دردناک دیگر اجتماعی که ناشی از استعمار سرمایه‌داری و غارتگری امپریالیستی است با دردهای گذشته پیوند می‌یابد و سرانجام، با توجه به اینکه جهان معاصر در سایه‌ی انقلاب شگرف علمی و فنی با آهنگی بم‌راتب سریعتر از گذشته تحول می‌یابد، فاصله‌ی کشور ما از کشورهای پیشرفته باز هم بیشتر می‌شود. چنین دورنمایی نمی‌تواند مورد قبول هیچ ایرانی میهن‌پرست و ترقیخواه باشد. محققاً راه ترقی و پیشرفت کشور ما از این سو نیست.

باتوجه به تحولات اوضاع جهان و ایران اساساً این نه‌تنهاراه نیست بلکه گمراهی است.

(۹۲،۷۳،۳۳،۲۹،۶)

۵۹ - سطح زندگی

درک مفهوم این اصطلاح و جوانب مختلف آن حائز اهمیت است، زیرا ما را بایکی از مقولات مهم اقتصادی که با ماهیت دوران اقتصادی - اجتماعی مربوطه دارای ارتباط است، آشنا میسازد و به بسیاری از عوامفریبی‌های سطحی و بی‌پایه و سفسطه‌هایی که تعیین سطح زندگی را بعوامل فرعی و ظاهری منحصر و محدود میکنند پاسخ میدهد. در ایران چنین ادعاهائی بی‌پایه و سفسطه‌های ظاهری زیاد انجام میشود.

سطح زندگی چیست؟ سطح زندگی اصطلاحی است که برای نشان دادن حدود مصارف مادی و معنوی اهالی يك کشور بکار میرود. سطح زندگی به میزان و چگونگی ارضاء حوائج مادی و معنوی بستگی داشته و در فرم‌اسیونهای اقتصادی - اجتماعی و در مراحل مختلف رشد تاریخی و بر حسب کشورهای مختلف فرق میکند. سطح زندگی مستقیماً بتولید اجتماعی، درآمد اهالی، میزان مصرف کالاهای بلندمدت و کوتاه مدت و چگونگی ارضاء حوائج

فرهنگی و بهداشتی وابسته است .

درآمد اهالی یکی از شاخص های تعیین کننده ی سطح زندگی است . میزان درآمد به چند عامل بستگی دارد :

اول - درآمد نقدی یعنی دستمزد کارگران ، حقوق کارمندان ، تقاعد ، مستمریها ، اضافه دستمزدها ، کمک هزینه های تحصیلی و خانوادگی ، کمکهای نقدی به بیکاران و معلولین ، جوایز نقدی و غیره . واضح است هر چه این درآمد نقدی بیشتر باشد امکان رفع نیازمندیهای زندگی بیشتر و سطح زندگی بالاترست ، ولی مسئله بهمین جا ختم نمیشود .

دوم - سطح قیمتها و خلاصه گرانی یا ارزانی کالاها و خدمات ، زیرا چه بسا ممکن است مثلا میزان حقوق و دستمزد نسبت به ۲۰ سال پیش سه برابر شده باشد ولی چه فایده اگر در همین مدت قیمت اجناس و خدمات که برای رفع نیازمندیها ضرور است مثلا پنج برابر شده باشد . پس هر چه گرانی شدیدتر شود و هزینه ی زندگی بالاتر رود سطح زندگی پائینتر می رود ، البته اگر بهمان نسبت درآمد ترقی نکند .

سوم - درآمدهای جنسی که مخصوص اقشار خاصی از

جامعه بویژه دهقانان و برخی زحمتکشان دیگر
است که قسمتی از درآمد خود را بصورت جنس

تحویل میگیرند .

میزان خدمات مجانی که بحساب دولت یا شهرداریها و سایر
مؤسسات صورت میگیرد در سطح زندگی مؤثر است، مثلاً آموزش
و پرورش، کتاب، کمکهای بهداشتی، استفاده از بیمارستان و
آسایشگاه و غیره اگر مجانی باشد مستقیماً و بمیزان زیاد در بالا
بردن سطح زندگی مؤثر است. حال آنکه وقتی شهریهها گزاف،
کتاب گران، مخارج آموزش کمر شکن، مخارج دکتر و دارو و
بیمارستان زیاد باشد قسمت زیادی از درآمدها به این ترتیب از بین
می رود .

در مقابل ادعاهای بی پایه ی هیئت حاکمه در مورد بالا رفتن
جدی سطح زندگی و رفاه مردم و سفسطه هائی نظیر استناد به فراوانی
اتومبیل سواری در پایتخت و خیابانهای پرنور و ویتترین های پُر از
کالاهای خارجی که اینها را نمودار سطح زندگی مردم معرفی
می کنند، در سطح زندگی اکثریت مردم ایران تغییر مهمی حاصل
نشده است.

اگر چه بطور کلی یکی از اساسی ترین شاخصهای رشد سطح
زندگی از دیداد درآمد ملی است، ولی توزیع درآمد ملی در جوامع
طبقه اتی بر حسب موقعیت و مقام اجتماعی طبقه اتی افراد جامعه انجام

میگیرد. در جامعه‌ی سرمایه‌داری که مشتی ثروتمند صاحب وسائل تولید اکثریت عظیم اهالی یعنی زحمتکشان را استثمار میکنند سهم بزرگی از درآمد ملی را بخود تخصیص میدهند. واضح است که درآمد مثلا را کفلرها و مورگانها در امریکا با میلیونها کارگر امریکائی تفاوت فاحش دارد بهمانگونه که درآمد ثابتها و القانیانها و اخوانها و جمع درباریان با درآمد میلیونها کارگر و دهقان ایرانی زمین تا آسمان متفاوت است. بهمین جهت تقسیم مساوی درآمد ملی به تعداد جمعیت کشور و تعیین درآمد متوسط سرانه‌ی سالیانه برای تشخیص سطح زندگی مردم شاخصی نارسا و ناکافی است.

بعلاوه جهان سرمایه‌داری تنها امریکا و انگلستان و آلمان غربی و فرانسه نیست. در مقام مقایسه و ارزیابی سیستم اقتصادی - اجتماعی تنها سطح زندگی امریکا، سوئد و کانادا را در نظر داشتن سفسطه‌ای بیش نیست. در دنیای سرمایه‌داری در جنب درآمد سرانه ۱۵۰۰ و ۴۰۰۰ دلاری امریکا، کانادا و آلمان غربی درآمد سرانه‌ی ۳۰، ۴۰ و ۵۰ دلاری کارگران معدن و دهقانان و قالی بافان بلیوی، هند، کنگو و ایران نیز قرار دارد و غارت اینها یکی از علل پروار شدن آنها نیز هست. راه رشد سرمایه‌داری و مناسبات نواستعماری بالا بردن جدی سطح زندگی مردم و رفاه زحمتکشان در کشورهای کم‌رشد را امری بسیار دشوار و حتی محال میسازد. از آنسو آینده

تاریک است. نمونه‌ی بارز و گویای کشورهای در سابق کم‌رشدی نظیر بلغارستان، رمانی و لهستان که ۳۰ سال پیش با ایران تفاوت چندانی نداشتند و جمهوریهای آسیائی شوروی که قبل از انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر از ایران آنروز هم عقب مانده‌تر بودند نشان میدهد که بالا بردن سریع و جدی سطح زندگی در سایه‌ی نظام سوسیالیستی امکان‌پذیر است. از این سو آینده تابناک است.

۶- سکتاریسم (Sectarisme)

یعنی بریدن از توده‌ها و تبدیل شدن بیک دسته‌ی جدا از خلق. این لغت از واژه «سکت» مشتق شده و بمعنای فرقه، گروه، دسته کوچک و دربروی خود بسته و جدا از مردم استعمال شده است. سکتاریسم در معنای سیاسی خود در نهضت کارگری یکی از انواع اپورتونیزم چپ است، سیاسی است که به جدا شدن حزب کمونیست از توده‌ی وسیع زحمتکشانش منجر میشود.

وجه مشخصه‌ی سکتاریسم روش منفی آن نسبت بمبارزه برای وحدت طبقه‌ی کارگر و ایجاد جبهه‌ی واحد ملی و در راه خواستهای عمومی خلق و شعارهای عمومی نظیر دمکراسی و استقلال ملی و یا در راه خواستهای تاکتیکی و صنفی است. جلودویدن و یا عقب ماندن از توده‌ها از ویژگیهای سکتاریسم است. سکتاریستها برای شعارهای

روز و مبارزات صنفی و سندیکائی و پارلمانی و پیکار برای خواسته‌های
مبرم تاکتیکی اهمیت قائل نیستند. سکتاریست‌ها یا سکتورها در
صحنه‌ی جهانی اصل همبستگی و مبارزه‌ی مشترک سه نیروی عمده‌ی
ضد امپریالیستی، یعنی کشورهای سوسیالیستی، نهضت آزادیبخش
ملی و جنبش کارگری در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته را قبول
ندارند.

سکتاریسم زائیده‌ی جمود و دگماتیسم و چپ روی است و در
پوسته‌ی تنگ خود میتند و با زندگی و توده‌ی مردم هر گونه تماس و
ارتباطی را قطع میکند و به محافظه‌کاری و تحریف اصول مارکسیسم-
لنینیسم و فراموشی دیالکتیک پروسه‌های اجتماعی میانجامد. سکتاریسم
در جامعه، حزب طبقه‌ی کارگر را از طبقات و قشرهای متحد کارگر
جدا میکند و در حزب بمناسبت شیوه‌ی غلط خود در مبارزه‌ی درون
حزبی وحدت را بهم میزند و موجب تزلزل دائمی میشود. از نظر
محتوی فلسفی خود، سکتاریسم نوعی سوپژکتیویسم یا سبک ذهنی
در تفکر و عمل است که کل را تابع جزء میکند، فرد را بر جمع،
مصالح افراد معین و گروه معین را بر مصالح حزب و مصالح مفروض
حزب را بر مصالح نهضت و خلق مقدم می‌شمارد؛ در حالیکه جزء
تابع کل است، عضو حزب تابع مصالح حزب است و حزب تابع
مصالح جنبش، و حل صحیح مسائل عبارتست از درک پیوند
دیالکتیکی دو جهت جزء و کل و مقدم بودن و عمده بودن کل. مبارزه

علیه سکتاریسم، چه در پیکار عمومی در جامعه و چه در داخل حزب،
از وظایف مهم حزب طبقه‌ی کارگر است.

(۹۱،۷۱،۶۳،۵۴،۴۴،۷)

۶۱ - سندیکا (Syndicat)

این واژه بمعنای سازمان صنفی طبقه‌ی کارگر و دیگر
زحمتکش‌انست. سندیکاها در جریان مبارزه‌ی کارگران برای دفاع
از منافع خود و بهبود شرایط اقتصادی خود پدید شد. نخستین سندیکاها
(تریدیونیون) در آغاز قرن هیجدهم در انگلستان که آن زمان در اولین
رده‌ی کشورهای سرمایه‌داری قرار داشت بوجود آمد. در فرانسه در
خاتمه‌ی قرن هیجدهم، در ایالات متحده‌ی امریکا در اوایل قرن
نوزدهم، در آلمان در اواسط قرن گذشته سندیکاها تشکیل شدند.
در آن مراحل تکامل جامعه‌ی سرمایه‌داری، هنگامیکه هنوز تحولات
سوسیالیستی در دستور روز قرار نداشت، سندیکاها رفته رفته به
سازمانهای دائمی کم‌وبیش پراهمیت و نیرومند مبدل شدند. در آن
هنگام هنوز حزب سیاسی طبقه‌ی کارگر ایجاد نشده بود و سندیکاها
دارای مشی سیاسی روشنی نبودند و اغلب طبق سنن اتحادیه‌های
کارگری انگلستان یعنی تریدیونیون‌ها رفتار کرده و فعالیتشان
منحصر به دفاع از منافع اقتصادی بلافاصله‌ی اعضای سندیکا بود.

اکنون در برخی از کشورهای غربی سندیکاها بدست مشتی رهبران راست که اریستوکراسی کارگری را تشکیل میدهند افتاده، ولی از جانب دیگر نیز سندیکاهای بسیار قوی و فعالی در اغلب کشورهای سرمایه‌داری وجود دارد که مبارزه‌ی خود را تنها به دفاع از منافع اقتصادی محدود نکرده، بلکه ضمناً مبارزه‌ی سیاسی متنوع و متشکلی را علیه نظام سرمایه‌داری سازمان میدهند. این سندیکاها که مظهر منافع زحمتکشان هستند بخاطر حقوق دمکراتیک، حقوق صنفی، آزادی ملی، علیه ستم ملی و تبعیض نژادی و استثمار مبارزه میکنند. سندیکاهای مترقی سراسر جهان در راه وحدت زحمتکشان کشور-های مختلف مبارزه میکنند. مظهر این مبارزه‌ی متحد جهانی، فدراسیون سندیکائی جهانی است. شالوده‌ی سازمانی سندیکاها محل کار است. در کشورهایی که هیئت حاکمه‌ی ضد ملی پلیسی با تکیه به ترور و اختناق مانع تشکیل سندیکاهای مستقل کارگری میشوند آگاهترین عناصر زحمتکش ضمن ادامه‌ی مبارزه برای ایجاد چنین سندیکاهای واقعی، در سندیکاهائی که رهبری آن هنوز بدست عمال دولتی است و بطور کلی در هر اتحادیه‌ای که توده‌ها در آن باشند وارد میشوند، در آن بفعالیت میپردازند تا خواسته‌های واقعی زحمتکشان را منعکس کنند و بدور شعارهای درست، توده‌ها را مجتمع کنند و راه تشکیل سندیکاهای مستقل و واقعی را هموار نمایند.

واژه‌ی سندیکا دارای معنای دیگری هم هست و آن شکلی از انحصار سرمایه داری است نظیر کارتل تا تراست و غیره . سندیکای سرمایه داران انحصاری بر پایه‌ی موافقتنامه‌ی انحصارها برای فروش مشترک کالاها و احتمالاً خرید مواد اولیه تشکیل میشود و هدف آن تثبیت قیمت‌های انحصاری در بازار است.

۶۲ - سوسیالیسم (Socialisme)

ما می‌گوئیم هدف غائی ما ایجاد جامعه‌ی سوسیالیستی در ایرانست . بینیم بطور خلاصه مقصود از آن چیست . سوسیالیسم در واقع مرحله‌ی اول از يك دوران اجتماعی - اقتصادی است که کمونیزم نام دارد . سوسیالیسم جامعه ایست که طبق قوانین عینی رشد اجتماع بجای سرمایه داری مستقر میشود .

در دوران سرمایه داری، اقتصاد کشور بر مالکیت خصوصی بروسائل تولید مبتنی است . در سوسیالیسم برعکس ، اقتصاد کشور بر مالکیت اجتماعی وسائل تولید بنیادگذاری میشود، یعنی در جامعه‌ی سوسیالیستی بجای يك مشت ثروتمند سرمایه دار ، صاحب و مالك کارخانه‌ها و معادن وزمینها و وسائل حمل و نقل و غیره ، خود زحمتکشان مالك این وسائل هستند .

در جوامع سوسیالیستی که تاکنون بوجود آمده اند دو نوع مالکیت اجتماعی میتوان تشخیص داد : یکی مالکیت سراسر خلق

و یا دولتی ، دیگری مالکیت جمعی یا گروهی یا کثویراتیوی. در هر دو نوع این مالکیت اجتماعی ، روابط نوین تولیدی یعنی روابط مبتنی بر همکاری رفیقانه و کمک متقابل حاکم است. البته باید تصریح کرد که صحبت از مالکیت اجتماعی بروسایل تولید است و گرنه در جامعه‌ی سوسیالیستی مالکیت شخصی و فردی بر وسائل مصرفی و نیز در مراحل و شرایط معین حتی مالکیت فردی بر وسائل تولید کوچک ، بشرطی که وسیله‌ی بهره‌کشی از دیگران نشود ، باقی میماند .

پس از دورانهای طولانی بردگی و فئودالی و سرمایه‌داری که پرشالوده‌ی استثمار و بهره‌کشی قرار داشتند در دوران سوسیالیسم اصل استثمار انسان از انسان برمیافتد و اصل بهره‌برداری هر کس باندازه‌ی کارش از محصولات مصرفی جامعه حکمروا میشود . بهمین جهت است که میگوئیم گذار سرمایه‌داری به سوسیالیسم عالیترین و عمیقترین تحول و چرخش تاریخی در تکامل جامعه‌ی بشریست . این گذار در نتیجه‌ی انقلاب سوسیالیستی انجام پذیر میگردد .

جامعه‌ی سوسیالیستی مرحله‌ی بلوغ اقتصادی و فرهنگی بشریت است . تاریخ واقعاً انسانی جامعه‌ی بشری از این هنگام آغاز میشود و بهمین سبب دورانهای گذشته را ما قبل تاریخ زندگی

بشریت نامیده‌اند. گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم یکباره و
بفوریت انجام نمی‌شود، بلکه جریانی است بغرنج و طولانی،
بسیار متنوع در که طول آن اقتصادی جدید شالوده ریزی می‌شود،
فرهنگی نو بوجود می‌آید و روبروای اجتماع از بیخ و بن تغییر
میپذیرد.

در جامعه‌ی سوسیالیستی از استثمار و طبقات بهره‌کش و
بهره‌ده خبری نیست. در سوسیالیسم ستم ملی و نژادی از بین
می‌رود، آزادی و تساوی واقعی همه‌ی افراد جامعه تأمین می‌شود.
تا وقتی که وسائل تولید در دست عده‌ی معدودی سرمایه‌دار متمرکز
است از تساوی حقوق صحبتی نمیتواند در میان باشد. تا وقتی
زحمتکشان مجبور به فروش نیروی کار خود بوده و در زیردنده‌های
چرخ عظیم استثمار قرار دارند آزادی واقعی بدست نخواهد
آمد.

در سوسیالیسم رشد اقتصاد و فرهنگ بخاطر ارضای هر چه
بیشتر و حداکثر نیازمندیهای مادی و معنوی روز افزون همه‌ی
افراد جامعه و از طریق رشد و تکامل مداوم تولید بر شالوده‌ی
عالیترین تکنیک و آخرین دستاوردهای دانش صورت می‌گیرد.
چنین است شالوده‌ی اقتصادی و روابط تولیدی و خصلت و هدف
جامعه‌ی سوسیالیستی.

در این جامعه روابط تولیدی که اجتماعی است با خصلت

نیروهای تولیدی که آنهم اجتماعی است تطابق دارد و همین تطابق علت اساسی رشد سریع و مداوم اقتصادی است. سراسر حیات اقتصادی جامعه‌ی سوسیالیستی بوسیله‌ی برنامه‌ی جامع رشد و تکامل می‌یابد. تاریخ بالنسبه کوتاه موجودیت جامعه‌ی سوسیالیستی باشکارترین و غیر قابل انکارترین وجهی برتری این جامعه و اقتصاد آنرا بر سرمایه‌داری و اقتصاد سرمایه‌داری ثابت کرده و راه نجات از عقب ماندگی، راه ترقی سریع، راه تأمین رفاه روزافزون توده‌های مردم را نشان داده است.

رشد اقتصادی در جوامع سرمایه‌داری هم صورت می‌گیرد، ولی جزء بسیار ناچیزی از ثمرات آن، آنهم در نتیجه‌ی مبارزات طولانی مردم نصیب زحمتکشان میشود و این سرمایه‌داران معدود صاحب وسائل تولید هستند که قسمت اعظم نتایج این رشد را تصاحب میکنند، درحالی‌که رشد اقتصادی در جامعه‌ی سوسیالیستی متوجه ارضای هرچه کاملتر حوائج مادی و فرهنگی همه‌ی اعضای جامعه است.

از نظر اجتماعی در نتیجه‌ی از بین رفتن طبقات استثمارگر جامعه‌ی سوسیالیستی از طبقات دوست یعنی طبقه‌ی کارگر و دهقانان و قشر اجتماعی روشنفکران تشکیل میشود، و هرچه این جامعه بیشتر رو بتکامل رود تفاوت‌های اساسی میان کاربدنی و کارفکری بین شهر و ده بیشتر زائل میشود و در مرحله‌ی دوم و عالیتر این

جامعه یعنی کمونیسم این تفاوتها بکلی از بین میرود.
کار در جامعه‌ی سوسیالیستی اس اساس بهره‌وری شخص
از نعم اجتماعی است و هرکس مطابق کار و لیاقت و استعداد و
خدمتش سهم میبرد و اوج می‌یابد. سوسیالیسم بجای اصل سرمایه
اصل کار را منشأ ارزیابی فرد قرار میدهد. چنین است بطور
خلاصه مطالبی در توضیح سوسیالیسم و جامعه‌ی سوسیالیستی که
آنها بنحو ذیل نیز تعریف کرده‌اند:

سوسیالیسم عبارتست از تحقق همزمان مالکیت جمعی
بر وسائل اساسی تولید و مبادله، اعمال قدرت سیاسی
طبقه‌ی کارگر و متحدین آن ارضاء هر چه کاملتر نیازمندیهای
مادی و معنوی دائما در حال افزایش اعضاء جامعه
و ایجاد شرایط لازم برای تجلی کامل شخصیت
هر فرد.

باید اضافه کرد که جریان گذار از سرمایه‌داری بسوسیالیسم
در کشورهای مختلف بسیار متنوع و گوناگون است و در شرایط
مختلف تاریخی بصور مختلف انجام میگیرد. هر خلقی که گام
در جاده رشد سوسیالیستی میگذارد صورت ویژه و خاصی از آنرا
که با شرایط آن کشور، با درجه‌ی تکامل آن، با سنن و تاریخ
آن و با خصوصیات فرهنگی و اجتماعی آن و با عوامل ویژه‌ی
دیگر آن تطبیق میکنند ارائه میدارد. با وجود همه‌ی این ویژگیهای

ملی و خصوصیات هر کشور و اهمیت فراوان آنها، جریان انقلاب سوسیالیستی و ایجاد سوسیالیسم دارای بکرشته قوانین عام نیز هست رهبری طبقه‌ی کارگر و حزب آن ، انجام انقلاب سوسیالیستی باین با آن صورت و برقراری دیکتاتوری پرولتاریائی یا دمکراسی سوسیالیستی باین یا آن صورت ، وحدت زحمتکشان ، استقرار مالکیت اجتماعی ، تکامل طبق نقشه ، انقلاب سوسیالیستی در زمینه‌ی فرهنگ و ایدئولوژی، برافکندن ستم ملی و اجرای سیاست انترناسیونالیسم پرولتری از این قبیل است. در سند اصلی کنفرانس جهانی احزاب کمونیست و کارگری (۱۹۶۱) گفته میشود :

سوسیالیسم افق رهائی از امپریالیسم را به بشریت نشان داده است . نظام اجتماعی نوین مبتنی بر مالکیت اجتماعی بر وسائل تولید و حاکمیت زحمتکشان قادرست رشد برنامه‌ای و بی بحران اقتصادی را بسود خلقها تأمین کند ، حقوق اجتماعی و سیاسی زحمتکشان را تضمین نماید ، شرایط را برای دمکراسی واقعی ، شرکت واقعی توده‌های عظیم مردم در اداره‌ی جامعه ، برای تکامل همه جانبه‌ی شخصیت فرد ، برای برابری حقوق ملل و دوستی فیما بین آنها ایجاد نماید .

در عمل اثبات شده است که فقط سوسیالیسم قادر به حل آن مسائل بنیادی است که در برابر بشریت قرار گرفته است .

(۸۱،۷۳،۵۸،۴۸)

۶۴ - سه جریان عمده‌ی ضد امپریالیستی

در جهان کنونی، کشورهای سوسیالیستی و جنبش آزادیبخش ملی و مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته سه شاخه‌ی نیرومند شط عظیم تحولات اجتماعی را تشکیل می‌دهند که جامعه‌ی انسانی را از دوران سرمایه‌داری بدوران سوسیالیستی انتقال می‌دهد.

اینها هستند آن سه جریان عمده‌ای که در جهان امروزی کار مبارزه علیه امپریالیسم و سرمایه‌داری را از پیش می‌برند و جامعه‌ی بشری را بمرحله‌ی نوینی ارتقاء می‌دهند:

۱- در نتیجه‌ی انقلاب سوسیالیستی اولین دولت سوسیالیستی

جهان - اتحاد شوروی - ایجاد شد. پس از جنگ دوم

جهانی در آسیا و اروپا و امریکای لائین یک عده کشورهای

دیگرنیز حکومت زحمتکشانش را مستقر ساخته‌اند و هم

اکنون دست‌اندر کار ساختمان سوسیالیسم و کمونیسم

هستند. در این کشورها وسائل تولید و مبادله در مالکیت

همه‌ی خلق است، استثمار فرد از فرد برافتاده و در همه‌ی

شئون اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، و اجتماعی زندگی

نوینی ایجاد می‌گردد. در این کشورها با تحولات بنیادی

که ایجاد شده و در آینده عمیقتر و وسیعتر خواهد شد جامعه کمونیستی بوجود خواهد آمد. کشورهای سوسیالیستی و تحکیم و تقویت همه جانبه اقتصادی، اجتماعی و نظامی آنها مهمترین و عظیمترین نیرو در مبارزه ضد امپریالیستی هستند. هر حزب و جمعیت فردی که صادقانه خواستار استقلال و بهروزی و آزادی کشور خویش و واقعاً مخالف امپریالیسم و استثمار و استعمار باشد نمیتواند این قدرت عمده مبارزه ضد امپریالیستی را نفی کند و نادیده انگارد.

۲- جریان دوم نهضت آزادیبخش ملی است که بویزه پس از خاتمه جنگ دوم جهانی اوج بیسابقه ای یافته است. در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره و وابسته آسیا و آفریقا و امریکای لاتین، جهان شاهد این مبارزه بی امان و قدرت روزافزون آنست. البته بین این جریان و جریان سوسیالیستی فرق هست. این فرق هم در محتوی اجتماعی دو جریان وجود دارد و هم در هدفهای بلافاصله ای آنان. هدف مبارزه ای نهضت آزادی بخش ملی در این مرحله کسب استقلال سیاسی و اقتصادی و برانداختن سلطه و نفوذ امپریالیسم است. وجه مشترک اساسی بین این دو جریان آنست که هر دو علیه امپریالیسم که شکل معاصر

سرمایه‌داریست مبارزه میکنند و هر دو دشمنی مشترک دارند. برای خلقهای این کشورها نهضت آزادیبخش ملی يك مرحله‌ی ضروری و اساسی برای آزادی کامل ملی و اجتماعی بشمار میرود. پیروزی نهضت‌های آزادیبخش ملی جز با تشخیص دشمن یعنی امپریالیسم از دوست و یاور خود که جنبش سوسیالیستی است امکان‌پذیر نیست. کمک‌های همه‌جانبه‌ی کشورهای سوسیالیستی و وجود آنها و سیاست آنها از شرایط این پیروزیست. تمامی تحول جامعه‌ی بشری طی ربع قرن اخیر این واقعیت و ضرورت همگامی و اشتراك عمل آنها را اثبات میکند.

۳- و اما جریان سوم، آن جریان توده‌ای و دمکراتیک مترقی و وسیعی است که در خود کشورهای امپریالیستی وجود دارد و طبقه‌ی کارگر عامل عمده‌ی آن و در پیشاپیش آنست. در این کشورهای صنعتی پیشرفته‌ی سرمایه‌داری با خشونت و حیل و کوشش میشود از تجمع و اتحاد همه‌ی طبقات و اقشار مترقی بدور طبقه‌ی کارگر جلوگیری بعمل آید. با اینحال توده‌های مردم و اقشار مختلف در این کشورها علیه انحصارها و در راه دمکراسی و صلح و سوسیالیسم مبارزه میکنند. این جریان نهضت توده‌ای و کارگری داخل کشورهای امپریالیستی نیز در تحول

وقایع جهان تأثیر جدی داشته و نقش بزرگی در مبارزه‌ی
ضد امپریالیستی ایفاء میکند.

روشن است که هر فرد مترقی و هر حزب و جمعیت ضد امپریالیستی
طبعاً باید طرفدار اتحاد این سه جریان و مبارزه‌ی مشترک علیه دشمن
واحد باشد. در مرحله‌ی کنونی برخی عناصر چپ رو یا چپ‌نما که
به اشکال مختلف بروز کرده‌اند لزوم وحدت این سه جریان را نفی
میکنند. واضح است که اینکار مستقیماً بنفع امپریالیسم که دشمن
مشترک است تمام میشود. برخی از این چپ‌نماها ماهیت انقلابی
کوششهای اتحاد جماهیر شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی را
برای تحکیم و تقویت نظام سوسیالیستی نفی میکنند. آنها ارزش
اساسی و دوران‌ساز ایجاد جامعه‌ی سوسیالیستی غنی و پیشرفته و
تأثیر نمونه‌وار آنرا منکراند. آنها نقش انقلابی طبقه‌ی کارگر و
سازمان سیاسی مشکل‌وی یعنی حزب را نفی می‌کنند و یادست کم
می‌گیرند.

چپ‌روها این واقعیت اساسی را که محتوی جریان تحول
تاریخی معاصر مبارزه بین سرمایه‌داری و سوسیالیسم با همه‌ی تنوع
و اشکال مختلف آنست نادیده می‌گیرند و حتی کوشش میکنند که
نهیضت‌های نجات‌بخش ملی را از دو جریان دیگر یعنی کشورهای
سوسیالیستی و نهضت کارگری جدا کنند و آنها را در مقابل هم قرار
دهند. کاملاً واضح است که چنین کوششی آب به آسیاب امپریالیسم

میریزد، زیرا در میان نیروهای ضد امپریالیستی تفرقه می‌اندازد و برای امپریالیستها هم هیچ چیز به اندازه‌ی این تفرقه سودآور و خوشحال‌کننده نیست.

انقلاب واقعی در دوران ما بی‌شک طرفدار همبستگی و اتحاد این سه جزیان ضد امپریالیستی و دورنمای تحول آن بسوی مقصد غائی سوسیالیسم و کمونیسم است. با تکیه بر این اشتراك منافع و اتحاد عمل و همبستگی کامل، مبارک‌سیستها همواره به استقلال جنبشها، خلقها، دول و احزاب نیز توجه دارند و معتقدند که در هر کشور طبق شرایط مشخص آن ویژگی‌های انکارناپذیر را باید در نظر داشت. این همبستگی و اتحاد در هر سطح و زمینه‌ای لازم است: همبستگی بین کشورهای سوسیالیستی برای دفاع از دستاوردهای خویش بر پایه‌ی همکاری و کمک متقابل، همبستگی بین کشورهای سوسیالیستی و جنبشهای کارگری در کشورهای سرمایه‌داری، همبستگی بین جنبش کارگری در مجموع خود و نهضت آزادیبخش ملی.

این همبستگی ناشی از وجود دشمن مشترك بصورت امپریالیسم است. هر عمل و سیاستی که امپریالیسم را تضعیف کند در عین حال هم به کشورهای سوسیالیستی، هم به نهضت رهائی بخش ملی و هم به جنبش کارگری کمک می‌کند. البته هر يك از سه جنبش دارای وظایف خاص خود، مسائل و شکل‌های مبارزه و وجوه تمایز

مخصوص به خود هستند ولی تحلیل جامعه بشر کنونی ثابت می کند که راه آینده جز با اتحاد این سه نیرو گشوده نخواهد شد. هر سه جریان به حل تضاد عمده و اساسی عصر ما یعنی تضادی که بین دو نظام سرمایه داری و سوسیالیستی وجود دارد، بسود سوسیالیسم کمک می کند. این سه جریان با امپریالیسم می رزمند و هر یک بنوبه خود در همبستگی بایکدیگر بشریت را از حیطه نفوذ سرمایه داری خارج می کند. این تحولی است طولانی و غامض و تاریخی. انقلابیون واقعی وظیفه ای مبرمتر از تجمع و اتحاد و همبستگی این سه جریان بر شالوده ای روشن و واقع بینانه بخاطر سرکوب و نابودی امپریالیسم ندارند. سند اساسی کنفرانس بین المللی احزاب کمونیست و کارگری (۱۹۶۹) با این جملات آغاز می شود:

«در جهان پروسه ای انقلابی نیرومندی گسترش می یابد. در مبارزه علیه امپریالیسم سه نیروی عظیم معاصر متحد میگردند، و این سه نیرو عبارتند از: سیستم جهانی سوسیالیسم، طبقه کارگر بین المللی و جنبش آزادیبخش ملی. مشخصه ای مرحله کنونی افزایش امکانات پیشروی نوین برای نیروهای انقلابی و مترقی است.

در عین حال خطرات ناشی از امپریالیسم و سیاست متجاوزانه آن نیز افزایش می یابد. امپریالیسم که بحران عمومی را زودتر می شود، ستمگری خود را بر بسیاری از خلقها ادامه

می‌دهد و همچنان سرچشمه‌ی خطر دائمی برای صلح و ترقی اجتماعی است.

وضع‌ی که پیدا شده، وحدت عمل کمونیستها و تمام نیروهای ضد امپریالیستی را ایجاب می‌کند تا بتوان با استفاده‌ی حداکثر از تمام امکانات نوین تعرض و سیعتری را بر امپریالیسم و نیروهای ارتجاعی و جنگ انجام داد.

(۹۹،۷۹،۳۷،۱۹،۱۷،۱۲)

۶۴- سیاست

یعنی اولاً هدفها و آماج‌هائیکه يك طبقه‌ی اجتماعی در مبارزه برای تأمین و حفظ منافع خود تعقیب میکند و ثانیاً اسالیب و شیوه‌هائیکه بکامک آنها این منافع حفظ شده یا بکرسی نشانده می‌شود.

مهمترین جزء مشکله‌ی سیاست در درجه‌ی اول عبارتست از امور مربوط بشرکت در کارها و مسائل دولتی، راه و رسم حکومت و کشورداری، مشی دولت و تعیین اشکال و وظایف و محتوی فعالیت دولت.

سیاست منعکس‌کننده‌ی مبارزه‌ی طبقاتی است و در آخرین

تحلیل وضع اقتصادی هر طبقه تعیین کننده‌ی آنست . سیاست طبق
تعریف لنین « بیان متبلور و متمرکز اقتصاد » است .

تغییر و تکامل مؤسسات و نهادها و هدفها و شیوه‌های سیاسی
بر شالوده‌ی تغییر و رشد نظام اقتصادی جامعه صورت میگیرد
البته این وابستگی دیالکتیکی است و آنچه گفته شد بمعنای منفعل
و غیر فعال بودن سیاست نیست . نهادها و اندیشه‌های سیاسی که
خود بر شالوده‌ی اقتصادی پدید میگردند بنوبه‌ی خویش تأثیری
جدی و فعال بر تکامل اقتصاد میگذارند . لنین بویژه این نقش
فعال سیاست را خاطر نشان ساخته و همیشه تصریح میکرد که در
مقابل همه‌ی مسائل اقتصادی ، سازمانی و اداری و غیره باید
موضع سیاسی داشت . معمولا سیاست بدو قسمت میشود : سیاست
داخلی و سیاست خارجی . مناسبات بین طبقات و بین ملتها در
داخل يك کشور جزئی از سیاست داخلی است . مناسبات بین دولتها
و بین خلقها در صحنه‌ی بین المللی جزئی از سیاست خارجی است
احزاب کمونیست سیاست خود را نه بر شالوده‌ی تمایلات ذهنی
بلکه بر تعیین دقیق و علمی ضروریات حیات مادی جامعه ، وضع
طبقات و تناسب نیروها تدوین میکنند ، سیاست احزاب کمونیست
بر پایه‌ی تئوری مارکسیسم لنینیسم ، بر شالوده‌ی شناسائی دقیق
قوانین تکامل اجتماعی و استفاده از آنها بسود جامعه متکی است .

يك سياست صحيح ، يك مشى سياست درست براى اجراء و تحقق خود به كار سازمانى متناسب و به افراد و كادرهائى كه سياست حزب را درك نموده و در راه تحقق آن كار و پيكار و فداكارى كنندنياز دارد . كار و پيكارى كه در عمل بسياست جامعهى واقعيت بپوشاند . از همين رو هر حزب ماركسيستى - ليننيستى علاوه بر تعيين سياست درست و علمى و اصولى بايد توجه خاصى به تربيت سياسى توده هاى مردم ، امور سازمانى و تشكيلاتى و تربيت كادرهاى خود بنمايد .

(۹۲،۸۶،۴۳،۱)

۶۵- سيستم انتخاباتى

سيستم انتخاباتى عبارت از ترتيبى است كه در هر كشور به موجب قوانين و آئين نامه هاى خاصى براى انتخاب ارگانهاى انتخابى كشور و تعيين نتايج رأى گيرى مقرر گرديده است . سيستم انتخاباتى شرايط و حقوق و وظائف انتخاب كنندگان و انتخاب شوندهگان و نيز چگونگى اخذ آراء و نحوهى تشكيل ارگانهاى رأى گيرى هر كشور را مشخص مىسازد .

در كشورهاى سرمايه دارى با ايجاد ملاكهاى طبقاتى ، مالى ، ملي ، نژادى جنسى و غيره بخش قابل ملاحظه اى از توده هاى مردم زحمتكش را از شركت در انتخابات (انتخاب كردن و

انتخاب شدن) محروم میسازند. در این کشورها سیستم انتخاباتی بطور کلی، بنحوی تنظیم میشود که تا حد امکان بتواند حاکمیت طبقات استثمارگر را حفظ نماید.

انتخابات میتواند مستقیم یا غیرمستقیم باشد. در انتخابات مستقیم، رأی دهندگان مستقیماً در انتخاب ارگان مربوطه شرکت میکنند. ولی در انتخابات غیرمستقیم یا چنددرجه‌ای رأی دهندگان عادی ابتدا گروه‌های معینی را انتخاب میکنند و این گروه‌ها بنوبه‌ی خود به انتخاب نهائی ارگان مربوطه اقدام میکنند (مثلاً انتخاب رئیس جمهور در امریکا و یا انتخاب نمایندگان مجلس عالی در نروژ). انتخابات همچنین میتواند بارأی مخفی و یا رأی علنی انجام گیرد.

برای تعیین نتیجه‌ی انتخابات در کشورهای سرمایه داری دو سیستم عمده وجود دارد: سیستم مبتنی بر تناسب رأی (proportionnel) و سیستم مبتنی بر اکثریت آراء (majoritaire). در سیستم مبتنی بر تناسب رأی، کرسیهای پارلمان به نسبت آرائی که احزاب شرکت کننده در انتخابات بدست آورده‌اند، میان این احزاب تقسیم میشود (ایتالیا، بلژیک و غیره). در سیستم مبتنی بر اکثریت آراء فقط کاندیدهای حزبی انتخاب میشوند که در حوزه‌ی انتخاباتی مربوطه آراء بیشتر بدست آورده است. بنابراین احزاب دیگر از داشتن نماینده از این حوزه محروم میشوند.

بدینجهت سیستم مبتنی بر تناسب آراء در شرایط چندحزبی در کشور-
های سرمایه‌داری ، سیستم دموکراتیک‌تری است .
سیستم مبتنی بر اکثریت آراء میتواند به اکثریت نسبی (امریکا
انگلستان و غیره) و یا اکثریت مطلق آراء (فرانسه و غیره) متکی
باشد . در اکثریت نسبی کافی است که يك حزب و یا يك كاندید
بیش از احزاب و یا كاندیدهای دیگر رأی بدست آورد . ولی در
اکثریت مطلق ، حزب و یا يك كاندید لااقل باید يك رأی بیش از
۵۰ درصد مجموع آراء انتخاب‌کنندگان را بدست آورد . اگر
در دور اول انتخابات چنین اکثریتی بدست نیاید ، انتخابات
تجدید میشود .

در کشورهای سرمایه‌داری برای حفظ حاکمیت طبقات
استثمارگر علاوه بر موانع قانونی به‌زود و بندها و حيله‌های گوناگون
نیز متوسل میشوند .

(۳۰،۴۹)

۶۶ - شخصیت ، نقش و کیش آن

شخصیت-در جامعه‌شناسی بمعنای انسان از لحاظ استعداد-
های فردی و وظایف و نقش آن در جامعه است . شخصیت
محصول تکامل اجتماعی و حامل مناسبات تولیدی است و بخشی

از گروه‌های اجتماعی (قشر ، طبقه ، ملت و جامعه) را تشکیل می‌دهد . مارکسیسم - لنینیسم مقام شخصیت را در جامعه بنحو مشخص با در نظر گرفتن خصلت دوران اجتماعی - اقتصادی مربوطه بررسی میکند . مثلاً در جوامع منقسم بطبقات متخاصم میان مقام و وضع و امکانات هر شخصیت متعلق بطبقات حاکم‌ه‌ی استثمارگر و هر شخصیت متعلق بطبقات ستمکش و محروم تضاد اساسی وجود دارد . در هر دوران اجتماعی - اقتصادی معینی نیز این وضع تغییر میکند . روشن است که تنها اجتماع سوسیالیستی از طریق الغای استثمار و مالکیت خصوصی بوسائل تولید میتواند امکان شکفتگی کامل شخصیت انسانی را با تأمین پایه‌های مادی آن فراهم سازد . بوجود آمدن بهترین شرایط برای رشد شخصیت و پرورش همه جانبه‌ی فرد و بروز همه‌ی استعدادها برشالوده‌ی بهروزی عمومی از وظایف و هدفهای مهم جامعه‌ی سوسیالیستی بشمار میرود .

نقش شخصیت‌ها در تاریخ یکی از مسائل مهم جامعه‌شناسی است . مارکسیسم - لنینیسم معتقد است که تاریخ یکی ثمره‌ی فعالیت توده‌های مردم است . توده‌های مردم آفریننده‌ی واقعی تاریخ و نیروی تعیین کننده‌ی تکامل اجتماعی هستند ، زیرا شالوده‌ی مادی تکامل تاریخ رشد تولید است و توده‌های زحمتکش نیروی اساسی و مولد تمام نعم مادی هستند و بقای

جامعه‌ی بشری بدون کار آنان ممکن نیست. توده‌های زحمتکش محرك اساسی ترقی تکنیک هستند و ترقی تکنیک بتغییر نیروهای تولیدی میانجامد و این نیز خود تغییر شیوه‌ی تولید را بدنبال می‌آورد. توده‌ی خلق آن نیروی عمده‌ای هستند که سرنوشت انقلابهای اجتماعی و جنبش‌های سیاسی و آزادیبخش را تعیین میکنند و سرانجام توده‌های مردم سهمی عظیم در رشد و تکامل فرهنگ و علم و هنر جامعه دارند و بقول گورکی سازنده‌ی همه‌ی حماسه‌های بزرگ، همه‌ی تراژدی‌های روی زمین و سازنده‌ی تاریخ فرهنگ جهانی هستند.

نقش توده‌های مردم در طی تکامل تاریخ روز افزونست. در نظام سوسیالیستی این نقش و وظایف فوق‌العاده افزایش می‌یابد و تحولات عظیم جامعه‌ی کمونیستی در تمام زمینه‌های زندگی فقط از طریق شرکت وسیع و فعال و آگاهانه و پرشور توده‌های خلق امکان پذیرست.

مارکسیسم در عین حال بر آنست که شخصیت فرد در تکامل اجتماعی نقش بزرگی بازی میکند، اگر چه بدلیخواه نمیتواند جریان عینی تاریخ را تغییر دهد. تأیید نقش قاطع خلق در آفریدن تاریخ بمعنای نفی و یس‌بی‌اعتنائی بنقش شخصیت و تأثیر آن بر روی حوادث در تاریخ نیست. يك شخصیت بزرگ میتواند تأثیر عظیم در جریان تکامل تاریخ بجای گذارد، اگر فعالیت

وی با شرایط و قوانین عینی تکامل جامعه تطبیق کند. رهبران توده‌ها را متشکل میکنند، فعالیت آنها را بالا می‌برند، در برابر آنها وظایف مشخصی قرار میدهند و آنها را برای انجام این وظایف تجهیز میکنند. طبقه‌ی پیشرو بدون رهبران شایسته و پیشوایان واقعی نمیتواند تسلط سیاسی بدست آورد، دولت را برقرار سازد و با دشمنان موفقیت آمیز مبارزه کند. شخصیت بزرگ کسی است که تمام نیرو و فعالیت خود را در راه پیشرفت جامعه بکار اندازد به رسالت طبقه‌ی پیشرو، متناسب نیروهای طبقاتی، به نحوه‌ی تغییر شرایط آگاه باشد، بتوده‌ی مردم تکیه کند، در راه برقراری نظام مترقی اجتماعی کوشش کند.

خصوصیات شخصی يك رهبر نیز دارای اهمیت ویژه است. استعداد، خردمندی، انرژی، ابتکار و قاطعیت، قریحه‌ی سازماندهی و ایمان به آرمان، مهر به مردم محروم و کینه به دشمنان، صداقت و فضائل اخلاقی در این میان نقشی بسزادارد؛ بر عکس برخی صفات مذموم شخصی میتواند اثرات سوء و عمیق بجای گذارد.

شخصیتی که بر خلاف قوانین عینی تکاملی تاریخ عمل کند فعالیت او ارتجاعی، ترمزکننده‌ی رشد جامعه و بالاخره محکوم بشکست خواهد بود. پس از این توضیح در باره‌ی نقش شخصیت باید اضافه کنیم که مارکسیسم - لنینیسم ماهیتا با پرستش شخصیت

سازگار نیست . کیش شخصیت عبارتست از تبعیت کورکورانه از شخصیت بزرگ . اعتقاد بقدرت فوق‌العاده‌ی او ، مطلق کردن میل و اراده‌ی او . مارکس و انگلس و لنین همیشه از مخالفین سرسخت پرستش شخصیت بوده‌اند ، علیه مبالغه در نقش او ، علیه مدح و ثنا و تملق برخاسته‌اند آنها در حیات‌حزبی ، رهبری جمعی را ضامن پیروزی جنبش انقلابی میدانستند . کیش شخص پرستی و عوامل ناشی از آن یعنی نقض اصول رهبری جمعی و دمکراسی درون حزبی و قانونیت سوسیالیستی با اصول لنینی‌زندگی حزبی همساز نیست . کیش شخصیت بمعنای کاهش نقش حزب و نقش توده‌های مردم است ، جلو تکامل فعالیت ایدئولوژیک ، فعالیت خلاق زحمت‌کشان ، ابتکار و شور و حس مسئولیت آنانرا میگیرد ، توده‌ی مردم را به مجریان بی‌اراده‌ی خدای اعظم که خود قادر مطلق و اندیشمند واحد است مبدل میکند . تجربه‌ی جنبش کمونیستی و اثرات سوء کیش شخصیت استالین و سپس کیش مائو نشان داد که تا چه اندازه شخص پرستی بویژه در شرایط حزب حاکم زیانمند و از سر تا پا با مارکسیسم - لنینیسم بیگانه است .

(۷۰،۲۶،۲۳،۱۸)

۲۷- شمشیر داموکلس (Epee de Damocles)

این عبارت از يك داستان افسانه‌ای قدیمی اساطیری گرفته شده است. بنابراین افسانه، دیونیسوس سلطان مستبد سیراکوس شمشیر بسیار تیز و برنده‌ای را بالای سرداموکلس که بر او حسد میبرد و رقیبش بود با يك موی اسب آویخته بود بنحوی که با کمترین حرکت و نکان داموکلس ممکن بود مو پاره شود و شمشیر سنگین برفرق او فرود آید. از این داستان اساطیری عبارت بنیام مصطلح شمشیر داموکلس گرفته شده که مقصود از آن در مباحث معمولی سیاسی و اجتماعی عبارتست از يك خطر خاد، يك تهدید دائمی که همیشه موجود است و هر حرکت و عکس‌العملی را دچار مخاطره می‌کند. مثلاً مصطلح است که رژیم ضددمکراتیک شاه، سازمان امنیت را چون شمشیر داموکلس برفرق آزادیخواهان و استقلال‌طلبان آویزان کرده، یعنی سازمان امنیت حربه و وسیله‌ای برای ترور و اختناق است و دائماً برای جلوگیری از حق‌طلبی و آزادیخواهی بصورت خطر دستگیری، توقیف، شکنجه، زندان و اعدام بالای سر مردم نگهداشته میشود. بناً مثلاً میگوئیم قرضه‌های کشورهای امپریالیستی همچو شمشیر داموکلس استقلال و حق حاکمیت و اقتصاد میهن ما را تهدید میکنند. در اینجا هم عبارت شمشیر داموکلس خطر دائمی و تهدید مداومی را می‌رساند که از جانب قرضه‌های خانمان برینادده و اسارت آور متوجه

استقلال اقتصادی و سیاسی کشور میشود.

۲۸- شوینیسم، کسموپولیتیسیم، میهن پرستی

(Chauvinisme, cosmopolitisme, patriotisme)

شوینیسم عبارت از سیاست ارتجاعی ای است که هدف آن بزیمر سلطه کشیدن و برده کردن سایر ملتها و برافروختن آتش نفاق و دشمنی ملی و برترشردن ملت خودی و خوارشردن سایر ملل میباشد. شوینیسم یک سیاست بورژوائی است و اغلب برشالوده‌ی نژادپرستی قرار دارد. شوینیسم از علاقه و عشق به میهن که یکی از شریفترین احساسات بشریست سؤ استفاده میکند، سود و برتری ملت خودی را بضرر سایر ملل تبلیغ مینماید، ملل مختلف را در مقابل هم قرار میدهد، دشمنی بر میانگیزاند، هدفها و آرمانهای مشترک زحمتکشان ملل مختلف را بکلی نفی کرده بجای دوستی و همکاری و اعتلاء و ترقی مشترک همه‌ی ملل، برتری و سود یک ملت را علیرغم منافع سایر ملل قرار میدهد. ارتجاع و استثمار استعمار از این سیاست برای نفاق افکنی در بین ملل و پیشبرد مقاصد طبقاتی سودجویانه و استیلاگرانه‌ی خود بهره برداری میکنند و بدون آنکه کمترین علاقه‌ی ملی و عشق میهنی داشته باشند با دامن زدن به تعصب کور و دشمنی ملی، راه را برای مقاصد خویش هموار میکنند. شوینیسم کار را به مابراجوئی تجاوزکارانه و در بند کشیدن

ملل دیگر میکشاند، حق حاکمیت و آزادی سایر ملل را نقض میکند، به ستم ملی میدان میدهد، آنرا توجیه میکند، نفرت و کینه‌ی ملی را بجای دوستی و همکاری و آزادی خلقها و حق حاکمیت همه‌ی ملل میشاند.

هیئتهای حاکمه‌ی ارتجاعی بکرات از این سیاست و روش علیه منافع واقعی و اساسی همه‌ی خلقها و منجمله ملت خودی استفاده کرده‌اند. فاشیستها با این سیاست فاجعه‌ی بزرگی ایجاد کردند و آنرا دستاویز تسلط جابرانه بر سایر ملل قرار دادند. هم اکنون نیز امپریالیستها باتوسل باین شیوه بین ملل نفاق و دشمنی ایجاد میکنند، یکی را بجان دیگری میاندازند و از آب گل‌آلود بنفع خود ماهی میگیرند.

منافع اساسی، هدفها و آرمانهای همه‌ی خلقها مشترك و همگون. زحمتکششان هیچگونه دشمنی باهم ندارند. اعتلاء و ترقی یکی، ضعف و انحطاط و سرشکستی دیگری را ایجاد نمیکند. دشمن همه امپریالیسم و ارتجاع است. شوینیستها با پنهان کردن این واقعیت اساسی به امپریالیسم و ارتجاع خدمت میکنند.

در نقطه‌ی مقابل شوینیسم تئوری و سیاست کسموپولیتیسیم قرار دارد که آنرا «جهان وطنی» ترجمه کرده‌اند. این تئوری بی‌علاقگی کامل و عدم توجه بمنافع میهنی، به خاق خودی، به فرهنگ ملی و به سنن و تاریخ آنرا تبلیغ میکند. این نیز يك تئوری بورژوائی ارتجاعی

است. در این زمینه اصولاً شخصیت ملی و حاکمیت ملی و ضرورت مبارزه بخاطر استقلال و سر بلندی ملی نفی میشود. طرفداران این نظریه گاه خواستار يك حکومت جهانی میشوند که البته مستقیماً بمعنای تسلط آشکار امپریالیستها بر سایر ملل و کشورهاست.

در کشورهای «جهان سوم» در ممالکی که تحت سیطره‌ی امپریالیستها و استعمارگران قرار دارند، خواست استقلال ملی بقدری ریشه دوانده که مبلغین کسموپولیتیسیم کمتر جرأت میکنند آشکارا از این تئوری دفاع کنند. آنها کمتر امکان دارند از این طریق مبارزه‌ی حقه‌ی ملی علیه امپریالیسم را خلع سلاح نمایند. در هر حال شوینیسیم و کسموپولیتیسیم هر دو، از آنجا که در عمل مبارزه‌ی ضد امپریالیستی را نفی میکنند، برای نهضت‌های ملی و آزادیبخش خطر نکند، خطر شوینیسیم ناشی از تبلیغات زهر آگین کورکورانه، بجان هم انداختن ملل و تجزیه‌ی نیروها و در نتیجه بهره‌برداری امپریالیسم و ارتجاع است. خطر کسموپولیتیسیم ناشی از خلع سلاح مستقیم خلقها در مقابل امپریالیسم و نفی ارزشهای ملی است.

کمونیستها در مبارزه با این سیاستها و تئوریهای زهر آگین و سخیف، از آرمانهای والای میهنی و ملی و طبقاتی و انسانی خود دفاع کرده پرچم میهن پرستی و انترناسیونالیسم پر لتری یا همبستگی بین المللی زحمتکشسان را در راه هدف مشترك در اهتزار نگاه میدارند.

میهن پرستی پرچم مادر مبارزه علیه شوینسم و کسموپولیتسم است. کمونیستها همواره با قهرمانیهای خود نمونه‌های الهام بخش میهن پرستی را بجوامع خود در همه‌ی کشورها عرضه داشته‌اند. میهن پرستی یعنی عشق و علاقه به میهن و به خلق. طبقات استثمارگر همیشه نشان داده‌اند که در مقابل منافع تنگ نظرانه‌ی طبقاتی خویش با آسانی منافع ملی را قربانی میکنند، درحالیکه توده‌های مردم زحمتکش همواره پرچمدار میهن پرستی واقعی تا آخرین مرز ایثار بوده و هستند. میهن پرستی یعنی مبارزه بخاطر استقلال اقتصادی و سیاسی کشور، علیه هر نوع بردگی و بهره‌کشی از آن، یعنی پیکار بخاطر سربلندی ملی و تکامل ارزش‌های مادی و معنوی میهن، بخاطر فرهنگ و سنن متمدنی، یعنی نبرد برای بهروزی و سعادت توده‌های مردمی که در این خاک زیست میکنند.

در زمان ماکه امپریالیسم از کلیه‌ی وسائل فنی و علمی و شیوه‌های تبلیغاتی و نفوذ فرهنگی و رواج فساد و انحطاط و غیره استفاده میکند، ستمگری بريك ملت و استثمار آن ممکن است چنان شکل و دامنه‌ای بخود بگیرد که شخصیت ملت را بدرجات و اشکال مختلف از آن سلب نماید. این يك خطر جدی علیه موجودیت ملی است. تنها مبارزه برای آزادی و استقلال ملی میتواند این کوشش شیطانی برای سلب شخصیت ملی را محدود کرده و سپس این شخصیت را احیاء نماید. از جانب دیگر ملتی که در راه آزادی و استقلال یعنی

علیه ستمگری و استثمار و بالتیجه علیه سلب شخصیت خویش نبرد میکند میتواند و باید باملل دیگری که آزاد شده‌اند و یا در راه آزادی و استقلال خود مبارزه میکنند مناسبات برادرانه و دوستانه داشته باشد؛ و این همان مسئله‌ی دوستی و همکاری انترناسیونالیستی میان ملل و زحمتکشان است .

(۷۲،۶۸،۵۱،۱۷،۱)

۶۹- صهیونیسم (Scionisme)

يك جریان ناسیونالیستی متعصب متعلق به بورژوازی یهود است که در اواخر قرن گذشته در اروپا بوجود آمد و اکنون به ایدئولوژی رسمی دولت تجاوزگرا اسرائیل بدل شده است. این نام مشتق از صهیون - محلی در نزدیکی شهر اورشلیم - است که برای یهودیان نیز دارای تقدس میباشد . در سال ۱۸۹۷ جمعیتی به نام سازمان جهانی صهیونیسم بوجود آمد که هدف خود را انتقال تمام یهودیان جهان به فلسطین اعلام کرد. این سازمان اکنون دارای قدرت مالی برابر با دارائی بزرگترین شرکتهای انحصاری جهان است، سهامدار شرکتهای متعدد اسرائیلی و صاحب زمینها و مؤسسات کشاورزی و واحدهای تولیدی و توزیعی عدیده است، مرکز آن در ایالات متحده‌ی امریکا است و فعالیتهای جمعیتهای

صهیونیست را در بیش از ۶۰ کشور جهان کنترل میکند. جمعیت‌های متعدد، کلوبها، کمیته‌ها و اتحادیه‌های فراوانی وابسته بدانند. باید گفت که صهیونیستها در آغاز بخاطر منافع و ساخت و پاخت‌های امپریالیستی حاضر بودند «کانون یهود» را در امریکای لاین یا در کنیا یا در اوگاندا یا در اروپای شرقی بوجود آورند.

بورژوازی یهود با تحریک احساسات ناسیونالیستی و تعصب‌های ملی سالیان دراز است که زیر پرچم صهیونیسم با نیروهای مترقی بمبارزه برخاسته و این جریانرا به حربه‌ای در خدمت محافل ارتجاعی و امپریالیستی بدل کرده است. شالوده‌ی صهیونیسم این اندیشه است که يك ملت واحد یهود مرکب از یهودیان سراسر جهان، صرف نظر از کشوری که میهن آنهاست، وجود دارد. این اندیشه از نظر سیاسی ارتجاعی و حربه نفاق افکنی است، و از نظر علمی بی‌پایه و غیر منطقی است. صهیونیسم قوم یهود را دارای وضع استثنائی در جهان میدانند که بعنوان برگزیده‌ی خدا دارای رسالتی ویژه است. صهیونیسم در درجه‌ی اول با منافع پرتاریای یهود مغایر است. صهیونیسم سالیان متمادی کوشش اصلی خود را متوجه ایجاد نفاق و تضاد بین یهودیان هر کشور و خلقی که در میان آنها میزیستند کرده و در تحریک دشمنی و کهنه بین یهودیان و سایر خلقها میکوشد. از این نظر بین صهیونیسم و آنتی سمیتیسم که نقطه‌ی مقابل اولیست تفاوتی نیست. هر دو - صهیونیسم و آنتی سمیتیسم (ضد

یهود) - جریانی ارتجاعی، نژادپرستانه، ناسیونالیستی کور و دشمن
اتحاد زحمتکشان است و مارکسیسم با تمام قدرت هر دو را رد
میکند.

صهیونیسم اینک دیگر تنها یک ایدئولوژی نیست، بلکه سیستم
ارتباطات پرشاخه و مؤسسات بیشماری نیز هست و مجموعه‌ی
نظریات، سازمان‌ها، سیاست‌ها و روش‌های سیاسی و اقتصادی
بورژوازی بزرگ یهود را که با محافل انحصاری ایالات متحده‌ی
امریکا و سایر کشورهای امپریالیستی جوش خورده‌اند تشکیل
میدهد. محتوی اساسی صهیونیسم، شوینیسم جنگ‌طلبانه و ضد
کمونیسم است.

صهیونیسم میکوشد در کشورهای مختلف جهان، کارگران و
زحمتکشان یهود را در محیط کار و زندگی و فعالیت خود از بقیه‌ی
کارگران و زحمتکشان جدا کند و مانع شرکت آنها در نهضت
کارگری و دمکراتیک گردد. صهیونیسم با اشاعه‌ی نظریه‌ی غلط
«وحدت منافع ملی یهودیان» میخواهد تضاد بین کارگرو سرمایه‌دار
را بین استثمارکننده و استثمارشونده‌ی یهود را مخفی کند و در
حقیقت منافع حیاتی زحمتکشان یهود را در پیشگاه منافع بورژوازی
بزرگ و ثروتمند یهود قربانی کند. امپریالیسم جهانی از صهیونیسم
در توطئه‌های ضد ملی، ضد جنبش آزادیبخش و ضد سوسیالیسم
بهره‌ی فراوان برمیگیرد و با فریب و اغوای توده‌های یهود نقشه‌های

شیطانی و ضد خلقی خود را عملی میکنند.

نقطه‌ی مقابل صهیونیسم آنتی سمیتیسم (آنتی یعنی ضد، سمیت یعنی سامی - نژادیکه یهودیان نیز بآن متعلقند) - روش خصمانه نسبت به یهودیان بطور اعم است که هرگونه ملاحظات طبقاتی و اجتماعی را نادیده می‌انگارد. آنتی سمیتیسم در همه جا به عنوان سلاحی برای نفاق افکنی و انحراف توجه زحمتکشان از مسائل واقعی اجتماعی و سیاسی بکاررفته، چه بسا بصورت‌های غیر انسانی و کشتارهای جمعی و نفی بلد و آواره ساختن‌ها تجلی کرده است و یابصورت تبعیض‌های گوناگون، حق کشیها، سختگیریهای مستقیم و غیر مستقیم درآمده است. آنتی سمیتیسم مانند صهیونیسم تنها بسود طبقات استثمارگرونیروهای ارتجاعی است که از این راه بمبارزه‌ی طبقاتی و اتحاد زحمتکشان خلل وارد می‌سازند.

۷۰- طبقه

تعریف جامع و همه جانبه‌ی طبقه‌ی اجتماعی را ولادیمیر ایلچ لنین بدست داده است. لنین میگوید:

« طبقات به گروه‌های بزرگی از افراد اطلاق می‌گردد که بر حسب جای خود در سیستم تولید اجتماعی دوران تاریخی معین، بر حسب مناسبات خود با وسائل تولید (که اغلب

در قوانین تثبیت و تسجیل شده است)، بر حسب نقش خود در سازمان اجتماعی کار و بنابراین بر حسب طرق دریافت و میزان آن سهمی از ثروت اجتماعی که در اختیار دارند، از یکدیگر متمایزند. طبقات آنچنان گروههایی از افراد هستند که گروهی از آنها میتواند بعلت تمایزی که میان جای آنها در شیوهی معین اقتصاد اجتماعی وجود دارد، کارگروه دیگر را بتصاحب خود در آورند.»

بنابراین تعریف، تمایز طبقات بطور کلی بر حسب جا و مقام آنها در تولید اجتماعی مشخص میشود. چگونگی رابطه‌ی طبقات با وسائل تولید مهمترین عامل تعیین کننده‌ی جای این طبقات در تولید اجتماعی است. مالک و وسائل تولید و زحمتکشان فاقد وسائل تولید، هر یک مقام و جای متفاوت در تولید اجتماعی دارند. یکی حاکم و دیگری محکوم، یکی بهره‌کش است، دیگری بهره‌ده. طبقات مختلف بر حسب چگونگی و میزان دریافت سهم خود از تولید اجتماعی نیز از هم متمایز هستند. مثلاً در شرائط سرمایه‌داری، سرمایه‌داران بشکل سود؛ بهره‌ و کارگران بشکل دستمزد سهم خود را از تولید اجتماعی بدست می‌آورند، و میزان در آمد آنان نیز کاملاً متفاوتست. به این ترتیب کاملاً روشن است که مارکسیسم - لنینیسم طبقات اجتماعی و اساس تقسیم جوامع ب طبقات را در محیط تولید مادی می‌یابد و پایه‌ی عینی این تقسیم را

نشان میدهد .

همانطور که تاریخ نشان میدهد طبقات همیشه از آغاز پیدایش انسان وجود نداشته‌اند.

جامعه‌ی اشتراکی یا کمون اولیه جامعه‌ای بدون طبقات بود، رابطه‌ی همه‌ی افراد بشری با وسائل بسیار ابتدائی تولید یکسان بود. سطح تولید چنان پائین بود که فقط حداقل نعم مادی را تأمین میکرد و امکانی برای تراکم ارزشهای مادی و پیدایش مالکیت خصوصی و گروه‌بندی اجتماع از نظر رابطه با وسائل تولید وجود نداشت .

با رشد نیروهای تولیدی و بازده کار، با تولید بیش از مصرف و امکان انباشت ثروت، با تقسیم کار اجتماعی و پیدایش مالکیت خصوصی و زوال مالکیت اشتراکی، نابرابری اقتصادی مردمان افزایش یافت. برخی که بویژه از سران قبایل بودند ثروتمند و صاحب وسائل تولید شدند، عده‌ای دیگر از آن محروم مانده، مجبور شدند برای صاحبان وسائل تولید کار کنند. این قشر بندی طبقاتی و تکامل آن منجر به پیدایش جامعه‌ی بردگی شد.

هریک از فرماسیونهای اجتماعی منقسم بطبقات دارای ساخت طبقاتی ویژه‌ی خویش است. در جامعه‌ی بردگی طبقات اصلی عبارت بودند از بردگان و برده‌داران، در جامعه‌ی فئودالی اربابان و رعایا، در جامعه‌ی سرمایه‌داری پرلتاریا و بورژوازی . در هر یک از این

دورانها علاوه بر طبقات اساسی نامبرده طبقات غیر عمده‌ی دیگر نیز وجود دارند. اینها با طبقات جدید در حال زایش و تکامل اند و با طبقات در حال زوال دستخوش قشر بندی و تجزیه. در این میان طبقه‌ی کارگزارای نقشی ویژه و رسالت تاریخی خاصی است، زیرا که این طبقه با مبارزه‌ی خود ضمن اتحاد با دهقانان زحمتکش علیه سرمایه‌داری و برای استقرار سوسیالیسم و کمونیسم اصل استثمار را ملغی میکند و جامعه‌ی بدون طبقات را ایجاد مینماید.

بنابر این طبقه یک مقوله‌ی اجتماعی تاریخی است، در آغاز در دوران کمون اولیه وجود نداشته و در دوران کمونیسم نیز از بین خواهد رفت.

در دورانهای اجتماعی منقسم ب طبقات، طبقات استثمار شونده همه‌ی ثروتهای اجتماعی را تولید میکنند، ولی طبقات بهره‌کش سهم مهمی از آنها را، از آنجا که صاحب وسائل تولید هستند، بخود اختصاص می‌دهند. تناقضات و تضادهای طبقاتی از همین جا ناشی می‌شود.

مبارزه‌ی طبقاتی که برشالوده‌ی عینی وجود طبقات بهره‌کش و بهره‌ده و منافع متضاد آنها جریان دارد یک امر ذهنی وابسته به اراده و میل افراد نیست.

با در نظر گرفتن مفهوم علمی طبقه و تعریفی که از آن نمودیم استفاده از اصطلاحاتی نظیر طبقه روشنفکر، طبقه‌ی کارمندان،

طبقه‌ی زنان، طبقه‌ی فخر و نظایر اینها که درجراید بآن برخورد می‌کنیم صحیح نیست، زیرا هر يك از این دستجات و گروهها قشر یا صنف یا گروه صنفی یا جنسی معینی را نشان می‌دهند و مخلوط کردن آنها با طبقه، که دارای مفهوم دقیق علمی است، نه تنها اشتباه است بلکه در عمل کار را به نفعی تضادهای طبقاتی و مبارزه‌ی طبقاتی می‌کشاند. واضح است که بسیاری از این گروهها واقشار، که از نظر صنفی و سنی و جنسی و غیره می‌توانند منافع مشترکی داشته باشند، شامل افراد وابسته بطبقات کاملاً مشخص و متضاد اجتماعی هستند. مثلاً منافع زنان یا جوانان کارگر و زحمتکش درست در نقطه‌ی مقابل زنان و یا جوانان وابسته بطبقات و قشرهای ثروتمند قرار دارد.

(۹۲،۷۳،۳۳،۲۹)

۷۱- عینی و ذهنی (Objectif, Subjectif)

عینی (ابژکتیف) یعنی آنچه که در خارج از شعور و آگاهی و حواس انسانی و بطور مستقل وجود دارد. بعبارت دیگر آنچه که وجودش بستگی به ذهن و شعور انسان و شناسائی او نداشته باشد.

ذهنی (سوبژکتیف) یعنی آنچه در ذهن و شعور انسانی وجود

دارد و طبق نظریه ماتریالیستی انعکاسی از جهان عینی است. در مباحث مختلف اجتماعی و فلسفی این واژه‌ها به معانی مختلف بکار می‌روند. ما برای توضیح چند مثال می‌آوریم: مثلا می‌گویند قضاوت عینی باید کرد، یا قضاوت ذهنی درست نیست.

مقصود از این عبارات چیست؟ قضاوت عینی یعنی شالوده‌ی استدلال و ارزیابی خود را بر پیشداوریها، تمایلات و محتویات ذهنی خود قرار ندهیم، بلکه در این ارزیابی فاکت‌های مربوطه، عین واقعیت را ملاک و محک قرار دهیم. ببینیم فی الواقع در جهان مادی مستقل از خواست و تمایل و محتویات ذهنی ما چه می‌گذرد. هر قدر این واقعیت مستقل از آگاهی، بیشتر و همه‌جانبه‌تر پایه و شالوده‌ی ارزیابی و برخورد و استدلال ما قرار گیرد قضاوت ما عینی‌تر و البته صحیح‌تر خواهد بود.

يك مورد دیگر که در آن از واژه‌های عینی و ذهنی زیاد استفاده میشود مربوط بقوانین تکامل طبیعت و اجتماع است. در این مورد وقتی می‌گوئیم فلان قانون عینی است مقصود آنست که صرف نظر از خواست و اندیشه‌ی ما، مستقل از آگاهی و شعور ما این یا آن پدیده و پروسه، بطور عینی طبق قانون مزبور انجام می‌گیرد. مثلا در زمینه طبیعت روشن است که قانون جذب اجسام و در نتیجه سقوط اشیاء بروی زمین یا قانون تبدیل مایع به‌گاز در درجه‌ی حرارت و فشار

معین قوانین عینی هستند، یعنی ما بخواهیم یا نخواهیم مستقل از شعور و ذهن ما چنین قوانینی جاری هستند و بر پروسه‌ی طبیعی حاکم‌اند. در مورد اجتماع هم وقتی از قانون عینی صحبت میکنیم مقصود آنچنان جریانانی در تکامل جامعه‌ی بشریست که در دوران خاص مستقل از اندیشه و خواست و تمایل انسانی صورت میگیرد. مثلاً جریان تبدیل جامعه‌ی فئودالی به جامعه‌ی سرمایه‌داری در شرایط معین دارای قانونمندی عینی است و بنابراین داخلی تکامل جامعه چنین تحولی در جامعه‌ی بشری غیر قابل اجتناب و عینی است. یا استثمارکارگر در جامعه‌ی سرمایه‌داری، که بر طبق قانون اضافه ارزش صورت میگیرد، زائیده‌ی ماهیت و اساس جامعه و طرز تولید و مناسبات سرمایه‌داریست و تا هنگامی که این جامعه برقرار است این قانون عینی عمل می‌کند و کارگر زحمتکش از طرف سرمایه‌دار ثروتمند استثمار میشود.

همانطور که در مورد قوانین طبیعی انسان با شناخت قوانین می‌تواند آنرا مورد استفاده قرار دهد و از آن بسود خود بهره‌برداری کند، در مورد قوانین اجتماعی نیز با شناخت قوانین عینی تکامل جامعه می‌توان بر آنها مسلط شد و از آنها برای تسریع در پیشرفت اجتماع و تحولات انقلابی استفاده نمود. بنابراین عینی‌وذهنی در رابطه‌ی دیالکتیکی بین خود هستند و توجه به عینیت بهیچوجه بهانه‌ای برای غیرفعال ماندن انسان در برخورد با آن نیست. بعبارت دیگر

درک عینی بودن تکامل تاریخی یعنی آنچه که «جبر تاریخ» نام گرفته هرگز نباید دلیل دست روی دست گذاشتن و منتظر جریان خودبخودی حوادث ماندن باشد. برعکس انسان فعال، با شعور و آگاهی خود نه تنها واقعیت موجود را می شناسد و به ماهیت قوانین تکامل آن پی میبرد بلکه این شناسائی را وسیله‌ی تغییر و تکامل قرار میدهد و خلاقانه بر جریان تحول تأثیر می گذارد.

در هر عمل معرفتی یا شناخت دوطرف وجود دارد: اول عامل معرفت یا بنده اعم از آنکه فرد یا جمع باشد و آنرا در اصطلاح فلسفی سوژکت یا ذهن می نامند و دوم آن چیزیکه بدان معرفت می یابیم و مضمون شناخت است و آن را ابژکت یا عین یا مضمون معرفت امریست خارج از ذهن ما، مستقل از ما. حال اگر شعور و ذهن بعلمی از علل، خواه در نتیجه‌ی خواستها و شورهای انفرادی، خواه در نتیجه‌ی عامیگری و برخورد سطحی و یکجانبه، خواه در نتیجه‌ی جمود در یک رشته احکام آیه میابند و یا تبعیت کورکورانه از ذهنیات دیگران و غیره نخواهد موضوع عینی معرفت را دقیقاً مورد مطالعه و تجربه قرار دهد و بخواهد خواص و قوانین و تضادهای این عین را رأساً از ذهن خود بیرون کشد و منظره‌ی ناقص و غلط و مسخ شده خود را جانشین واقعیت عینی کند و پروای آن راهم نداشته باشد که تاچه اندازه این ساخته‌های ذهن وی با واقعیت عینی خارج منطبق است این شیوه‌ی تفکر را

سوژکتیویسم یا اصالت ذهن می‌نامیم. پس سوژکتیویسم با سبک ذهنی تفکر و عمل بمفهوم آنست که ساخته‌ی ذهن، جانشین واقعیت عینی گردد و ذهن مستقل از عین عمل کند اعم از اینکه اینکار آگاهانه یا ناآگاهانه، از روی نیت خوب یا بد انجام گیرد. از این توضیحات ماهیت ایدآلیستی این نظریه آشکار می‌شود.

شرایط داشتن برخوردار عینی چنین است:

اول - جمع‌آوری دقیق فاکتها و اطلاعات دربارهی

موضوع بررسی بنحوی هرچه جامع‌تر و دقیق‌تر.

دوم - بررسی دقیق این فاکتها و اطلاعات با انطباق قوانین

عام مارکسیستی - لنینیستی.

سوم - استنتاج از تحلیل و تعیین خط مشی عملی مبتنی بر

این استنتاج و سنجش این خط مشی در عمل.

۷۲ - فاشیسم (Fascisme)

معنای علمی این واژه عبارتست از نظام دیکتاتوری متکی به اعمال زور و ترور آشکار که توسط ارتجاعی‌ترین و متجاوزترین محافل امپریالیستی مستقر می‌شود. فاشیسم از طرف سرمایه‌ی انحصاری پشتیبانی می‌شود و هدف آن حفظ نظام سرمایه‌داریست، در هنگامی که حکومت بشیوه‌های متعارفی امکان‌پذیر نباشد.

حکومت فاشیستی کلیه حقوق و آزادیهای دمکراتیک را در کشور ازین میبرد و سیاست خود را معمولا در لفافه ای از تئوریهها و تبلیغات مبتنی بر تعصب ملی و نژادی می پوشاند.

فاشیسم زائیده بحران عمومی سرمایه داریست. فاشیسم در مرحله ای از مبارزه ی شدید طبقاتی میان پرلتراریا و بورژوازی پدید می گردد که بورژوازی دیگر قادر نیست سلطه ی خود را از طریق پارلمانی حفظ کند و لذا به استبداد و ترور، سرکوب خونین جنبش کارگری و هر جنبش دمکراتیک دیگر و نیز به عوامفریبی های گزافه - گویانه متوسل می شود. فاشیسم سیاست داخلی خود را به ممنوع کردن احزاب کمونیست، سندیکاها و سایر سازمان های مترقی، الغاء آزادیهای دمکراتیک و نظامی کردن دستگاه دولتی و همه ی حیات اجتماعی کشور مبتنی می سازد. فاشیسم برای اجرای این مقاصد از دستجات ضربتی، قاتلین و عناصر وازده و اوباش نظیر اس اس ها در آلمان هیتلری و پیراهن سیاهان در ایتالیای موسولینی استفاده می کند.

نژادپرستی و شونینسم و تئوریه های نظیر آن حربه های اساسی ایدئولوژیک فاشیسم را تشکیل می دهند.

از نظر تاریخی فاشیسم نخست در ایتالیا در سال ۱۹۱۹ بوجود آمد و سه سال بعد توانست حکومت را در این کشور غصب کند. حزب فاشیستی آلمان در سال ۱۹۲۰ ایجاد شد و نام عوامفریبانه ی

ناسیونال سوسیالیست بر خود نهاد. این حزب در سال ۱۹۳۳ بکمک انحصارهای بزرگ آلمانی و خارجی حکومت را بدست گرفت و دیکتاتوری خونین هیتلری را مستقر کرد.

تجزیه‌ی جنبش کارگری آلمان در آن هنگام و روش اپورتونیستی سوسیال دمکراتهای راست به فلج کردن نیروی عظیم طبقه‌ی کارگر آلمان و بالاخره به پیروزی فاشیسم کمک کرد. در آلمان هیتلری که مظهر فاشیسم و نمونه‌ی روشن آن بشمار می‌رود، حزب کمونیست، سندیکاها و سایر سازمان‌های دمکراتیک یکی پس از دیگری سرکوب شدند. استبداد سیاهی حکمفرما شد. نخبه‌ی دانشمندان و روشنفکران و ادبای آلمانی بر اثر «دیکتاتوری و سیاست ضد یهود فاشیستها مجبور به جلای وطن شدند. فاشیستها با استفاده از تئوریهای «فضای حیاتی» و «ژئوپلیتیک» و با اقدامات عملی انحصارهای بزرگ جنگ جدیدی را برای تقسیم مجدد جهان و اشغال سرزمینهای دیگر کشورها تدارک دیدند. این سیاست منجر به جنگ دوم جهانی شد که بالاخره با درهم شکستن کامل نظامی، اقتصادی و سیاسی ارتجاع فاشیستی و با پیروزی اتحاد شوروی و ائتلاف ضد هیتلری فاشیستی پایان یافت.

پس از این شکست نیز عناصر فاشیست بار دیگر در کشورهای امپریالیستی عرصه‌ی جدیدی برای فعالیت یافتند، محافل امپریالیستی مرتجع و تجاوزکار همچنان حامی اصلی آنها هستند و

مخارج آنان را تأمین میکنند. در آلمان غربی حزب فاشیستی جدیدی با مقاصد تلافی جویانه و تجاوزکارانه بنام ناسیونال دمکرات و با همان روشها تشکیل شده که از آزادی عمل برخوردار است و در محافل حاکمهی بن و حتی ارتش آن کشور حامیان متعدد دارد. در انگلستان نیز دستجات فاشیستی عمل میکنند و در ایالات متحدهی آمریکا چندین گروه فاشیستی با همان شیوهها مشغول فعالیت هستند. در فرانسه سازمانی نظیر ارتش سری و تشکیلات سیاسی آن برهبری رجال مرتجع سیاسی سرشناس، و یا سازمان موسوم به «ثوکسیدان» یعنی غرب و درایتالیا چند سازمان فاشیستی نظیر دار و دسته ای که بخود نام جنبش سوسیالیستی ایتالیا داده است و غیره فعالیت میکنند. رژیم سرمایه داری از کلیه ای این دستجات برای سرکوب جنبشهای کارگری و اعتصابات توده ای، خرابکاران و کشتار استفاده میکند.

همچنانکه گفتیم فاشیسم محصول امپریالیسم و حربهی انحصارهاست. در عین حال فاشیسم با توجه بشیوهی خاص دیکتاتوری و ترور آمیخته با عوامفریبیهای آن به نظامهای اسبنداد دیگری هم که تمام مخالفان و آزادیخواهان و احزاب سیاسی را وحشیانه سرکوب میکنند و کلیه ای آزادیهای سیاسی را از بین میبرند اطلاق میگردد، نظیر رژیمهای مسلط در یونان، پرتغال، اسپانیا. دارو دسته پان ایرانیستهای ایران نیز بهمین جهت از

طرف مردم فاشیستهای وطنی لقب گرفته اند. آنها فقط به پیراهنهای خاکستری و بازوبندهای نظیر صلیب شکسته و سلامهائی نظیر بلند کردن دست بشیوهی هیتلری بسنده نمیکنند، گروههای ضربتی آنها مشغول جاسوسی و پرونده سازی هستند و در خدمت رژیم ضد دمکراتیک به سرکوب آزادیخواهان میپردازند. بان ایرانیست‌ها تئوریهای برتری نژادی را در لفافه «نیاخاک» و «نظم آسمانی شاهنشاهی ایران زمین» تبلیغ میکنند، بذر نفاق و کین بین خلقهای ایران میافکنند، نقشه‌های کشورگشائی طرح میکنند و نیروی ذخیره‌ی استبداد و استعمار نو بشمار میروند.

نازیسم - دارای همان معنای فاشیسم است. این کلمه از حروف اول اسم حزب فاشیستی هیتلر که «حزب کارگری ملی سوسیالیستی» خوانده میشد، و البته نه کارگری بود نه ملی و نه سوسیالیستی، ترکیب یافته است.

(۹۷،۶۸،۶۵،۵۱،۱۲)

۷۳- فرم‌اسیون اجتماعی - اقتصادی

فرم‌اسیون یا صورت‌بندی اجتماعی - اقتصادی عبارتست از نظام اقتصادی معین تاریخی و روبنای متناسب با آن. در تاریخ بشری پنج صورت‌بندی اجتماعی - اقتصادی دیده

میشود که عبارتند از جامعه‌ی اشتراکی اولیه (کمون اولیه)، برده داری، فئودالیسم، سرمایه‌داری و کمونیسم.

هر يك از صورت‌بندیهای اجتماعی - اقتصادی دارای قوانین خاص پیدایش و تکامل خود است. در عین حال قوانین عامی نیز وجود دارند که در تمام صورت‌بندیهای اجتماعی - اقتصادی جاری هستند. گذار از يك صورت‌بندی به صورت‌بندی دیگر نتیجه‌ی تضاد و اتفاق نبوده، بلکه بر حسب قانونمندی معینی انجام می‌گیرد. بدین نحو که در درون جامعه تضادهای معینی بوجود می‌آید که موجبات بر افتادن نظام اجتماعی کهنه و پیدایش نظامی اجتماعی مترقی و نوین را فراهم می‌آورد. قانون عینی تطابق مناسبات تولیدی با خصلت نیروهای مولده قانون عامی است که گذار از يك صورت‌بندی به صورت‌بندی دیگر تحت‌تأثیر آن انجام می‌گیرد. در مرحله‌ی معین از رشد نیروهای مولده، مناسبات تولیدی جامعه هماهنگی خود را با نیروهای مولده از دست داده و با آن وارد تضاد می‌گردد و بر افتادن نظام کهنه و ایجاد نظام نوین مبتنی بر مناسبات تولید جدید را ضرور می‌گرداند. در جوامع طبقاتی گذار از يك صورت‌بندی به صورت‌بندی دیگر در نتیجه‌ی مبارزه میان طبقات متخاصم انجام می‌گیرد. در نتیجه‌ی مبارزه‌ی انقلابی طبقات پیشرو به حاکمیت

طبقات میرنده پایان داده میشود .

(۹۶،۹۲،۸۱،۸۰،۷۶،۶۲،۵۸،۲۷)

۷۲- فارمر (Famer)

يك واژه‌ی انگلیسی است بمعنای صاحب فارم یا صاحب مزرعه . فارمر عبارتست از مالك یا اجاره دار قطعه‌ی زمینی که دارای اقتصاد مبتنی بر تولید کالائی سرمایه‌داریست . گاهی اوقات فارمرها دارای اقتصاد کالائی ساده نیز هستند . این شکل بخصوص در ایالات متحده‌ی امریکا و همچنین انگلستان تکامل یافته‌است در امریکا وفور زمینهای وسیع و قلت مهاجران خواستار کار کشاورزی موجب رشد سریع این شکل از اقتصاد سرمایه‌داری در کشاورزی شد .

ولی در طول تکامل سرمایه‌داری ، در کشاورزی نیز جریان تمرکز مالکیت ارضی و تمرکز تولید پدید آمد و تقویت یافت . عده‌ی زیادی از فارمهای خانه خراب و از زمین خود رانده شدند و به جای آنها فارمرها بزرگ با بنیه‌ی مالی قوی بوجود آمدند . هم اکنون نیز در ایالات متحده جریان خانه خرابی فارمهای کوچک و تا حدی متوسط که بصوف کارگران و یا بیکاران مسی پیوندند دیده میشود . زمینداران بزرگ و نیرومند سرمایه‌داری فارمهای بسیار وسیعی را اداره میکنند که قسمت اعظم زمینها و تولید

کشاورزی را دردست دارند. در برخی کشورهای دیگر نیز بر اثر اصلاحات ارضی چنین قشری پدید می‌گردد و عده‌ای از دهقانان که زمین داشته یا اجاره می‌کرده یا صاحب نسق بوده‌اند زمینهای خود را از دست میدهند و بجای آنها؛ سرمایه‌داران بزرگ کشاورزی بوجود می‌آیند.

۲۵- فرهنگ (Culture)

فرهنگ عبارتست از مجموعه‌ی ارزشهای مادی و معنوی جامعه‌ی بشری که در جریان فعالیت اجتماعی - تاریخی آن ایجاد شده است. فرهنگ فعالیت خلاق انسانها را برای بوجود آوردن این ارزشها و نحوه‌ی کسب و انتقال آنها را نیز در بر می‌گیرد. فرهنگ دارای دو جانب بهم پیوسته است: فرهنگ مادی و فرهنگ معنوی.

فرهنگ مادی عبارتست از مجموعه‌ی وسایل تولیدی، تکنیک، تجربه‌ی تولید و سایر ارزشهای مادی که يك جامعه در هر مرحله تکامل تاریخی خود در اختیار دارد.

فرهنگ معنوی مجموعه‌ی دستاوردهای جامعه‌را در همه‌ی زمینه‌های علم و هنر و اخلاق و فلسفه تشکیل میدهد.

فرهنگ يك پدیده‌ی تاریخی است وابسته به فرماسیون

اجتماعی - اقتصادی. برخلاف ثنوریهای ایدآلیستی که فرهنگ معنوی را از بنیاد مادی آن جدا کرده و آنرا یک محصول روانی برگزیدگان می‌شمارد، مارکسیسم-لنینیسم جریان تولید نعم مادی را پایه و سرچشمه‌ی رشد فرهنگ معنوی میدانند و از همینجانب نتیجه می‌گیرند که فرهنگ مستقیم یا غیرمستقیم ثمره‌ی کار و فعالیت توده‌های مردم زحمتکش است. با وجود وابستگی فرهنگ معنوی به شالوده‌ی مادی خود بمحض تعویض این شالوده، فرهنگ معنوی خود بخود تغییر نمی‌پذیرد زیرا که دارای استقلال نسبی و قوانین خاص خود است.

در جوامع منقسم بطبقات، فرهنگ دارای خصصت طبقاتی است، هم از نظر محتوی ایده‌ای آن و هم از نظر استفاده‌ی عملی از آن. طبقه‌ی مترقی حامل و بیانگر فرهنگ پیشرو و مترقی است. همزمان با پیدایش و تشکیل ملتها فرهنگ در شکل ملی خود تظاهر میکند. در جامعه‌ی سرمایه‌داری در داخل هر فرهنگ ملی دو نوع فرهنگ معنوی یافت میشود. فرهنگ بورژوازی منعکس‌کننده و مدافع منافع طبقات استثمارگر است و اندیشه‌ی جاودانی بودن نظام سرمایه‌داری را رواج میدهد. در جامعه‌ی سرمایه‌داری عناصری کم یا بیش رشد یافته از فرهنگ سوسیالیستی و دمکراتیک نیز ایجاد میشود که بیانگر منافع توده‌های زحمتکش است. حامل فرهنگ معنوی مترقی، پرلتاریا یعنی انقلابی‌ترین طبقه‌ی جامعه است و یکی

از وظایف او ایجاد فرهنگ نوین سوسیالیستی است. بهمین جهت نباید «فرهنگ در جامعه‌ی سرمایه‌داری» را با «فرهنگ بورژوازی» اشتباه کرد.

فرهنگ نوین سوسیالیستی با تکیه به تئوریهای مارکسیسم-لنینیسم و شناسائی قوانین تکامل اجتماع از بهترین عناصر و پیرامون-ترین ارزشهای فرهنگ انسانی در طول تاریخ بهره‌مند میگردد. فرهنگ سوسیالیستی نفی مکانیکی و سطحی فرهنگ مرفعی و با ارزش گذشته نیست، بلکه دربرگیرنده‌ی کلیه‌ی دستاوردهای مرفعی آنست. فرهنگ نوین سوسیالیستی وسیله‌ی مؤثر تربیت کمونیستی زحمتکشانست.

در نوشته‌های لنین واژه‌ی فرهنگ (کولتور) به سه معنای مختلف بکار رفته است:

یکی به مفهوم تمدن، نحوه‌ی رفتار و کردار در يك جامعه، انعکاسی از ارزشهای يك جامعه با تمدن خاص خود در آگاهی افراد. انقلاب فرهنگی که در جامعه‌ی سوسیالیستی پس از انقلاب سیاسی و اجتماعی روی میدهد باین معنا توجه دارد.

دوم به مفهوم ایدئولوژی، بیان رابطه‌ی انسان با جهان. تقسیم هر فرهنگ بدو جزء: فرهنگ بورژوازی حاکم و ارتجاعی و عناصر فرهنگ دمکراتیک و سوسیالیستی متعلق به توده‌ی زحمتکش ناظر باین مفهوم است. انقلاب فرهنگی از این لحاظ بمعنای آنست

که فرهنگ-ایدئولوژی بورژوازی باید جای خود را به فرهنگ
سوسیالیستی بدهد.

سوم به مفهوم تعلیمات یا دانش، شناسائیهای فنی، معرفت
عمومی. در این مورد عبارات «فقدان فرهنگ» یا «بی فرهنگی»
بمعنای نقش آموزش، بیسوادی، جهل و خرافات بکار میرود.

(۷۳،۶۲،۲۳،۲۰)

۷۶- فئودالیسم (Feodalisme)

فئودالیسم آن فرماسیون اجتماعی - اقتصادی است که در
نتیجه‌ی تلاشی جامعه‌ی برده‌داری و یا مستقیماً در نتیجه‌ی تلاشی
کمون اولیه با ویژگیهای مشخص خود در هر کشور، تقریباً در کلیه‌ی
سرزمینهای جهان بوجود آمد.

پیدایش - در شکل کلاسیک خود، عوامل این دوران در
بطن جامعه‌ی برده‌داری بصورت کولون بروز نمود. کولون‌ها
عبارت بودند از بردگان آزاد شده یا زحمتکشان آزاد یعنی غیربرده
که قطعات کوچک زمین را با شرایط معینی می‌گرفتند و موظف
بودند زمین ارباب یعنی مالک بزرگ زمین را زراعت کنند و سهم
بزرگی از محصول را بصورت جنس یا نقد به مالک تسلیم کنند و
مقرری‌های دیگری بشکل بیگاری و مالیات و غیره تأدیه نمایند.
در اواخر دوران برده‌داری، کار باین شکل، عواید بیشتری برای

برده داران و خواجهگان تأمین میکرد. زارعین جدید، وابسته بزمین بودند یعنی با آن خرید و فروش میشدند ولی دیگر بنده و زرخرید بشمار نمیآمدند. این نوع جدید زحمتکشان که بزبان رومی کولون نامیده میشدند پیشینیان سرفها یا رعیت‌های قرون وسطائی هستند. بامرو زمان اختلاف بین بردگان آزاد شده، کولون‌ها، و دهقانان آزاد از بین رفت و همه بتوده‌ی وسیع و یکدست «رعیت» که در غرب سرف نامیده میشود، بدل شدند. بهمین جهت دوران فئودالیسم را سرواژ نیز نامیده‌اند.

در صورت بندی اجتماعی-اقتصادی فئودالیسم طبقات اساسی عبارتند از دهقانان رعیت (بهره‌دهان) و مالکان فئودال (بهره‌کشان). عامل انقلابی در این مرحله همواره دهقانان و پیشه‌وران بودند. در جوامع شرق باستان بنا به تحقیقاتی که تاکنون صورت گرفته ظاهراً تقسیم اساسی افراد جامعه به آزاد و بنده صورت نگرفته، بلکه تقسیم جامعه بدو گروه فقیر و غنی روی داده است. رؤسای قبایل، فرماندهان جنگی، روحانیان و پیشوایان بعلت وظایف خاص و متعدد خود نظیر حفظ امنیت، نظارت بر تقسیم نوبتی زمینها، آبیاری، نگاهداری دامها و غیره اهمیت و قدرت و ثروت یافتند و قشر بندی درونی جامعه طایفه‌ای ابتدائی بین آنان و انبوه فقیر طوایف صورت گرفت. تشکیل اتحادیه‌های قبایل و سپس پادشاهیها و ایجاد اشراف و قدرت دولتی متمرکز و بشدت

استبدادی راه تکامل این جوامع بود که در آنهارژیم برده داری تسلط کامل نیافت. بردگان اگرچه وجود داشتند ولی هرگز بصورت طبقه‌ی عمده و نیروی اساسی جامعه درنیامدند؛ بردگی بشکل عمده بصورت بردگی خانگی باقی ماند.

نیروهای تولیدی - دوران فئودالیسم يك مرحله‌ی ضروری تکامل جامعه‌ی انسانی است و پیدایش آن بموقع خود به رشد نیروهای مولده کمک کرد. رشته‌ی اساسی تولید در این دوران کشاورزی است. کار نوده‌های دهقانی وابسته بزمین که هر یک قطعه‌ی زمینی را کشت میکرد و دارای ابزار تولید متعلق بخود بود و تاحدی خویش را در پیشرفت کشاورزی ذینفع میشمرد، توانست مواعی را که در آن عصر در راه رشد نیروهای مولد وجود داشت برطرف سازد. در آغاز این دوران ادوات زراعی، خیش چوبی و آهنی، داس و بیل بود و سپس گاو آهن چرخ دار و ادوات زراعی دنداندار و بعد تدریجاً آسیای بادی یا آبی و غیره بوجود آمد. سطح تولید ترقی کرد، محصولات متنوع تر شد، دامپروری رشد یافت، پیشه‌وری بتدریج کاملاً از کشاورزی جدا شد، حرفه‌های جدید پیدا شد و بالاخره آهنگری، کشتی رانی و استفاده از نیروی آب و چرخ و غیره تأثیر مهمی در پیشرفت امور صنعتی نمود، بطوریکه دیگر تکامل آینده تولید در چارچوب تنگ مناسبات فئودالی ممکن نبود.

مناسبات تولیدی - مناسبات تولیدی جامعه‌ی فئودالی بر مالکیت ارباب بر زمین و مالکیت محدود وی بر رعیت استوار بود. رعیت دیگر بنده نبود، اختیار جان او در دست مالک نبود و مستقلاً فروخته نمیشد، اگرچه با زمینی که بفروش میرفت به مالک جدید منتقل میشد. در ممالک شرقی اکثراً دهقانان وابستگی بشکل کلاسیک بزمین نداشتند و بیشتر قروض آنها بمالک، آنان را از نظر اقتصادی وابسته می‌کرد. رعیت از محصول دارای سهمی بود که بخود او تعلق داشت.

در این دوران هم مالکیت فئودالی و هم مالکیت انفرادی دهقان و پیشه‌ور بر ادوات تولید توأمأ وجود داشت. محصول اضافی رعیت تسلیم ارباب می‌شد که آنرا بهره‌ی مالکانه یا بهره‌ی اربابی می‌نامیدند. بطور کلی به سه نوع بهره‌ی مالکانه: کار بهره یا بیگاری، بهره‌ی جنسی و بهره‌ی نقدی برمیخوریم که کمابیش در جنب یکدیگر وجود داشتند، ولی در مراحل مختلف تکامل جامعه‌ی فئودالی یکی از اشکال مزبور تفوق یافته است. شکل مسلط استثمار دهقانان در مرحله‌ی ابتدائی دوران فئودالیسم کار بهره بود، بدین معنی که دهقان روزهای معینی از هفته را مستقیماً برای ارباب و روی زمین او کار می‌کرد و بدین ترتیب به اصطلاح اقتصادی زمان کار اضافی او از نظر زمان و مکان کاملاً مشخص بود. بهره‌ی جنسی تسلیم منظم مقداری از محصول زراعی و دامی بود. بهره‌ی نقدی بمعنای پرداخت بهره‌ی

مالکانه به پول است. بهره‌ی نقدی خصوصیت دوران است که فنودالیسم در حال تلاشی است و مناسبات سرمایه‌داری کم‌کم در تولید رخنه می‌کند. علاوه بر این بهره‌ی منظم مالکانه، ارباب یک سلسله عوارض و مالیاتها و سیورسات به دهقانان تحمیل می‌کرد. واضح است که هر کشور یا گروه کشورها دارای ویژگی‌های فنودالی مخصوص بخود بودند. مثلا در ممالک باستان خاور زمین مدت‌ها مناسبات فنودالی با بقایای دورانهای پیشین در آمیخته بوده مالکیت دولتی بر زمین و مالکیت شاهان قسمت مهمی از زمینها را دربر می‌گرفت. آبیاری مصنوعی، قنوات و شبکه‌های آبیاری و تعلق آنها بدولت و اشراف و ویژگی‌های خاص را موجب می‌شد. این ویژگیها که به «شیوه‌ی تولید آسیائی» (اصطلاح مارکس) معروف شده خود مورد بحث محققان است.

قانون اساسی اقتصاد فنودالی عبارتست از تولید محصول اضافی برای تأمین نیازمندیهای دوران فنودال و استثمار رعیای وابسته بر مبنای مالکیت ارباب بر زمین و مالکیت محدود وی نسبت به رعایا، از طریق کار بهره، بهره‌ی جنسی و نقدی و انواع دیگر عوارض و مالیاتها و سیورسات. (واژه‌ی کار بهره را در فارسی میتوان به بیگاری تعبیر نمود).

در آغاز این دوران اقتصاد طبیعی تفوق کامل داشت و مقصود از اقتصاد طبیعی وابسته آنست که هر ارباب در املاک خود از عواید

وبه‌رہ‌ایکه از استثمار دهقانان بدست می‌آورد زندگی می‌کرد و تقریباً کلیه‌ی احتیاجات ضروری وی و خدمه‌اش در املاکش تهیه می‌شد و بندرت مبادلات یا خارج از این محیط مورد استفاده قرار می‌گرفت. اقتصاد دهقانی نیز بر همین پایه قرار داشت و خانوادہ‌ی دهقانی به امور پیشه‌وری نیز می‌پرداخت و عمدہ‌ی نیازمندیهای خود را شخصاً تأمین می‌نمود بعداً بتدریج با توسعه‌ی شهرها تولید پیشه‌وری و تقسیم کار و مبادلات بین شهر و ده بسط یافت و ناگزیر درهای اقتصاد طبیعی بخارج گشوده شد و بازار گسترش یافت.

مناسبات تولیدی فئودالی در مرحله‌ی معینی از تکامل دوران فئودالی به سدی در راه تکامل نیروهای مولد بدل می‌شود. با رشد تولید کالائی عوامل کم و بیش شکل گرفته‌ی فرماسیون سرمایه‌داری پدید می‌گردد. قیامها و جنگهای دهقانی اساس جامعہ‌ی فئودالی را متزلزل می‌کند و جامعہ راه رشد خود را بسوی دوران بعدی می‌گشاید.

در دوران معاصر بعلت وجود سیستم جهانی سوسیالیستی، که بعامل قاطع تکامل جامعہ‌ی بشری بدل می‌شود و همچنین وجود نهضت‌های نیرومند ملی و آزادیبخش امکان آن هست که جوامعی که در آن هنوز فئودالیسم و با بقایای آن وجود دارد، دیگر از دوران پردرد سرمایه‌داری نگذرند و مستقیماً با درپیش گرفتن راه رشد

غیر سرمایه‌داری بصورت بندی اقتصادی - اجتماعی سوسیالیسم
برسند .

(۹۶،۷۳،۵۳،۶،۵)

۷۷- کاپیتولاسیون (Capitulation)

این واژه که تانیم قرن پیش بیانگر یکی از وجوه تسلط استعمار
در میهن ما بود در سال‌های اخیر با تصویب قانون اعطای مصونیت‌های
خاص به افسران امریکائی در ایران دوباره فعلیت یافته است.
کاپیتولاسیون یا رژیم کاپیتولاسیون مبین این واقعیت است که از
برخی دول سرمایه‌داری و استعمارگرا از حقوق خاصی در کشورهای
وابسته و نیمه مستعمره برخوردارند. ایران و همچنین ترکیه که در
نیم قرن پیش مستعمره‌ی رسمی ممالک امپریالیستی نبودند مثال‌های
بارز این اعطای حقوق مستمراتی ویژه بشمار می‌رفتند. این حقوق و
امتیازات برای اتباع دول امپریالیستی طبق قراردادهای نابرابر
بکشور مربوطه تحمیل می‌شود. یکی از مهمترین مظاهر وجود
کاپیتولاسیون عبارتست از آنکه قوانین دادگستری و احکام دادگاه-
های محل شامل اتباع کشور صاحب امتیاز نمی‌شود. مثلاً در صورت
ارتکاب جرم توسط اتباع دول امپریالیستی آنها از طرف کنسولگری
دولت خود مورد تعقیب قرار می‌گرفتند نه از طرف دادگاه‌های

محلّی. مظاهر دیگر کاپیتولاسیون عبارتست از حق اتباع دول
امپریالیستی بداشتن مساکن و منازل و مناطقی که قدرت و حاکمیت
دولت محلّی بر آنها اعمال نمیشد، حق داشتن راه آهن یا پست
ویژه، معافیت از پرداخت مالیات‌ها و عوارض محلّی یا تخفیف
زیاد آن.

از نظر تاریخی کاپیتولاسیون در قرنهای دهم تا دوازدهم
میلادی پدید شد و عبارت از حقوق ویژه‌ای بود که در بیزانس
به اتباع شهرهای تکامل یافته‌ی تجارتی آنزمان در ایتالیا نظیر ژن
و پیزا و غیره داده می‌شد. در آن قرون این حقوق اعطاء شده را
دولت محلّی می‌توانست طبق منافع خود تغییر دهد و یا ملغی کند.
پس از تشکیل امپراطوری عثمانی این حقوق ویژه در مورد اتباع
شهرهای مزبور تأیید و تجدید شد. در اواسط قرن ۱۶ سلیمان دوم
امپراطور عثمانی نظیر همین حقوق را طبق قراردادی به بازرگانان
فرانسوی نیز تفویض کرد. کارل مارکس، کاپیتولاسیون را در آن
زمان بمشابه اجازه نامه‌های امپراطوری و امتیازات ویژه‌ای
توصیف می‌کند که توسط باب عالی (دربار عثمانی) به اتباع سایر
کشورهای اروپائی داده می‌شد تا بلامانع بسوداگری و پیشه‌وری
بپردازند. وجه مشخصه‌ی این قراردادها آن بود که متقابل نبودند
یعنی بطور یکجانبه این حقوق خاص داده می‌شد منتهی امکان
داشت همزمان لغو گردد.

در اواسط قرن ۱۸ کاپیتولاسیون خصلت جدیدی یافت بدینمعنی که از طرف دول قوی اروپائی به کشورهای شرق تحمیل شد و دیگر بطور یکجانبه قابل الغاء نبود .

کاپیتولاسیون در ایران در اواخر قرن ۱۸ و اوایل قرن ۱۹ اجراء شد و پس از آن در چین و ژاپن و برخی دیگر کشورهای آسیا و افریقا عملی گردید. رژیم کاپیتولاسیون به نفوذ سرمایه‌ها و بازارها در این کشورها و عقب مانده نگهداشتن آنها توسط دول اروپائی و ایالات متحده‌ی امریکا کمک فراوانی کرد. کنسولگریهای این ممالک سرمایه‌داری اختیارات اداری، پلیسی و قضائی ویژه یافتند، حق برون مرزی برای اتباع خود بدست آوردند، مالکیت آنها و خود آنها از حیطه‌ی قدرت و تصمیم دول مربوطه‌ی محلی خارج شدند .

کاپیتولاسیون با حق حاکمیت و استقلال خلقها مغایرت آشکار دارد . انگلستان و روسیه‌ی تزاری از این حقوق ویژه در ایران برخوردار بودند و رژیم کاپیتولاسیون را به مهین ما تحمیل کرده بودند . بلافاصله پس از انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر حکومت شوروی اعلام کرد که کاپیتولاسیون را یکی از اشکال یوغ استعماری می‌شمرد و آن را ملغی میکند. دولت شوروی از کلیه‌ی این حقوق استعمارگرانه و امتیازات ویژه‌ی تزاری چشم پوشید و همین عمل امکان داد که حق کاپیتولاسیون سایر کشورهای امپریالیستی نیز

ملغی گردد. در سایر نقاط گیتی نیز مبارزه‌ی مشترک نهضت‌های آزادیبخش ملی و دولت جوان شوروی بخاطر حق حاکمیت خلقها، بالاخره امپریالیستها را واداشت از رژیم کاپیتولاسیون صرفنظر کنند، اگرچه آنها همواره کوشیده و میکوشند بنحوی پنهان، و در عمل، اینگونه حقوق استعماری را برای خود حفظ کنند.

تصویب قانون مصونیت مستشاران امریکائی در ایران از آن جهت نقض استقلال و حاکمیت ملی مابود که شیوه‌هایی از همان بساط کاپیتولاسیون را اینبار در مورد نظامیان امریکائی حاکم بر ارتش ایران احیاء کرد.

۷۸- کارگر کشاورزی

یا پرولتر کشاورزی عبارتست از کارگر مزدبگیر که در کشاورزی سرمایه‌داری کار میکند. کارگران کشاورزی اغلب دهقانان بی‌زمین یا کم‌زمین‌اند که خانه‌خراب شده، برای دریافت دستمزد اجیرزمیندار می‌گردند. در نظام سرمایه‌داری انبوه دهقانان فقیر بسرعت هرگونه مالکیت و نسقی را از دست می‌دهند و قشری از آنان بکارگر کشاورزی مبدل می‌شوند. کارگران کشاورزی از لحاظ رابطه‌ی خود با مسائل تولید یعنی فقدان چنین مالکیتی، از نظر نحوه‌ی استثمار که فروش نیروی کار خود و تولید اضافه ارزش

است و از نظر نحوه‌ی دریافت سهم خود که مزد اعم از نقدی یا جنسی است جزء طبقه‌ی کارگر- پرتاریا محسوب می‌گردند؛ ولی بعلت شرایط خاص روستا، سنتهای سیاه‌ظلم و بهره‌کشی، پراکندگی و غیره تیره روزترین قشر طبقه‌ی کارگر را تشکیل می‌دهند. در مورد آنان کارفرمای سرمایه‌دار عبارت از زمیندار است که ممکن است یک سرمایه‌دار کلان با زمینهای وسیع و اراضی کم و بیش مکانیزه یا بانک‌ها و مؤسسات مختلف یا شرکتهای چند تن سرمایه‌گذار و یا کولاکها یعنی سرمایه‌داری روستا و دهقانان مرفه ساکن ده باشند.

در جامعه‌ی سوسیالیستی همزمان با الغای استثمار، واگذاری زمین به کلیه زارعین، اشتراکی کردن کشاورزی و از بین رفتن اقشار مختلف طبقه‌ی سرمایه‌دار استثمارگر، پرتاریای کشاورزی نیز وجود ندارد.

۷۹- کشورهای ثروتمند و کشورهای فقیر

چنین عبارتی و تقسیم جهان به این دو گروه ممالک در بسیاری از مقالات و جراید دیده می‌شود و در بحث‌ها بگوش می‌خورد. جالب اینجاست که تقسیم‌بندی جهان به دو گروه مزبور و سپس توضیح دیده‌های جهان معاصر بر این شالوده را گاهی هم در جراید

مرتجع می‌خوانیم و از زبان رجال دولتی کشورهای سرمایه‌داری می‌شنویم و هم در این اواخر در مقالات برخی از روشنفکران مترقی و در سخنرانی‌های بعضی از رجال که از منافع خلقها جانبداری می‌کنند. آیا این عبارت و تقسیم‌بندی مزبور درست است؟ آیا می‌تواند پایه‌ی درک پدیده‌های جهان امروز و تفسیر وقایع قرار گیرد؟

مبلغین این نظریه کلیه‌ی کشورهای جهان را از روی میزان رشد صنعتی یا سطح درآمد ملی به دو دسته تقسیم می‌کنند: یکی دسته‌ی کشورهای غنی که در آن هم ایالات متحده‌ی امریکا قرار می‌دهند و هم اتحاد شوروی را، هم کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری و هم کشورهای پیشرفته‌ی سوسیالیستی را؛ دوم بقیه‌ی کشورهای جهان که فقیر هستند. پس از این تقسیم‌بندی مبلغین مزبور می‌گویند دسته‌ی اول گروه دوم را استثمار می‌کنند و علت فقر و عقب‌ماندگی گروه دوم هم همین بهره‌کشی است و نتیجه‌ای که از این «استدلال» می‌گیرند اینست که کشورهای فقیر باید متحد شوند و علیه کشورهای غنی مبارزه کنند.

ظاهر قضیه آراسته است، ولی سفسطه از همان ابتدا در آنجا است که کشورهای جهان را از روی شاخصهائی نظیر میزان رشد اقتصادی و قدرت صنایع نمی‌توان تقسیم کرد، بلکه ملاک اصلی و اساسی گروه‌بندی کشورها سیستم اقتصادی و اجتماعی است. آنچه

که اقتصاد و اجتماع و سیاست و فرهنگ و کلیه‌ی شئون زندگی کشورها را از هم متمایز می‌سازد نظام اقتصادی و اجتماعی و ماهیت طبقاتی حکومت است نه میزان رشد و قدرت صنایع. برای درک ماهیت نظام اقتصادی و سیاست کشورهای مختلف و جهان و توضیح گروه‌بندیها در جهان کنونی باید این ملاک اصلی را در نظر داشت. تنها در چنین صورتی است که می‌توان قضاوت صحیح و منطبق با واقعیت کرد. درست است که در جهان کشورهای فقیر و غنی وجود دارد، ولی وجود کشورهای فقیر و غنی نمی‌تواند ملاک تقسیم باشد. چگونه می‌توان تفاوت اصولی و ماهوی بین دو سیاست و روش، مثلاً اتحاد شوروی را با ایالات متحده‌ی آمریکا، جمهوری سوسیالیستی چکسلواکی را با ایتالیا، جمهوری دمکراتیک آلمان را با آلمان فدرال نادیده گرفت و در هر زمینه‌ای، از تکامل اقتصادی و فرهنگ گرفته تا سیاست خارجی، از نحوه‌ی برخورد نسبت به کشورهای در حال رشد و سیاست کمک و همکاری گرفته تا روش نسبت به جنبش‌های آزادی بخش ملی، تضاد آشکاری را که ناشی از دو نظام اجتماعی و اقتصادی متفاوت و متمایز سوسیالیسم و سرمایه‌داریست مشاهده نکرد؟ پس غنا و فقر و رشد یا فتنگی و عقب ماندگی بخودی خود ملاک تقسیم کشورهای جهان بدو گروه و توضیح دهنده‌ی پدیده‌ها نمی‌تواند باشد.

هدف مبلغین این نظریه‌ی ناصحیح که نخست از جانب

تئوريسين‌هاى بورژوازى مطرح و سپس از جانب گروه مائوتسه دون تكميل گرديده يكي است و آن ايجاد تفرقه بين كشورهاي سوسياليستي و كشورهاي درحال رشد ويا به اصطلاح جهان سوم است .

مبلغين امپرياليسم جهاني با اشاعه‌ى اين نظريه در واقع مي‌خواهند گناه واپس ماندگي كشورهاي مستعمره و وابسته‌ى سابق و كشورهاي كم رشد حاضر را كه مستقيماً متوجه دول امپرياليستي است بگردن كشورهاي غني بطور كلي ، كه دول سوسياليستي پيشرفته نيز وارد در آن جرگه مي‌شوند ، بياندازند و بدين ترتيب كشورهاي سوسياليستي را هم سطح كشورهاي امپرياليستي قرار دهند ؛ حال آنكه همه مي‌دانند كشورهاي سوسياليستي پيشرفته‌ى فعلى اغلب تا قبل از برقراري نظام جديد سوسياليستي ، خود ممالكي عقب مانده بودند و زير استثمار همين ممالك سرمايه‌داري و امپرياليستي قرار داشتند . تنها سوسياليسم ، اين نظام جديد اقتصادي و سياسي و اجتماعي است كه در چند دهه موجب ترقي سريع و رشد بيسابقه و غناي آنها شد و در مناسبات بين ملل و دول تحول بنيادي ايجاد كرد و ممالك جديد تقسيم را بوجد آورد .

پس ممالك اساسي چيست ؟ سيستم اقتصادي و اجتماعي و سياسي هر كشوري . البته هم شوروي و هم امريكا فولاد فراوان توليد مي‌كنند ، مراکز اتمي مي‌سازند ، به تجربيات قضائي دست مي‌زنند

و غیره، ولی این تشابه در تولید هرگز نمی تواند تفاوت اساسی مناسبات تولیدی و ماهیت طبقاتی دولتهای این کشور را پوشاند. یکی فارغ از استثمار است و دیگری مبتنی بر استثمار. یکی خادم خلق است و دیگری در خدمت سرمایه داران. این تشابه هرگز نمی تواند تفاوت اصولی بین برخورد هر یک از این کشورها را به معضلات ممالک رشدیابنده پنهان سازد. کشورهای فقیر و عقب مانده از آنجهت در فقر و عقب ماندگی نگهداشته شده اند که امپریالیسم سالیان دراز تسلط اقتصادی و سیاسی خود را بر آنها تحمیل کرده است و امروز هم باشیوه های نواستعماری همان تسلط را ادامه میدهد. اگر امروز کشورهای رشدیابنده توانسته اند تا اندازه ای از تسلط امپریالیسم نجات یابند علتش در وجود سیستم جهانی سوسیالیسم است. این سیستم جهانی سوسیالیسم است که بسیادت مطلق امپریالیسم در جهان خاتمه داده.

تئوری تقسیم جهان بدو گروه کشورهای غنی و فقیر بمعنی نفی تعالیم مارکسیستی درباره ی طبقات اجتماعی و مبارزه ی طبقاتی و ماهیت طبقاتی رژیمهاست، نفی شالوده ی نظام سوسیالیستی یعنی مالکیت اجتماعی بر وسائل تولید و توزیع است.

تقسیم جهان در عصر کنونی بصورت دیگریست. کشورهای سازنده ی سوسیالیسم و کمونیسم، نهضت های کارگری، جنبشهای

آزادببخش ملی و کشورهای نواستقلال که راه رشد غیر سرمایه داری را برگزیده اند در يك جبهه قرار دارند و امپریالیسم جهانی و بررأس آن امپریالیسم امریکا و عمال آن در جبهه‌ی دیگر. مسئله‌ی اساسی مبارزه‌ی متحد و وحدت عمل در جبهه‌ی ضد امپریالیستی است، نه نتیجه‌گیری سطحی و غیر واقعی و گمراه کننده‌ی تئوری کشورهای غنی و فقیر، که تنها هدفش ایجاد تفرقه بین نیروهای جبهه‌ی ضد امپریالیستی است. اینست آن حقیقت انکارناپذیری که نباید آنی از نظر دور داشت.

برای پیروزی در مبارزه، شناخت دشمن و تشخیص دوست از مبادی مسلم بشمار می‌رود.

امپریالیسم دشمن واقعی نهضت‌های آزادیبخش و استقلال - جویانه است. سوسیالیسم در وجود کشورهای سوسیالیستی و جنبش کمونیستی و کارگری، متحد و دوست و یاور نهضت آزادیبخش ملی است.

در جهان کنونی سیستم جهانی سوسیالیستی، نهضت کارگری کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه داری و جنبش آزادیبخش ملی در کشورهای رشدیابنده سه شاخه‌ی نیرومند شط عظیم تحولات اجتماعی است که جامعه‌ی انسانی را از دوران سرمایه داری بدوران سوسیالیستی انتقال می‌دهد.

(۹۹،۹۲،۷۰،۶۳،۶۲،۳۷،۱۲)

۸۰ - کمون اولیه

کمون اولیه یا جامعه‌ی اشتراکی بدوی نخستین شیوه‌ی تولید در تاریخ است. شالوده‌ی آن مالکیت جمعی اجتماعات و گروه‌های انسانی، در آغاز پیدایش جوامع بشری مبتنی بر وسائل بسیار ابتدائی تولید و کار جمعی بود. زمین، وسائل کار، مساکن و غیره ملك مشترك جمع یعنی همه‌ی افراد قبیله و گروه مربوطه بود. تولید بطور جمعی و با وسائل کار بسیار ابتدائی صورت می‌گرفت و چه بسا به شکار و جمع‌آوری میوه و نظایر اینها محدود می‌شد. ثمره‌ی کار مشترك، در آن جامعه، بطور مساوی تقسیم و مشترکاً و جمعی مصرف می‌شد. مالکیت اشتراکی عبارت از مالکیت گروه. های کوچک و معمولاً جدا از هم بود. همزمان با این مالکیت اشتراکی، همچنین مالکیت شخصی اعضای هر گروه بر برخی وسائل کار وجود داشت که در عین حال سلاح تدافعی در مقابل درندگان نیز محسوب می‌شد. این مناسبات تولیدی در کمون اولیه نتیجه‌ی اجتماعی کردن آگاهانه‌ی وسائل تولید نبود. ضرورت کار جمعی و مالکیت اشتراکی بر وسائل تولید، از سطح بسیار نازل رشد نیروهای مولده و از خصیلت بدوی وسائل کار ناشی می‌شد. در آن هنگام به تنهایی غیرممکن بود نعم مادی برای ادامه‌ی زیست تولید

کرد و علیه نیروهای طبیعی مبارزه نمود. زندگی و کار جمعی و دفاع مشترک ضرورت حیاتی داشت و امری ناگزیر بود. کار انسان بدوی در آن دوران بهیچوجه ثمری بیش از آنچه که برای ادامه‌ی حیات بسیار محقروى لازم بود، نداشت. در این مراحل اولیه‌ی جامعه‌ی بشری، که خود میلیونها سال طول کشید، بهره‌کشی اجتماعى مفهومی نمی‌توانست داشته باشد. به علت سطح نازل تولید، در تولید نیز اصل تساوی حکومت می‌کرد، زیرا بجز آن ادامه‌ی زندگی جامعه ممکن نمی‌شد. در کمون اولیه - جامعه‌ی ابتدائی اشتراکی بشری - نابرابری از نظر درآمد و مالکیت وجود نداشت، استثمار فرد از فرد و دولت هنوز به وجود نیامده بود.

بتدریج با تکامل و سائل تولید تقسیم طبیعی کار صورت گرفت، یعنی کارها، بر حسب جنس - زن یا مرد بودن - و بر حسب سن - پیر یا جوان بودن - تقسیم شد. رشد اقتصاد - البته با همان معیارهای بدوی - و ازدیاد نفوس منجر به ایجاد سازمان‌های قبیله‌ای شد.

در آغاز، در این اجتماع قبیله‌ای نقش اصلی و موضع اساسی را زنان دارا بودند. این آن دورانیست که به آن ماتریارکال یا مادرشاهی می‌گویند.

پس از آن در جریان تکامل تاریخی، مردان دارای وضع مسلط اجتماعى شدند. به این مرحله پاتریارکال یا پدرشاهی

می‌گویند . (در فارسی اصطلاحات پدرسالاری و مادرسالاری نیز مرسوم شد) ، در آخرین مرحله‌ی فرم‌اسیون اجتماعی - اقتصادی کمون اولیه ، همزمان با رشد دامپروری و کشاورزی ، تقسیم اجتماعی کار بوجود آمد و مبادله بین افراد قبایل آغاز شد . نخستین تقسیم بزرگ اجتماعی کار ، جدا شدن قبایل دامپرور بود . به علت تکامل بعدی نیروهای تولیدی ، کار انسان هرچه بیشتر ثمر می‌داد ، نعم مادی بیشتری تولید می‌شد ، وسائل زیست فزونتر و متنوع‌تر می‌شد و حداقل نیاز برای ادامه‌ی زندگی فزونی می‌گرفت . به این ترتیب امکان آن پدید آمد که کار اضافی انسان و محصول اضافی کار انسان بتصرف فرد دیگر درآید .

جامعه آستن پیدایش استثمار و ایجاد شیوه‌ی تولید جدیدی گشت . مناسبات تساوی و همکاری و اشتراک مالکیت ، دیگر اجازه‌ی تکامل نیروهای مولده را نمی‌داد . بهره‌برداری خصوصی ، کار انفرادی و مبادله منجر به پیدایش مالکیت خصوصی و اختلاف درآمد و بدنبال آن پیدایش طبقات و استثمار فرد از فرد شد . پیدایش مالکیت خصوصی و مبادله ، جامعه‌ی اشتراکی بدوی را بتدریج متلاشی ساخت . گروه‌های خاص دارای درآمد ویژه و وضع اجتماعی خاص (به علت رهبری نظامی و حفاظت شبکه‌های آبیاری و سرپرستی امور جمعی قبایل) ، کم‌کم به طبقه‌ی جدید استثمارگر مبدل شدند . شیوه‌ی تولید جدید - برده‌داری - نخستین

فرمایشون متکی بر استعمار بوجود آمد .

(۹۶،۷۶،۷۳،۲۷،۶،۵)

۸۱ - کمونیزم (Communisme)

در جامعه‌ی سوسیالیستی استعمار انسان از انسان از بین می‌رود . مالکیت اجتماعی بروسائل تولید بزقرار می‌گردد، تمام حیات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جامعه از بیخ و بن دگرگون شده بسرعت شکوفان و مترقی می‌گردد، مسئله‌ی ملی حل می‌شود، شخصیت انسانی امکان رشد همه‌جانبه می‌یابد ، دموکراسی وسیع روزافزون بنیاد حیات اجتماعی جامعه قرار می‌گیرد واصل از هر کس طبق استعدادش ، بهرکس طبق کارش تحقق می‌یابد. سوسیالیسم ملل جهان را بسر منزل آزادی و نیکبختی می‌رساند و کار تبدیل کشوری عقب مانده را بکشوری صنعتی و شکوفان در طی زندگی يك نسل انجام می‌دهد. سوسیالیسم برای کارگران کار و سربلندی، برای دهقانان زمین و تکنیک ، برای روشنفکران افق وسیع کار خلاق و شکفتگی شخصیت و استعداد و برای همه‌ی زحمتکشان رفاه مادی و معنوی، علم و فرهنگ معاصر و بهداشت عمومی را بهمراه می‌آورد.

ولی سوسیالیسم خود يك مرحله‌ی ابتدائی دوران کمونیزم

است. تحول تدریجی سوسیالیسم به کمونیسم يك قانون عینی است که تدارك آن در سیر تکامل پیشین جامعه‌ی سوسیالیستی، در بطن آن و برشالوده‌ی آن، صورت می‌گیرد.

جامعه‌ی آینده‌ی بشریت کمونیسم است. کمونیسم چیست، بر درفش این جامعه شعار از هر کس طبق استعدادش، بهر کس بنا بر نیازش، نقش بسته است. کمونیسم رسالت تاریخی رهایی کلیه‌ی افراد را از نابرابری اجتماعی، از کلیه‌ی اشکال ستمگری و استثمار و از کابوس جنگ انجام می‌دهد و صلح، کار، آزادی، برابری، برادری و نیکبختی را در روی زمین برای همه‌ی ملل به ارمغان می‌آورد. در این جامعه شعار همه چیز بخاطر انسان و برای خیر و سعادت انسان بطور کامل تجسم خواهد یافت.

پایه‌های اقتصادی مالکیت در جامعه‌ی کمونیستی نظیر سوسیالیسم است ولی برای درك وجوه مشخصه‌ی این جامعه چند سؤال مطرح کنیم تا در پاسخ به آنها تفاوت این مرحله‌ی عالیتر را دریابیم.

- تولید در کمونیسم چگونه است؟ کمونیسم افزایش مداوم تولید اجتماعی و بالابردن سطح بازده کار را بر اساس پیشرفت سریع علم و فن تأمین می‌کند، انسان را به مدرن‌ترین و نیرومندترین تکنیک مجهز می‌نماید، تسلط انسان را بر طبیعت به اوج بی‌سابقه می‌رساند و امکان می‌دهد تا نیروهای طبیعت هر چه بیشتر تحت

فرمان انسان در آید. اقتصاد به عالی‌ترین درجه سازمان می‌یابد و از ثروتهای مادی و طبیعی و منابع نیروی کار انسانی به‌ثمربخش‌ترین و معقول‌ترین طرز برای ارضاء نیازمندیهای روزافزون اعضای جامعه استفاده می‌شود.

- هدف تولید در کمونیسیم چیست؟ هدف تولید کمونیستی عبارتست از تأمین پیشرفت بلاوقفه جامعه، واگذاری کلیه نعم مادی و فرهنگی به هر عضو جامعه برحسب نیازمندیهای روزافزون و تقاضای فردی و سلیقه‌ی شخصی او. اشیاء مورد مصرف شخصی تحت تملک و اختیار کامل هر عضو جامعه قرار خواهد داشت.

- طبقات اجتماعی در کمونیسیم چگونه‌اند؟ در دوران کمونیسیم طبقات وجود نخواهد داشت.

تفاوت اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی و معیشتی و نحوه‌ی زندگی بین شهر و ده از بین خواهد رفت. هرچه نیروهای مولد ترقی کند و امکانات رفاه و آسایش اهالی بیشتر باشد، ده بیشتر به سطح شهر ارتقاء خواهد یافت. اگر در سوسیالیسم دو شکل مالکیت اجتماعی وجود داشت بتدریج در آینده انتقال به سوی برقراری مالکیت واحد همگانی خلق انجام خواهد گرفت. با پیروزی کمونیسیم کارفکری و بدنی و فعالیت تولیدی عمیقاً باهم در خواهد آمیخت، سطح فرهنگی و معلومات فنی همگان به سطح افرادی که بکارفکری اشتغال دارند ارتقاء خواهد یافت. بدینسان کمونیسیم به تقسیم

جامعه به طبقات و قشرهای اجتماعی پایان خواهد داد .
- وضع افراد در جامعه و رابطه بین فرد و اجتماع چگونه خواهد بود ، در دوران کمونیسم همه افراد دارای موقعیت برابر در جامعه خواهد بود ؟ نسبت به وسائل تولید رابطه‌ی یکسان و در کار و توزیع نعم شرایط برابر خواهند داشت . همه در اداره‌ی امور اجتماع شرکت فعال ، برابر و آزاد خواهند داشت . بین فرد و جامعه بر پایه‌ی وحدت منافع اجتماعی و فردی مناسبات هماهنگ برقرار خواهد شد و تقاضای افراد با وجود تنوع عظیم و تکامل همه جانبه‌ی آن ناشی از نیازمندیهای سالم و معقول انسانی خواهد بود . سطح عالی آگاهی کمونیستی ، عشق بکار ، انضباط ، خدمت به مصالح جامعه ، انساندوستی ، کلکتیویسم از خصائل ذاتی انسان جامعه‌ی کمونیستی است .

مسئله‌ی کار در جامعه‌ی کمونیستی بچه شکل خواهد بود ؟
جامعه‌ی کمونیستی که بنیاد آن بر تولید دارای سازمان عالی و تکنیک مرفعی استوار است خصلت کار را تغییر میدهد ، ولی اعضای جامعه را از کار معاف نمیدارد . چنین جامعه‌ای بهیچ وجه جامعه‌ای هرج و مرج ، خود سری و تن پروری نخواهد بود . هر فرد دارای قدرت کار در کار اجتماعی شرکت خواهد کرد .
در کلیه‌ی اعضای جامعه بر اثر تغییر خصلت و تکامل تجهیز فنی کار و در پرتوی عالی بودن سطح آگاهی بگونه‌ی نیاز درونی

پدید میآید که داوطلبانه و طبق ذوق و تمایل خود برای رفاه جامعه کار کنند. اساس کار تولیدی بر اجبار نیست بلکه بر درک وظیفه‌ی اجتماعیست.

- رابطه‌ی ملل در کمونیسم چگونه است؟ در دوران کمونیسم نزدیکی هر چه بیشتر و همه جانبه‌ی ملل بر اساس اشتراك كامل منافع اقتصادی و سیاسی و معنوی، دوستی برادرانه و همکاری انجام خواهد گرفت. کمونیسم بین الملل متحدانسانها را جانشین ملتها و اقوام پراکنده میکند.

- شخصیت انسانی و حیات خصوصی در کمونیسم چگونه است؟ کمونیسم نظامیست که در آن استعدادها و قریح و بهترین خصائل انسانی آزاد و شکفته میشود و عرصه‌ی وسیع ظهور و خلاقیت پیدا میکند. روابط خانوادگی نیز تماماً از شائبه‌ی حسابهای مادی منزله میگردد و کاملاً بر بنیاد عشق و ووداد متقابل استوار میگردد.

چنین است وجوه مشخصه‌ی جامعه‌ی کمونیستی. اینك در يك فرمول کلی کمونیسم را تعریف کنیم و ببینیم جامعه‌ی کمونیستی چیست. کمونیسم عبارتست از نظام اجتماعی بدون طبقات، با مالکیت واحد همگانی مردم بر وسائل تولید، برابری کامل اجتماعی همه‌ی اعضای جامعه، که در آن همزمان با تکامل همه جانبه‌ی افراد نیروهای مولد نیز بر بنیاد علم و تکنیک دائماً

پیشرفت میکند و اصل عالی‌هی «از هر کس طبق استعدادش، بهر کس طبق نیازش» تحقق میپذیرد. کمونیسم عبارتست از جامعه‌ی کاملاً متشکل از مردم زحمتکش آزاد و آگاه که در آن اداری امور توسط خود جامعه انجام میگیرد و کار بنفع جامعه برای همه کس به نیاز حیاتی و بضرورت ادراک شده تبدیل خواهد گردید و استعداد هر فرد بحد اکثر بنفع همگان شکوفان خواهد گشت. بخاطر ایجاد چنین جامعه‌ایست که نسلهای متوالی مرفعی‌ترین و پیشروترین انسانها مبارزه میکنند.

این جامعه يك خواب و خیال و آرزوی موهوم نیست و اگر پیشینیان آنرا به مدینه‌ی فاضله تعبیر میکردند، باید بگوئیم که از هم‌اکنون سواد این شهر از دور آشکارست و راه رسیدن بدان علما و عملا تعیین شده و در برابر بشریت قرار دارد. مبارزه برای طی طریق در این راه در پرتو تعالیم مارکسیسم-لنینیسم و جانبازی برای ایجاد چنین جامعه‌ای بهترین محتوی حیاتی برای هر انسان مرفعی عصر ماست. هدف کمونیستها ایجاد چنین جامعه‌ایست. در اینراه است که هزاران قهرمان نامدار و میلیونها قهرمان گمنام در همه‌ی کشورهای جهان جان باخته‌اند. برای تحقق چنین جامعه‌ی جانبخش و استقرار سوسیالیسم و کمونیسم در میهن مسایرانست

که ارانی‌ها و روزبه‌ها از جان‌گذشتند.

(۸۶،۷۳،۶۲،۴۳)

۸۲- کولاک (Kynak) روسی

یعنی سرمایه‌دار ده ، یعنی آن دهقان مرفه صاحب زمین کافی با بنیه‌ی مالی قوی که در آمد خود را از راه استثمار نیروی کارگران کشاورزی مزدبگیر تأمین میکند . کولاکها علاوه بر کار مستقیم در کشاورزی و دامپروری قاعدتا چون پولداران ده محسوب میشوند به کارهای تجاری ، رباخواری ، اجاره‌ی زمین ، واسطه‌گری ، اجاره‌دادن دام و آلت و ابزار کشاورزی میپردازند . در نتیجه‌ی رشد مناسبات سرمایه‌داری در ده ، کولاکها نفوذ و قدرت فراوان می‌یابند و علیرغم عده‌ی کم خود نقش مهمی در تولید کشاورزی و امور اجتماعی بعهده میگیرند. آنها نیز مثل اربابان و سرمایه‌داران بزرگ زمیندار بیرحمانه کارگران کشاورزی و همچنین سایر دهقانان ده را که مغروض آنها هستند یا به وسائل آنها احتیاج دارند ، استثمار میکنند . آنها در عین حال در مرحله‌ی معینی با اربابان سابق ، که میخواهند جای آنها را بگیرند ، و با سرمایه‌داران و شرکتهای بزرگ کشاورزی ، که حیطه‌ی عمل آنها را محدود میکنند در تضاد واقع میشوند.

۸۳- لاتیفوندیست (Latifundiste)

یعنی کسی که صاحب اراضی وسیع کشاورزی باشد. لاتیفوندد بمعنای سرزمین وسیع متعلق به يك فرد ، واژه ی لاتینی است . لاتیفوندد نخستین بار در دوران برده داری پدید شد. لاتیفوندد های برده داری نخستین بار در رم باستان ظاهر شدند که نتیجه ی قبضه کردن زمینهای متعلق به دهقانان و زمینهای متعلق به دولت توسط مشتی از رهبران و زمامداران صاحب برده بود. در این اراضی بسیار وسیع لاتیفونددیستها کار ارزان و تقریباً مفت بردگان را استثمار میکردند و بتدریج تولید کنندگان کوچک باقیمانده را هم از صحنه خارج میکردند و زمینهایشان را غصب میکردند. پس از يك مرحله ی افول ، همزمان با تلاشی نظام برده داری ، و بار دیگر لاتیفوندد ها بشکل دیگر در دوران فئودالیسم ظاهر شدند و هم اکنون حتی در برخی از کشورهای سرمایه داری نیز وجود دارند .

لاتیفوندد ها و لاتیفونددیستها در برخی ایالات جنوبی ایالات متحده ی امریکا ، در ایتالیا و بویژه در کشورهای مختلف امریکای لاتین وجود دارند . لاتیفونددیستها در حالیکه بقایای جدی نظام فئودالی را در تولید کشاورزی حفظ میکنند ، از سیستم سهم کار شبیه به مزارعه و اجاره داری قطعه ی زمین کوچک بدهقانان نیز

استفاده می‌کردند و کار یدی و نحوه‌ی رعیتی‌کار و مناسبات را را ادامه می‌دهند ، ضمناً از کار ماشینی و پرلترهای کشاورزی مثلا در فصل چیدن میوه و قطع نیشکر و نظایر آن نیز استفاده می‌کنند و بدین ترتیب عواملی از استثمار سرمایه‌داری را در خدمت خود می‌گیرند . بنا بر این وجه مشخصه‌ی اساسی لاتیفوندیستها ماهیت نیمه فئودالی آنها و حفظ تکنیک عقب مانده ، تکیه بر کار یدی و نحوه‌ی استثمار شبه اربابی است ، اگر چه اینجا و آنجا بمناسبت فصل و نوع کشت از کار کشاورزی نیز استفاده می‌کنند . لازم بتذکر است که برخی شرکت‌های بزرگ امپریالیستی ایالات متحده که مالک اراضی بسیار وسیع در کشورهای مختلف امریکای لاتین هستند این از فعالیت خود را بر شالوده‌ی لاتیفوندی مستقر کرده‌اند . علی‌الاصول لاتیفوندیستها از ارتجاعی‌ترین اقشار استثمار‌گران هستند .

۸۴- لومپن‌پولتاریا (Lumpenproletariat)

این اصطلاح که در مباحث اجتماعی و سیاسی اغلب دیده میشود از نظر لغوی یعنی پرلتاریای ژنده‌پوش ، ولی مفهوم دقیق علمی یعنی آن قشرهای وازده و طبقه‌ی خود را از دست داده که در جوامع سرمایه‌داری اغلب در شهرهای بزرگ زندگی می‌کنند ،

دچار تباهی و فاقد وابستگی طبقاتی شده‌اند، از جریان زندگی عادی بدوراند، بدون شغل و حرفه‌ای خاص، بدون کار مفید برای جامعه و چه بسا در شرایط سخت و بد بسر می‌برند. احتمالاً بهر کاری هر چند ناشایست و ضد انسانی تن در می‌دهند. دزدان، چاقو کشان حرفه‌ای، اوباش، ولگردان، روسپیان و جنایتکاران با جکیر و نظایر اینها از این جمله‌اند.

اگرچه بسیاری از عناصر قشر لومین پرلتاریا سابقاً کارگر یا خرده‌بورژوا بوده‌اند و بر اثر شرایط رژیم سرمایه‌داری دچار بدبختی و سرگردانی و تباهی شده‌اند، با اینحال در این وضع مشخص خود، وابستگی‌های طبقاتی خویش را بویژه نسبت به پرلتاریا از دست می‌دهند. آنها فاقد علائق ایدئولوژیک مشترک و همبستگی طبقاتی زحمتکشان هستند. از اینگونه عناصر، ارتجاع سرمایه‌داری اغلب برای مقاصد ضد ملی و ضد دمکراتیک خود استفاده می‌کند، آنها را برای کثیف‌ترین امورات جرمی می‌کند و در کودتاها و توطئه‌ها از آنها استفاده می‌کنند. از جمله در کودتای ۲۸ مرداد با پول سازمان جاسوسی امریکا، از عده‌ای از چاقو کشان و اراذل و فواحش استفاده شد.

بورژوازی از بین آنها گروه ضربتی فاشیستی را بمزدوری می‌گیرد. بهنگام اعتصابات کارگری، از آنها بمشابه اعتصاب شکن استفاده می‌شود. قاتلین سیاسی و آدم‌کشانی که بخاطر پول حاضرند

هر رجل سیاسی و اجتماعی مترقی را سر به نیست کنند از میان اینها برگزیده می شوند و گانگستریسم سیاسی از آنها بهره برداری می کند. خلاصه لومپن پرلتاریا با وجود اینکه اغلب از نظر وضع زندگی در دشواری زیادی بسر می برد، به علت ازدست دادن خصوصیات طبقاتی خود حاضر است بهر کاری تن در دهد و این امر مورد استفاده سرمایه داری و ارتجاع قرار می گیرد.

دوران سرمایه داری با بیکاری مزمن خود، با ورشکست کردن دائمی اقشار مختلف خرده بورژوازی و گرایش دائمی به تشدید فقر و آوارگی زحمتکشان، سرچشمه ایجاد لومپن است. البته نباید تصور کرد هر فرد بیکار و درمانده لومپن پرلتاریاست، هر قدر که مدت بیکاری وی طولانی باشد. بهیچوجه! لومپن پرلتاریا به آن افرادی اطلاق می شود که طبقه ی خود را ازدست داده اند، بفساد کشیده شده اند و فاقد هرگونه رابطه و همبستگی طبقاتی هستند. این قشر، در نتیجه ی انقلاب سوسیالیستی و نابودی نظام سرمایه داری از بین می رود.

۸۵ - لیبرالیسم (Liberalisme)

از نظر مفهوم می توان آن را آزاد منشی معنا کرد که از واژه ی «لیبر» بمعنای آزاد مشتق شده است. از نظر سیاسی دارای دو مفهوم

جداگانه است: دريك مفهوم سياسى ليبراليسم بيك جريان سياسى بورژوازی اطلاق می‌شده که درعصر مترقی بودن آن، در زمانی که سرمایه‌داری صنعتی علیه آریستوکراسی فئودالی مبارزه می‌کرد و در صدد گرفتن قدرت بود، به وجود آمد و رشد کرد. لیبرالها یا آزاد-منشان در آن زمان بیانگر منافع و مدافع طبقه‌ای در حال رشد و بالنده بودند، آزادی از قید و بندهای اقتصادی و اجتماعی دوران فئوداليسم را طلب می‌کردند، می‌خواستند که قدرت مطلقه‌ی سلطنت محدود شود، در پارلمان عناصر لیبرال راه‌یابنده و حق رأی آزاد و سایر حقوق سياسی در محدوده‌ی خاص آن دوران بمفهوم بورژوائی آن برسمیت شناخته شود. در مفهوم سياسی دیگر لیبراليسم بيك روش لاقیدانه و درویش مسلکانه در داخل حزب طبقه‌ی کارگر نسبت بدشمن طبقاتی اطلاق می‌شود.

در این مفهوم لیبراليسم بمعنای آشتی‌طلبی غیر اصولی بضرر اساس اندیشه‌های مارکسیسم - لنینیسم، نرمش بیجا در مقابل خطا و نادیده گرفتن نقض اصول بعلم مشخصی بکار می‌رود. لیبراليسم در این مفهوم از تظاهرات اپورتونیسم و اندیویدواليسم است. احزاب مارکسیستی با این جريان که مخالف با پیگیری در اجرای خط‌مشی و مبارزه‌ی اصولی و هشياری انقلابی است مبارزه می‌کنند.

۸۶ - مارکسیسم - لنینیسم (Marxisme-leninisme)

عبارتست از مجموعه‌ی تعالیم انقلابی مارکس و انگلس و لنین، سیستم کامل آموزش و نظریات فلسفی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی آنان.

مارکسیسم مشتق است از نام کارل مارکس (۱۸۱۸-۱۸۸۳) بنیان‌گذار کمونیسم علمی و رهبر و آموزگار پرلتاریای جهان. مارکسیسم یعنی مجموعه‌ی تعالیم و نظریات او و رفیق هم‌زمش فردریک انگلس (۱۸۲۰-۱۸۹۵)، در دهه‌ی چهارم قرن گذشته بر شالوده‌ی رشد مبارزه‌ی رهایی بخش طبقه‌ی کارگر و بمثابه بیان تئوریک منافع اساسی این طبقه و برنامه‌ی پیکار بخاطر سوسیالیسم و کمونیسم پدید شد.

پیدایش مارکسیسم یک چرخش انقلابی بزرگ و دوران‌ساز در تاریخ علم و در زمینه‌های مهمی از شناخت بشری چون فلسفه، اقتصاد سیاسی و آموزش سوسیالیسم و غیره محسوب می‌گردد. مارکس و انگلس آنچنان علم انقلابی واقعی را ایجاد کردند که وظیفه‌اش تنها توضیح درست جهان نیست، بلکه تغییر آنست: تغییر طبیعت، جامعه و انسان. تعالیم مارکسیسم جهان‌بینی کامل و همه‌جانبه‌ای را در دسترس بشر قرار می‌دهد که راز نیرومندی و شکست‌ناپذیری‌اش در درستی و مطابقتش با واقعیت است.

مطالب اساسی در مارکسیسم عبارتست از مدلل ساختن نقش و رسالت تاریخی طبقه‌ی کارگر بمثابه سازنده‌ی جامعه‌ی بدون طبقه‌ی کمونیستی. مارکس با کشف قوانین عینی اقتصاد سرمایه-داری نابودی جبری آن و ناگزیری استقرار جامعه‌ی سوسیالیستی را ثابت نمود و بدین ترتیب کمونیسم علمی که یکی از مهمترین اجزاء متشکله‌ی مارکسیسم است پی‌ریزی شد.

ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی شالوده‌ی فلسفی مارکسیسم - لنینیسم را تشکیل می‌دهد که بمثابه یک آموزش خلاق و زنده مرتباً تکامل می‌پذیرد و غنی می‌شود و با هر نوع دگماتیسم، تحجر، برخورد سطحی و یکجانبه مغایر است و نیروی خلاقه‌ی آن از زندگی و پراتیک انقلابی سرچشمه می‌گیرد.

وابستگی جدائی‌ناپذیر بین تئوری و پراتیک وجه مشخصه‌ی مارکسیسم - لنینیسم است یعنی همان چیزی که انواع نظریات رفرمیستی و رویزیونیستی، سکتاریستی و بورکراتیک فاقد آنند.

مارکس و انگلس در همان هنگام حیات خویش مرتباً آموزش خود را تکامل بخشیده، بانظریات و نتیجه‌گیریهای جدید غنی کرده، صحت عقاید خود را در کوره‌ی تجربه‌ی انقلابی توده‌ها و آخرین دستاوردهای علم و فن محک می‌زدند.

مرحله‌ی جدید تکامل مارکسیسم - پس از پیدایش امپریالیسم و

آغاز دوران انقلابهای سوسیالیستی - با نام ولادیمیر ایلیچ لنین (۱۸۷۰-۱۹۲۴) پیوند دارد. خدمت لنین بتعالیم مارکس و انگلس وغنی کردن آن به اندازه ای زیاد است که امروز بحق این مجموعه ی

تعالیم یکپارچه وتفکیک ناپذیر را مارکسیسم - لنینیسم می نامیم. لنین داهیانه دیالکتیک مارکسیستی را برای بررسی و تجزیه و تحلیل پدیده های نوین مرحله ی تاریخی جدید بکار برد وماهیت و قوانین مرحله ی امپریالیستی طرز تولید سرمایه داری را کشف و تحلیل کرد، ثنوری انقلاب سوسیالیستی را تکامل بخشید و امکان پیروزی چنین انقلابی را نخست در یک کشور مدلل ساخت. انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر در عمل صحت اندیشه های لنین را ثابت کرد. احزاب مارکسیست - لنینیست با تعمیم تجربیات خود در پیکار بخاطر استقلال ملی و سوسیالیسم که در اسناد وبرنامه های آنها و همچنین در اسناد و اعلامیه های جلسات مشورتی بین المللی منعکس است، مارکسیسم - لنینیسم را غنی تر کرده تکامل می بخشند.

امروز مارکسیسم - لنینیسم نه فقط ثنوری بلکه پراتیک میلیونها انسانست که به بنای جامعه ی سوسیالیستی و کمونیستی مشغولند. در این شرایط نقش و اهمیت مارکسیسم - لنینیسم بمراتب فزونی می یابد، زیرا که جامعه ی نو، آگاهانه و طبق نقشه بنامی شود. شرط عمده تکامل مارکسیسم - لنینیسم مبارزه ی دائمی آن با اپورتونیسم

و رویزبونیسیم راست و «چپ» است.

۸۷ - ماك كارتيسم (Mc Carthysme)

این واژه از نام سناتور امریکائی «جوزف ماك كارتی» مشتق شده است. این سناتور مرتجع امریکائی و نماینده‌ی هارترین محافظل امپریالیستی در بحبوحه‌ی جنگ سرد ریاست کمیسیون فرعی تحقیقات ارگانهای دولتی امریکا را، که در سال ۱۹۵۱ تأسیس شده بود، بعهدہ داشت و تحت عنوان «فعالیت ضد امریکائی» از وحشیانه‌ترین اسالیب و خشن‌ترین شیوه‌ها در پیگرد و سرکوب افراد و سازمان‌های مترقی استفاده می‌کرد. ماك كارتیسم مترادف با استفاده از وسائلی چون ارباب، شانتاژ، تهدید، ترور، اتهام زنی و پرونده سازی برای سرکوب افراد و سازمان‌های مترقی است. ماك كارتیسم مظهر اقدامات محافظلی است که سعی در فاشیستی کردن حیات اجتماعی و سیاسی دارند و می‌کوشند آزادیها و حقوق دمکراتیک را از بین ببرند.

۸۸ - ماکیاولیسم (Machiavelisme)

این واژه از نام «ماکیاویل» نویسنده و سیاستمدار ایتالیائی که در اواخر قرن پانزدهم و اوایل قرن شانزدهم می‌زیسته مشتق

شده است. وی به زمامداران ایتالیا توصیه می کرد که برای رسیدن به هدف خود بهروسیله، هرچند مذموم و ناشایست متوسل شوند و ترسی از انتخاب وسیله نداشته باشند. او می گفت هدف، توجیه-کننده‌ی وسیله است. واژدی ماکیاولیسم بمعنای آن سیاست و روشی است که از هیچ وسیله‌ای برای رسیدن به هدف رویگردان نیست و در این راه موازین اخلاقی، انسانی، شرف و فضیلت را زیر پا می گذارد. به عبارت دیگر ماکیاولیسم یعنی رواداشتن هرگونه شیوه‌ای، ولو منافعی اخلاق و وجدان و مباین حقیقت و عدالت، برای نیل به هدف سیاسی خود.

چنین شیوه‌ای بکلی با روش و سیاست احزاب کمونیست و کارگری بیگانه است.

احزاب طراز نوین کارگری مابین هدف و وسیله رابطه قائلند. مارکس می گفت نمی توان به هدف‌های شریف با وسائل غیر شریف دست یافت.

۸۹ - مالتوسیانیسم (Maltusianisme)

این واژه از نام «مالتوس» کشیش انگلیسی که در اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم می زیست مشتق شده است. تئوری او یک نظریه‌ی بورژوائی عمیقاً ارتجاعی است. او می گفت که جمعیت

بشری بسیار سریعتر از میزان ازدیاد مواد غذایی رشد می‌کند و از این مقدمه‌ی غلط نتیجه‌ی غلط‌تری می‌گرفت که گویا خود توده‌های مردم علت بدبختی و فقر موجود هستند، زیرا زاد و ولد سریع آنها است که موجب گرسنگی و تنگدستی می‌شود. طرفداران نظریه‌ی مالتوس نظام اجتماعی و مناسبات تولیدی و استثمار را نادیده می‌گیرند، بنقش علم و تکنیک و دست‌آوردهای آن توجهی ندارند. مارکس نادرستی این نظریه را در همان دوران نشان داده است.

در این اواخر برخی از جامعه‌شناسان امریکائی و انگلیسی و غیره کوشش کرده‌اند این اندیشه را احیاء کنند و با تئوری نئومالتو-سیانیسم خود سعی دارند سیاست مستعمراتی دول امپریالیستی را توجیه کنند. آنها حتی جنگهای غارتگرانه را وسیله‌ای برای بهبود وضع زندگی مردم می‌شمرند زیرا که افراد اضافی را از بین می‌برد!

این تئوری دارای ماهیت ارتجاعی و ضد انسانی است. در حقیقت بدبختی و فقر زحمتکشان در نظام سرمایه‌داری، جنگهای امپریالیستی و کشورگشائی‌های مستعمراتی، همه، ثمره‌ی تضادها آشستی‌ناپذیر این نظام متکی بر استثمارست و به اصطلاح قانون جاودانی جمعیت که مورد ادعای هواداران مالتوس است هیچ پایه‌ی علمی ندارد.

تجربه‌ی تاریخی و ازدیاد جمعیت همزمان با بهبود سریع
وضع زندگی توده‌ی مردم در کشورهای سوسیالیستی، در عمل پوچ
بودن این تئوری را نشان می‌دهد.

۹۰ - مانیفست (Manifeste)

این واژه که گاه آنرا اعلامیه، پیام، نظرگاه و غیره ترجمه
کرده‌اند دارای چند مفهوم است. رایجترین مفهوم آن پیام تفصیلی
با ابراز اصول عقاید خویش است که می‌تواند از جانب یک گروه یا
حزب سیاسی، شخصیتها یا سازمان‌های ادبی و هنری و غیره
منتشر شود. در یک مانیفست معمولاً جهان بینی، مرام و برنامه‌ی
عمل و تصمیمات و پیشنهادهایی که باید اجرا گردد قید می‌شود.
مشهورترین نمونه‌ی آن «مانیفست حزب کمونیست» است که در سال
۱۸۴۸ توسط مارکس و انگلس نوشته شده و بمشابه اعلامیه ظهور
کمونیسم علمی بشمار می‌رود. در این کتاب اصول عقاید مارکسیستی
برنامه‌وار تشریح شده است.

مانیفست ممکن است از جانب مثلاً یک گروه هنرمندان نویسنده
منتشر شود و علامت ایجاد یک مکتب هنری باشرح عقاید این مکتب
باشد. پیام مشهور نخستین جلسه‌ی مشورتنی احزاب کمونیست و کارگری
خطاب به‌مهمی مردم جهان درباره‌ی ماهیت امر حفظ صلح نیز به-

مانیفست صلح مشهور است.

گاهی اوقات يك دولت يايك حزب سياسی نیز بيان عقايد ونظريات ويايك تصميم مهم خود را مانيفست نام می نهد. درجریان انتخابات اغلب مانيفست انتخاباتی منتشر می شود که برنامه ی عمل را در بر می گیرد . در برخی موارد واژه ی مانيفست حتی بمعناى يك متن سياسی یا ورقه ی تبليغی که هدفش يك مسئله ی مشخص وحاد است و در بين مردم توزيع می شود استعمال شده است و در اين معنا بمفهوم يك تراكت مفصلتر می باشد.

۹۱ - مبارزه ی حزبی

مبارزه ی حزبی بر دو نوع است : مبارزه ی برون حزبی و مبارزه ی درون حزبی. مبارزه ی برون حزبی مبارزه ایست که حزب بخاطر آرمان های خود و اجرای هدفهای برنامه ای خویش انجام می دهد . این مبارزه علیه دشمنان سوسیالیسم ودمکراسی واستقلال وهمدستان دائمی یا موقت آنها و باکمک همه ی متحدین دائمی یا موقت طبقه ی کارگر صورت می گیرد . این مبارزه اصلی حزب است و در سه شکل عمده ی ایدئولوژیک ، سياسی و اقتصادى بروز میکند. این مبارزه می تواند بدو صورت انجام گیرد: علنی یعنی در کادر اجازه ی قوانین ومخفی یعنی در وراء قوانین موجود .

وقتی حزب علنی است باید خود را همواره برای انتقال بکار مخفی آماده نگاهدارد تا بهنگام توطئه‌ی ارتجاع و یورش قوای استبدادی، سازمانهای خود را حفظ کند. وقتی حزب مخفی است امکانات عملی‌اش محدود می‌شود. در این صورت شیوه‌ی زندگی و فعالیت حزبی تغییراتی می‌یابد. در اینحالت تلفیق کارمخفی و علنی اهمیت ویژه‌ای کسب می‌کند. برای تفهیم شعارهای حزب و تجهیز مردم، استفاده از سازمان‌های علنی و امکانات قانونی ضرورت خاص می‌یابد. آمیخته کردن این عمل با کارمخفی باید با مهارت و تدبیر انجام گیرد.

مبارزه‌ی برون حزبی برای نیل به هدف اساسی استراتژیک و انجام انقلاب از دو راه اساسی می‌تواند صورت پذیر گردد: مسالمت‌آمیز و قهرآمیز.

راه مسالمت‌آمیز یعنی استفاده از تظاهرات، اعتصابات و انتخابات و نظائر آن.

راه قهرآمیز یعنی استفاده از مبارزه‌ی مسلحانه، مبارزه‌ی پارتیزانی، جنگ انقلابی و نظائر آن.

حزب ترجیح می‌دهد که از طریق مسالمت‌آمیز به هدف برسد، ولی طبقات حاکمه با اعمال قهر، یا محو همه‌ی آثار دمکراسی و از بین بردن امکانات مبارزه‌ی مسالمت‌آمیز، راه قهرآمیز مبارزه را تحمیل می‌کنند. ضمناً باید دانست که بعلت رشد و نیرومندی روز-

افزون اردوگاه سوسیالیستی، نهضت کارگری و جنبش آزادیبخش ملی وضعف ناگزیر و روزافزون امپریالیسم و ارتجاع امکانات پیروزی راه مسالمت‌آمیز بیشتر شده و در آینده باز هم بیشتر خواهد شد.

آموزش لنینی انقلاب آنست که حزب نباید هیچکدام از راهها و اشکال مبارزه را مطلق کند، بلکه مناسب با اوضاع واحوال مشخص باید از همه‌ی اشکال مبارزه استفاده کند و آماده باشد که در صورت لزوم سرعت شکلی را با شکل دیگر تعویض نماید.

انقلاب بهر شکلی که عملی گردد - مسالمت‌آمیز یا قهرآمیز - جنبه‌ی تحمیل دارد یعنی فقط با اعمال قدرتست که طبقه‌ی حاکمه‌ی ارتجاعی سرنگون می‌شود و جای خود را به طبقه‌ی انقلابی می‌دهد.

مسئله‌ی اصلی در انقلاب بدست آوردن قدرت حاکمه‌است. بنا بر این شکل به دست آوردن قدرت حاکمه جنبه‌ی فرعی دارد.

مبارزه‌ی درون‌حزبی مبارزه‌ایست که برای تحکیم وحدت حزب، دفاع از ایدئولوژی و جهسان‌بینی و مشی سیاسی و موازین تشکیلاتی حزب و علیه انحرافات «چپ» و راست انجام می‌گیرد. این مبارزه در چارچوب موازین تشکیلاتی و براساس اصل

سانترالیسم دمکراتیک باید صورت پذیرد. هرگونه روش‌های گروهی و فراکسیونی در حزب طراز نوین طبقه‌ی کارگر محکوم است.

درداخل حزب اصل سربیت و علنیت هر دو مراعات می‌شود. مراعات صحیح تناسب بین این دو از مسائل مهم حیات حزبی است. ارگان‌های رهبری حزب در مقابل اعضای خود، طبقه‌ی کارگر و افراد جامعه پیوسته واقعیات را می‌گویند و در عین حال برای جلوگیری از گزند و دستبرد دشمن و بخاطر موفقیت در مبارزه، سربیت را به سود امنیت حزب و اعضای آن مراعات می‌کنند.

(۹۲،۴۳،۴۱،۱۹،۹)

۹۲ - مبارزه‌ی طبقاتی

مبارزه‌ی طبقاتی عبارتست از مبارزه‌ای که به اشکال گوناگون بین طبقه‌ی استثمارگر و طبقه‌ی استثمار شونده جریان دارد و مظهر و بیانگر خصلت آشتی‌ناپذیر منافع این دو طبقه است.

مبارزه‌ی طبقاتی نیروی محرکه‌ی اساسی در تمام جوامع منقسم بطبقات متخاصم، یعنی دورانهای برده‌داری، فئودالیسم و سرمایه‌داری بشمار می‌رود.

کشف طبقه و مبارزه‌ی طبقاتی قبل از پیدایش مارکسیسم صورت گرفت و مورخین و اقتصاددانان و جامعه‌شناسان مترقی و حتی بورژوائی به وجود طبقات در جامعه و مبارزه‌ی طبقاتی بین آنها پی برده بودند، ولی تئوری علمی مبارزه‌ی طبقاتی را کارل مارکس و فردریک انگلس تدوین نمودند، اهمیت آنرا بمثابه نیروی محرکه‌ی جوامع منقسم ب طبقات متخاصم ثابت کردند و نشان دادند که بالاخره این مبارزه از طریق انقلاب سوسیالیستی و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا به از بین بردن هر نوع طبقه و ایجاد جامعه‌ی بدون طبقات یعنی جامعه‌ی کمونیستی می‌انجامد.

لنین می‌نویسد :

«در پیچ و خمها و آشفتگی‌های ظاهری جامعه، مارکسیسم راهنمای اصلی را به دست می‌دهد و قوانین عینی و ضروری جامعه را کشف می‌کند. این راهنما؛ تئوری مبارزه‌ی طبقاتیست.»

لنین اضافه می‌کند:

«سرچشمه‌ی آمال و هدفهای متضاد افراد عبارتست از تفاوت بین موضع و شرایط زندگی طبقاتی که این افراد در آن جای دارند و جامعه را تشکیل می‌دهند.»

در صورت بندبهای اجتماعی-اقتصادی، بردگی و فئوالیسم و

سرمایه‌داری ، منافع طبقات حاکم و طبقات ستمکش کاملاً در نقطه‌ی مقابل یکدیگر قرار دارد . منافع طبقه‌ی حاکم استثمارگر (برده‌داران ، اربابان ، سرمایه‌داران) حفظ مناسبات تولیدی و تشدید شکل بهره‌کشی موجود را ایجاب می‌کنند ؛ و برعکس طبقه ستمکش و بهره‌ده (بردگان ، رعایا ، پرلتاریا) ، تغییر و تحول ، رهائی از ستم و استثمار و بهبود اساسی وضع زندگی خویش است .

مبارزه‌ی طبقات متخاصم ، آشتی‌ناپذیر است . این مبارزه از تضاد آشتی‌ناپذیر وضع اقتصادی و سیاسی طبقات در جامعه ناشی می‌شود . مبارزه‌ی زحمتکشان بر ضد اسارت و خواست آنها دائر به تحصیل زندگی بهتر ، آزاد و سعادت‌مند کاملاً طبیعی و طبق قانون تکامل است . بدون مبارزه‌ی طبقات ، ترقی اجتماعی روی نمیدهد . ضمناً هر اندازه مبارزه‌ی توده‌های اسیر علیه استثمارگران سرسخت‌تر و متشکل‌تر باشد تکامل جامعه علی‌القاعده سریع‌تر است .

شکل عالی مبارزه‌ی طبقاتی - انقلاب اجتماعی است که در ترقی جامعه نقش بزرگی دارد . در نتیجه‌ی انقلاب اجتماعی است که نظم اجتماعی کهنه نابود می‌شود و نظم جدید و مترقی جای آنرا می‌گیرد .

مبارزه‌ی طبقاتی در جوامع برده‌داری و فئودالی - مبارزه‌ی

بردگان با برده داران در جامعه برده داری اشکال گوناگونی داشت: از خراب کردن ابزار تولید تا قیامهای بزرگ توده‌ای نظیر قیام اسپار تا کوس در قرن اول قبل از میلاد که در آن بیش از صد هزار برده شرکت جستند. در دوران فتودالیسم مبارزه‌ی طبقاتی اشکال حادثتری بخود گرفت. دهقانان و فتودال‌ها طبقات متخاصم اصلی بودند. اغلب زحمتکشان شهر و بویژه پیشه‌وران در کنار دهقانان قرار می‌گرفتند. در این دوران قیامها بصورت جنگهای دهقانی بروز می‌کرد که سرزمینهای وسیعی را در بر می‌گرفت و سال‌های طولانی ادامه می‌یافت.

معدك قیام‌های توده‌های محروم در جوامع برده داری و فتودالی نمی‌توانستند به استثمار پایان بخشند، زیرا شرایط لازم فراهم نیامده بود، سطح تولید امکان‌گذار به نظام اجتماعی آزاد و بدون استثمار را نمی‌داد، عدم تشکل، روشن نبودن هدف و طرق نیل بآن، فقدان تئوری انقلابی و حزب بمشابه پیشناهنگ و ستاد مبارزه مانع چنین گذاری بود. این شرایط در دوران سرمایه داری ایجاد می‌شود. با اینحال قیام‌های بردگان و دهقانان که جامعه‌ی کهنه را متزلزل نمودند نقش عظیم مترقی در تاریخ داشته‌اند.

مبارزه‌ی طبقاتی در جامعه‌ی سرمایه داری - مبارزه‌ی طبقاتی بویژه در دوران سرمایه داری، آخرین دوران مبتنی بر استثمار شدت

بیسابقه‌ای می‌یابد در رأس مبارزه‌ی توده‌های بهره‌ده علیه بورژوازی
مترقی‌ترین، آگاهترین و متشکل‌ترین طبقه‌ی جامعه‌ی مدرن یعنی
پرولتاریا قرار دارد.

مبارزه‌ی طبقاتی در جامعه‌ی سرمایه‌داری موجب تکامل
جامعه‌ی چه در دورانهای نسبتاً مسالمت‌آمیز و چه بویژه در دورانهای
طوفانی انقلابی میشود.

در شرایط سرمایه‌داری، مبارزه‌ی طبقاتی در رشد نیروهای تولیدی
عامل کم‌اهمیتی نیست، ولی بویژه در زندگی سیاسی و اجتماعی
جامعه اهمیت دارد. مثلاً این مبارزه در دوران معاصر مانع جدی
تحقق نیات شوم امپریالیستها در زمینه‌ی جنگ‌افروزی، یاسرکوب
نهضت‌های نجات‌بخش ملی، یا از بین بردن بقایای آزادی‌های
دمکراتیک است.

در زمان ما مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریا در شرایط کنونی،
یعنی در مرحله‌ی بحران عمومی سرمایه‌داری و تبدیل سیستم جهانی
سوسیالیستی به عامل تعیین‌کننده‌ی تکامل جامعه‌ی بشری جریان
دارد. پیشرفتهای سیستم جهانی سوسیالیستی، عمیق شدن بحران
سرمایه‌داری، افزایش نفوذ احزاب کمونیست در توده‌ها، ورشکست
افکار رفرمیستی، شرایط مبارزه‌ی طبقاتی را بسود طبقه‌ی کار تغییر
داده است.

از مهمترین خصوصیات جنبش کارگری معاصر ترکیب

مبارزه‌ی پرتاریا بخاطر سوسیالیسم، با جنبش همگانی خلقها بخاطر استقلال ملی و دمکراسی وصلح است. براساس مبارزه‌ی مشترک علیه امپریالیسم، اتحاد نیروهای سوسیالیستی و دمکراتیک صورت می‌پذیرد. سوسیالیسم و دمکراسی از یکدیگر جدائی ناپذیرند. پرتاریا در مبارزه بخاطر حقوق خود، بخاطر دمکراسی و سوسیالیسم از اشکال گوناگون پیکار استفاده میکند. مطالبات اقتصادی کارگران اغلب با خواسته‌های سیاسی درهم می‌آمیزد و ضربه‌ی اساسی را بر انحصارهای سرمایه‌داری متوجه می‌سازد. در این مبارزه توده‌های عظیم دهقانان و قشرهای مترقی روشنفکران و دیگر اقشار دمکراتیک جامعه به پرتاریا می‌پیوندند.

در مرحله‌ی امپریالیسم رشد مبارزه‌ی طبقاتی ناگزیر پرتاریا را بسوی انجام انقلاب سوسیالیستی سوق میدهد. پس از انقلاب سوسیالیستی و اجتماعی کردن مالکیت و وسائل تولیدی و سلب قدرت از طبقات استثمارگر، راه بسوی جامعه‌ی بدون طبقه گشوده میشود. مبارزه‌ی طبقاتی در مرحله‌ی گذار از سرمایه‌داری بسوسیالیسم در نتیجه‌ی انقلاب سوسیالیستی و استقرار دیکتاتوری پرتاریا مرحله‌ی گذار به سوسیالیسم آغاز میشود. در این مرحله، مبارزه طبقاتی ناگزیر است، زیرا بورژوازی که از قدرت بزیر افکنده شده بهیچوجه با برقراری قدرت زحمتکشان و محو مالکیت خصوصی نمیتواند سرسازگاری داشته باشد. بهمین جهت در مقابل حاکمیت

پرتاریا با سرسختی و بیرحمی مقاومت میکند. بورژوازی در مبارزه با پرتاریای پیروزمند بوسائل و طرق گوناگون تشبث میجوید، با استفاده از مواضع اقتصادی و ارتباطات خود با قشر فوقانی روشنفکران و کارمندان و متخصصین نظامی میکوشد زندگی اقتصادی کشور و کار مؤسسات دولتی و دفاع کشور را فلج سازد، میکوشد بر افکار توده‌های مردم تأثیر کند و بالاخره بمنظور برقراری مجدد سرمایه‌داری بمبارزه‌ی مسلحانه علیه زحمتکشان دست میزند و در همه احوال بکمک سرمایه‌ی بین‌المللی مستظهر است.

بنابراین دیکتاتوری پرتاریا، مبارزه‌ی طبقاتی را از بین نمیرد. اما این مبارزه در شرایطی جریان دارد که پرتاریا از لحاظ میاسی مسلط است و موضع کلیدی اقتصاد کشور را در دست دارد. متناسب با این شرایط اشکال مبارزه‌ی طبقاتی در این مرحله تغییر میکند.

اشکال نوین مبارزه طبقاتی در مرحله‌ی گذار از سرمایه‌داری بسوسیالیسم عبارتند از سرکوب مقاومت استثمارگران، جنگ داخلی بمثابه حادثترین شکل مبارزه‌ی طبقاتی بین پرتاریا و بورژوازی، مبارزه برای تحولات سوسیالیستی در کشاورزی و رهایی دهقانان از نفوذ بورژوازی و بدست گرفتن رهبری توده‌های غیر پرتاری از جانب پرتاریا، مبارزه برای استفاده از کارشناسان

بورژوا و جلب آنان به کار در اقتصاد ملی، مبارزه برای ایجاد انضباط نوین سوسیالیستی در کار خلاق ساختمانی و از بین بردن طرز تفکر خرده بورژوائی در آگاهی مردم، مبارزه برای ارتقاء اقتصاد ملی و ارضاء نیازمندیهای مادی و معنوی روز افزون زحمتکشان .

در جامعه‌ی سوسیالیستی در نتیجه تحولات دوران ساز دو طبقه‌ی دوست : کارگران و دهقانان و همچنین روشنفکران زحمتکش سوسیالیستی باقی میمانند. تا هنگامیکه سیستم سرمایه‌داری در جهان وجود دارد مبارزه‌ی طبقاتی زحمتکشان کشورهای سوسیالیستی علیه بورژوازی امپریالیستی ادامه خواهد یافت. لبه‌ی نیز مبارزه پس از محو طبقات استثمارگر متوجه صحنه‌ی بین‌المللی میشود و همچنین صحنه‌ی بزرگ مبارزه‌ی بی‌امان ایدئولوژیک را در بر میگیرد. خود سیاست همزیستی مسالمت آمیز شکلی از اشکال مبارزه‌ی طبقاتی در صحنه‌ی جهانیست. این مبارزه تقویت هشیاری، افشاء توطئه‌های امپریالیستها، تقویت نیروهای دفاعی و مقاومت در برابر هرگونه تجاوز را ضرور میکند. واضح است که در زمینه‌ی ایدئولوژیک هیچگونه همزیستی مسالمت آمیز وجود ندارد.

(۷۳،۷۰،۵۸،۴۸،۴۳،۳۶،۳۳،۱۹،۹)

۹۳- مسئله‌ی ارضی

مسئله‌ی ارضی عبارتست از مسئله‌ی مناسبات مالکیت در کشاورزی ، مسئله‌ی طبقات و مبارزه‌ی طبقاتی در روستا . البته در صورت بندبهای اجتماعی - اقتصادی مختلف مسئله‌ی ارضی دارای محتوی مختلفی است . این محتوی را خصلت نظام اجتماعی مربوطه و قوانین اقتصادی آن تعیین میکند .

دهقانان که در مرحله‌ی افول کمون اولیه پدید میگردند ، در دوران بردگی تحت استثمار شدید برده‌داران ، بازرگانان و رباخواران قرار دارند ، آنها بیش از پیش فقیر شده ، یا به برده و یا به لومپن پرتاریا مبدل میگردند ، در حالیکه صاحبان برده بیش از پیش بوسعت زمینهای تحت مالکیت خویش میافزایند . مبارزه‌ی دهقانان با قیام بردگان در آن زمان در هم آمیخت که خود موجب تزلزل نظام برده‌داری گشت .

در دوران فئودالیسم ، ارضی متعلق به اربابست و او رعایا را بشدت استثمار میکند . مبارزه‌ی دهقانان برای گرفتن زمین و برای آزاد شدن از قیود فئودالی ؛ محتوی اساسی مسئله‌ی ارضی را در این دوران تشکیل میدهد . مبارزات و قیامهای دهقانی علیه استثمار اربابی نقش قاطع را در الغاء این نظام پوسیده ایفاء میکند .

در دوران سرمایه‌دارن مسئله‌ی ارضی به نفوذ و رشد مناسبات سرمایه‌داری در ده مربوط است. زمینداران سرمایه‌دار نیرو میگیرند، برخی مالکان زمینهای خود را به اجاره میدهند و اجاره‌داران بزرگ خود از کار روزمزدی روستائیان استفاده میکنند. قشرهای وسیع کم زمین و بی زمین دهقانان و همچنین کارگران کشاورزی که محصول مستقیم مناسبات سرمایه‌داری در ده هستند توسط زمینداران سرمایه‌دار که خود بانواع مختلف عمل میکنند و توسط مالکان، و رباخواران و تجار بزرگ استثمار میشوند.

رشد سرمایه‌داری در ده تدریج به جانشین شدن تولید بزرگ بجای تولید کوچک کشاورزی، به قشر بندی دهقانان منجر میشود. از یکطرف عده‌ی کمی دهقان مرفه زمینهای خود را وسعت میدهند بنیه‌ی مالی و اقتصادی خود را تقویت میکنند و به بورژوازی ده مبدل میشوند که آنها را کولاک میگویند، از سوی دیگر انبوه عظیم دهقانان فقیر و بی چیز که عده‌ی روزافزونی از آنها به کار کشاورزی مبدل میشوند، یا در شهرها به صنایع جلب میگردند و یا به خیل بیکاران می‌پیوندند.

در مرحله‌ی امپریالیستی دوران سرمایه‌داری تسلط سرمایه‌ی مالی صاحبان بانکهای رهنی و اعتباری و موسسات نظیر، بر کشاورزی عمیقتر و همه جانبه‌تر میشود. بانکها و انحصارات با اعتبارات و وام خود بر قسمت مهمی از اراضی عملاً چنگ می‌اندازند، خرید و فروش

محصولات کشاورزی را قبضه میکنند و بحساب گرانی کالاهای صنعتی و قیمت نازل محصولات کشاورزی سود هنگفتی میبرند. در برخی از کشورها بقایای استعمار ارباب - رعیتی نظیر گرفتن سهم و اجاره‌ی جنسی و غیره همچنان ادامه پیدا میکند. قبل از این مرحله نیز شرکت‌های سرمایه‌داری، واسطه‌های ثروتمند، علافان و سلف - خران از همین طریق دهقانان را غارت میکنند. حتی دهقانان صاحب یک قطعه زمین نیز از طرق مختلفه در این نظام استثمار میشوند.

در این مراحل، مبارزه‌ی دهقانان نیز برای حل مسئله‌ی ارضی، برای تغییر مناسبات مالکیت در کشاورزی، برای گرفتن زمین، برای از بین بردن بقایای فئودالیسم علیه اشکال نوین استثمار سرمایه‌داری و تسلط زمینداران و شرکتهای تشدید می‌یابد. با رشد سرمایه‌داری مبارزه‌ی دهقانان بی چیز و کارگران کشاورزی علیه کولاکها نیز بسط پیدا میکند. رهبر و متحد دهقانان در این مبارزه طبقه‌ی کارگر است.

در نظام سوسیالیستی با برداشتن استثمار و سلب مالکیت از مالکان و زمینداران بزرگ و استفاده از اشکال مختلف تعاونی و همکاری دهقانان در تولید کشاورزی و استقرار مناسبات تولیدی سوسیالیستی در کشاورزی مسئله‌ی ارضی حل میشود.

این مسئله از آنجا که مربوط به متحد اساسی طبقه‌ی کارگر

در مبارزه‌ی انقلابی است جای مهمی را در تعالیم مارکسیسم -
لنینیسم اشغال میکند .

(۸۳،۸۲،۷۸،۷۷،۵۳)

۹۲- ملت و مسئله‌ی ملی

ملت عبارتست از اشتراك پابدار انسانها که طی تکامل
تاریخی بوجود آمده و بر شالوده‌ی اشتراك زبان و سرزمین و حیات
اقتصادی و عوامل روانی و يك سلسله خصوصیات و خلیقات ملی ،
که در فرهنگ ملی تجلی میکند : استوار است . تمام این
وجوه مشخصه‌ی مشترك که بر شمردیم بیکدیگر مربوطند و تمامی
آنها در مجموع خود اشتراك گروه افراد را به ملت مبدل میسازد .
پیش از پیدایش ملتها ، اشکال تاریخی دیگر اشتراك افراد وجود
داشته نظیر طایفه ، قبیله و قوم .

طایفه اشتراك افرادیست که پیوند خونی و اقتصادی دارند
اجتماع چند طایفه قبیله را تشکیل میدهد . اینها در جامعه‌ی اشتراکی
اولیه وجود داشته و پایه‌ی آنها بر مالکیت اشتراکی و سائل در
تولید و استفاده‌ی مشترك از آنها قرار داشت . قوم در جامعه‌های
بردگی و فئودالی نوعی دیگر از اشتراك افرادیست که دارای
پیوندهای خونی هستند و سرزمین و زبان و فرهنگ مشترك دارند
ولی این اشتراك هنوز باندازه‌ای کافی پابدار نیست و در مقیاس

کشوری نیز اشتراك اقتصادى هنوز كامل نيست .

با رشد سرمايه‌دارى تجزيه‌ى اقتصادى و سياسى بتدرىج از ميان رفت و بازار واحد در مقياس كشورى بوجود آمد و اشتراك پايدار افراد كه بگفته‌ى لنين عوامل اقتصادى ريشه‌دار مايه‌ى اين پايدارىست تا مبن گشت . لنين ميگويد ملت محصول ناگزير تكامل اجتماعى در دوران بورژوازى است .

ملت را با نژاد نيز نبايد اشتباه كرد. نژاد يك مقوله‌ى زيست شناسى است كه وجه مشخصه‌ى آن خصائص جسمى و ظاهرى نظير رنگ پوست و شكل چشم و غيره ميباشد . تفاوت سطح اقتصادى ، سياسى و فرهنگى خلقها بهيچوجه معلول اختلاف نژادى نيست . علم ثابت ميكند كه افراد تمام نژادها داراى استعدادهاى همانند ميباشند و عقب ماندگى برخى از آنها داراى علل اقتصادى سياسى و اجتماعى و بويژه تسلط استعمار است .

با رشد سرمايه‌دارى و بويژه در دوران امپرياليسم تضادهاى اجتماعى در داخل ملت بيش از پيش تكامل پيدا ميكند ، مبارزه‌ى بين طبقات شديدتر ميشود و منافع ملى بيش از پيش با مبارزه‌ى طبقاتى طبقه‌ى كارگر و متحدين وي پيوند مى يابد . بورژوازى براى سرپوش گذاشتن بر اين تضاد و مبارزه ، در آتش ناسيوناليسم و خصومت بين ملل ميدهمد . دشمنى و كينه‌ى بين ملل ، اختلافات ملى و زد و خورد هاى ملى همه از عواقب شوم و ناگزير سلطه‌ى

سرمایه‌داریست .

پس از سرنگونی سرمایه‌داری سیمای ملت نیز بتدریج عمیقاً تحول می‌پذیرد و بیک ملت نو ، آزاد از طبقات و تضاد طبقاتی و مبارزه‌ی طبقاتی ، به ملت سوسیالیستی بدل میشود ، که شالوده‌ی آنرا اتحاد طبقه‌ی کارگر و دهقانان زحمتکش تشکیل میدهد .

مناسبات بین‌ملل نیز از ریشه عوض میشود ، علل بی‌اعتمادی و کینه‌ها از بین میرود ، ستم ملی برچیده شده جای آنرا کمک و احترام متقابل ، تبادل روز افزون اقتصادی و فرهنگی و تکامل موزون و هماهنگ و شکوفان جمعی میگیرد . در سوسیالیسم رشد و شکفتگی هر ملت موازی با اتحاد و دوستی بین‌ملل پیش میرود .

پس از پیروزی کامل کمونیسم ، نزدیکی بیش از پیش ملل منجر به از بین رفتن تفاوت‌های ملی خواهد شد . در یک جامعه‌ی کمونیستی تکامل یافته شکل جدیدی از اجتماع تاریخی افراد ایجاد خواهد شد که وسیعتر از ملت خواهد بود و تمامی بشریت را در یک خانواده‌ی واحد گرد خواهد آورد . البته این ثمره‌ی تکامل بسیار طولانی جامعه خواهد بود و بسیار دیرتر از تحقق یگانگی کامل اجتماعی صورت پذیر خواهد شد .

مسئله‌ی ملی - یعنی مسئله‌ی طرق و وسائل رهائی ملت‌های اسیر و برقراری تساوی حقوق میان خلقها . مارکسیسم - لنینیسم اهمیت مسئله‌ی ملی را خاطر نشان ساخته و معتقد است که باید

باین مسئله برخورد مشخص تاریخی داشت ، یعنی برای حل صحیح آن لازمست تکامل جامعه را در دورانهای مختلف ، خصوصیات تکامل هر کشور معین ، تناسب نیروهای طبقاتی در صحنه‌ی جهان و در درون کشور معین ، درجه‌ی فعالیت‌نوده‌های زحمتکش ملت‌های مختلف سطح آگاهی و تشکل آنها را بحساب آورد ؛

محتوی و اهمیت مسئله‌ی ملی در همه‌ی دورانها یکسان نیست. در دوران پیدایش ملت‌ها مسئله‌ی ملی وابسته بود به سرنگونی فئودالیسم و تشکیل دولتهای ملی . در دوران امپریالیسم مسئله‌ی ملی بیک مسئله‌ی بین‌المللی و بین دولتها بدل شده با مسئله‌ی آزادی از یوغ استعمار در هم می‌آمیزد . زیرا در دوران امپریالیسم است که سیستم مستعمراتی بوجود آمد و جهان به ملت‌های اسارت‌نگر و ملل اسیر تقسیم شد . سرمایه‌داری امپریالیستی بزرگترین اسیرکننده‌ی ملت‌ها و خفه‌کننده‌ی آزادی خلقها شد . در این مرحله مسئله‌ی ملی از حدود مسئله‌ی داخل یک دولت بیرون آمده و در صحنه‌ی جهانی بصورت مسئله‌ی ملی مستعمراتی در آمد که عبارتست از مسئله‌ی مبارزه‌ی خلقها علیه یوغ استعمار ، بخاطر آزادی و رشد مستقل . این مسئله همچنین با مسئله‌ی ارضی وابستگی پیدا کرده ، زیرا توده‌ی عمده شرکت‌کننده در نهضت‌های رهائی‌بخش ملی را دهقانان تشکیل میدهند . در عصر ما احزاب کمونیست توجه فراوان به حل مسئله‌ی ملی ، به کمک به جنبش‌های رهائی‌بخش

ملی ، به جلوگیری از نقشه‌های ستمگرانه و استیلاگرانه امپریالیسم
بدفاع از حق حاکمیت و استقلال ملی کشورها مبذول میدارند.

مارکس ، انگلس و لنین توجه فراوانی به مسئله‌ی ملی نشان
داده همواره آنرا تابع مسئله‌ی انقلاب و دیکتاتوری پرولتاریا ، تابع
منافع مبارزه بخاطر سوسیالیسم و ترقی اجتماعی می‌دانستند . آنها
خاطر نشان می‌ساختند ملتی که بر ملت دیگر ستم کند خود نمی‌تواند
آزاد باشد . آنها ثابت کردند که مسئله‌ی ملی در مجموع خود در
چهارچوب جامعه‌ی سرمایه‌داری قابل حل نیست و حل قاطع آن
تنها در شرایط جامعه‌ی سوسیالیستی امکان پذیر است . تنها در
جامعه‌ی سوسیالیستی است که برابری کامل ملتها تحقق می‌پذیرد ؛
هرملتی حق دارد سرنوشت خود را مستقلاً تعیین کند و در داخل يك
کشور کثیرالمله این حق تا جدا شدن کامل را نیز در بر می‌گیرد .
اتحاد داوطلبانه و اصولی و همبستگی برادرانه در این کشورها
تنها برشالوده‌ی احترام کامل بحقوق مساوی همه‌ی ملل امکان‌پذیر
است ؟

درسند تحلیلی حزب نوده‌ی ایران درباره‌ی وضع کشور ما
پیرامون مسئله‌ی ملی در ایران چنین گفته می‌شود :

«در کشور کثیرالمله‌ی ایران یعنی کشوری که در آن خلقهای
متعددی زندگی میکنند و طی قرنهای متمادی تاریخ با
یکدیگر سرنوشت مشترکی داشته ، در ابداع و ایجاد

فرهنگ غنی و برازنده‌ای با هم همکاری کرده و در راه استقلال و آزادی متحد او دوش بدوش هم فداکاریهای بیشماری نموده‌اند؛ هنوز همه‌ی خلقها از حقوق حقه‌ی خود برخوردار نیستند. علاوه بر شرکت در تمام مصائبی که ناشی از سیاست عمومی رژیم است بکرشته محرومیت‌های ملی نیز آنها را در فشار قرار میدهد.

با رشد آگاهی ملی و درك واقعیت اوضاع ایران مبارزه‌ی خلقهای کشور ما برای تأمین حقوق ملی و دمکراتیک خود با منافع اساسی تمام خلقهای ایران در مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع درمی‌آمیزد. مبارزات متعددی که در جریان سال‌های اخیر بویژه در کردستان و آذربایجان ایران به وقوع پیوسته است این حقیقت را بنحو بارزی نشان میدهد.

پس از انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر نهضت ملل اسیر در راه آزادی و استقلال به مرحله‌ی نوینی وارد شد و نیرومندی بی‌سابقه‌ای یافت. تشکیل سیستم جهانی سوسیالیستی شرایط باز هم مساعدتری را برای مبارزه‌ی آزادیبخش ملل ایجاد کرد. در عصر ما سیل خروشان انقلابات نجاتبخش ملی سیستم مستعمراتی امپریالیسم را به تلاشی کامل و قطعی نزدیک کرده است. در این پروسه سیستم جهانی سوسیالیستی مطمئن‌ترین و عمده‌ترین تکیه‌گاه جنبش‌های

نجات بخش ملی است. انقلاب رهائی بخش ملی با احراز استقلال سیاسی پایان نمی پذیرد.

این استقلال اگر به تغییرات بنیادی در زندگی اجتماعی و اقتصادی نیانجامد و وظایف رستاخیز ملی را انجام ندهد استقلالی است سست بنیاد. فروریختن سیستم مستعمراتی امپریالیسم در زیر ضربات جنبش رهائی بخش ملی از لحاظ اهمیت تاریخی خود بلافاصله پس از تشکیل سیستم جهانی سوسیالیسم قرار دارد.

(۹۸،۷۰،۶۸،۵۸،۱۷)

۹۵ - ملی کردن (Nationalisation)

درك معنای درست این واژه ازدوجت ضروریست: یکی اهمیت فوق العادهی آن در حیات اقتصادی و سیاسی جامعه و دیگری تحریفی که بعد از معنای آن می شود و بخصوص در کشور ما کلمات ملی و ملی شده درست در جهت عکس مفهوم واقعی و علمی آن بکار برده می شود:

ملی کردن یعنی آنکه زمین، بانکها، وسائط حمل و نقل، کارخانجات و مؤسسات مختلف تولیدی و بازرگانی، انتفاعی، و بطور کلی وسائل تولید از مالکیت اشخاص و یا شرکتهای خصوصی بدر آورده شده بتعلق دولت درآید.

بنابراین مفهوم ملی کردن عبارت از الغای مالکیت اشخاص و شرکت‌های خصوصی داخلی و خارجی از مؤسسات و وسائلی است که این افراد و شرکت‌ها برای بهره‌کشی سرمایه‌داری از آن استفاده میکنند و تبدیل آنها بمؤسسات و وسائلی که در تصرف و مالکیت دولت است. وقتی میگوئیم ملی کردن صنایع نفت یعنی بدرآوردن آن از دست کمپانیهای نفتی خارجی و سپردن کلیه امور آن بدست دولت. وقتی میگوئیم ملی کردن بازرگانی خارجی یعنی انحصار کلیه دادوستدها با دیگر کشورها توسط دولت و کوتاه کردن دست بازرگانان از آن. بنابراین روشن است که استعمال کلمه‌ی «ملی» برای مدارس و یا تلویزیون یا مؤسسات دیگر که متعلق به افراد و مؤسسات خصوصی است بکلی غلط است. مدارس «ملی» درحقیقت مدارس خصوصی هستند. مدارس ملی واقعی فقط میتوان بآن مؤسسات تعلیماتی گفت که متعلق به دولت باشد.

فلان کارخانه‌ی متعلق بیک سرمایه‌دار دیگر «ملی» نیست، خصوصی است. مؤسسه‌ی ملی یعنی مثلاً راه‌آهن که متعلق بدولت است یا کارخانجات ذوب‌آهن و تراکتورسازی و ماشین‌سازی و غیره که با کمک کشورهای سوسیالیستی در دست ساختمانست. ملی کردن مؤسسات و مدارس خصوصی که به‌بنگاههای تجارنی و کسب درآمد سرشار بدل شده‌اند یعنی سلب مالکیت از سرمایه.

داران صاحب این مؤسسات و استقرار مالکیت دولت بر آنها. پس از شرح معنای واژه‌ی ملی کردن به ماهیت و سرشت آن میپردازیم. از آنجا که دولت خود خصلت طبقاتی دارد و در هر جامعه‌ای معرف و مدافع طبقه یا طبقاتی است، ملی کردن را نیز جدا از سرشت طبقاتی دولت نمیتوان در نظر گرفت. در این مفهوم بیشتر روشن میشود که ملی کردن نه فقط يك مقوله‌ی اقتصادی بلکه يك مقوله‌ی سیاسی نیز هست.

در کشورهای سرمایه‌داری «ملی کردن» مؤسسات هنوز بمعنای آن نیست که این مؤسسات متعلق به همه‌ی خلق است، زیرا دولت موجود خود مدافع و معرف همه‌ی خلق نیست. در کشورهای سرمایه‌داری «ملی کردن» شالوده‌ی استثمار را از بین نمیرد و مناسبات نوین تولیدی ایجاد نمیکند. در این جوامع بسته به تناسب نیروی طبقات و مبارزه‌ی آنها، درجه‌ی نفوذ و قدرت توده‌های زحمتکش یا فعل و انفعالات داخل گروه‌های سرمایه‌دار و منافع آنها، از ملی کردن مؤسسات هدف‌های مختلف تعقیب میشود و نتایج گوناگون بدست می‌آید.

ملی کردن گاه منجر به محدود کردن قدرت گروه‌های انحصاری میشود و گاه به تقویت شکل سرمایه‌داری دولتی می‌انجامد. نمونه‌هایی هست که سرمایه‌داران از ملی کردن برای فروش کارخانجات و وسائل کهنه و فرسوده‌ی خود و واگذاری یا

تجدید ساختمان و مدرنیزه کردن آنها بدوش دولت یعنی خزانه‌ی عمومی استفاده کرده‌اند. بهنگام قدرت توده‌های زحمتکش و مبارزه‌ی فعال آنها، ملی کردن در جهت خواسته‌های اساسی زحمتکشان و محدود کردن قدرت سرمایه‌داری صورت می‌گیرد، مثل نمونه‌ی ملی کردن برخی از مؤسسات در فرانسه پس از آزادی از یوغ فاشیسم و پیروزی نبرد عظیم ضد هیتلری.

در حال حاضر در کشورهای سرمایه‌داری دشمن عمده‌ی طبقه‌ی کارگر انحصارهای سرمایه‌داری هستند. این انحصارها دشمن عمده‌ی دهقانان، پیشه‌وران و سرمایه‌داران کوچک، اکثریت کارمندان و روشنفکران و حتی بخشی از سرمایه‌داران متوسط نیز هستند. طبقه‌ی کارگر ضربه‌ی اساسی خود را علیه انحصارها متوجه می‌سازد و کلیه‌ی قشرهای اساسی خلق را که در محو یا محدود کردن قدرت مطلقه‌ی انحصارها ذینفع هستند به‌دور خود متشکل می‌سازد.

پرتاریا طرفدار ملی کردن دامنه‌دار طبق شرایطی است که بحد اکثر بحال مردم سودمند باشد و این جزئی از برنامه پرتاریا برای مبارزه علیه قدرت مطلقه‌ی انحصارهاست.

در کشورهای در حال رشد ملی کردن دارای اهمیت حیاتی ویژه‌ایست. ملی کردن مؤسسات خارجی متعلق به انحصارگران، اهرم‌های اساسی تسلط خارجی را درهم می‌شکنند و تضمینی برای

استقلال فراهم میسازد. در نتیجه‌ی این، ملی کردن يك اقدام مهم ضد امپریالیستی است که راه رشد اقتصاد عقب مانده نگهداشته شده را هموار میکند و امکانات جدی برای رشد همه جانبه و مستقل اقتصاد ملی را فراهم میسازد. در این مورد نیز هر قدر دولت کشور در حال رشد بیشتر معرف و مدافع توده‌ها باشد، بیشتر تحت نظارت مردم باشد، بیشتر مکرانیک باشد، عمل ملی کردن عمیقتر و روشنتر بسود توده‌ها خواهد بود و برعکس هر قدر بیشتر به- استثمارگران داخلی متکی باشد از ملی کردن در عمل بیشتر در راه پروار کردن این استثمارگران و تهیه امکانات و باز کردن میدان برای بهره‌کشی آنها از مردم استفاده خواهد شد.

هنگامیکه قدرت دولتی بدست توده‌های زحمتکش بیفتد، هنگامیکه طبقه‌ی کارگر در اتحاد با سایر زحمتکشان دولت را بدست بگیرد، ملی کردن عبارت از سلب انقلابی مالکیت از طبقات استثمارگر، ایجاد مالکیت سوسیالیستی و تبدیل مؤسسات بملک تمام خلق است. تنها با ملی کردن سوسیالیستی است که تضاد اساسی سرمایه‌داری یعنی تضاد بین خصلت اجتماعی تولید و شکل خصوصی و سرمایه‌داری مالکیت از بین میرود. در آغاز ملی کردن سوسیالیستی مربوط بوسائل عمده‌ی تولید و مالکیت‌های خصوصی سرمایه‌داریست و مالکیت‌های انفرادی کوچک و متوسط را در بر نمیگیرد. در عمل طبق شرایط مختلف کشورهای جریان ملی کردن

سوسیالیستی باشکال مختلف میتواند صورت گیرد . مثلا با باز خرید همراه باشد یا نه ، کلیه‌ی اراضی زارعی را در برگیرد یا نه ، مؤسسات تولیدی کوچک و متوسط را شامل شود یا نه .

در عصر ما ، عصر گذار سرمایه‌داری بسوسیالیسم ، عصری که در آن نبرد برای رشد اقتصاد ملی و مستقل و مبارزه علیه مونوپل‌ها جای مهمی اشغال میکند ، مسئله‌ی ملی کردن حدت و فعلیت ویژه‌ای یافته است در کشورهای سرمایه‌داری ، چه پیشرفته و چه در حال رشد ، این مسئله وابستگی کامل و جدائی‌ناپذیر با مجموعه عوامل مبارزه‌ی اجتماعی ، با تأثیرتوده‌ها در حکومت ، با نبرد بخاطر دموکراسی و سوسیالیسم دارد . احزاب کمونیست ملی کردن مؤسسات سرمایه‌داری را در رابطه با منافع اقتصاد ملی ، در رابطه با پیکار بخاطر دموکراسی و سوسیالیسم مطرح میکنند ، بآن از دیدگاه طبقاتی مینگردند و مبارزه برای ملی کردن را در کادر مبارزه برای شرکت زحمتکشان در امور کشوری ، استقرار اصول دموکراتیک حکومتی ، دفاع از منافع زحمتکشان و بهبود زندگی آنان و هموار کردن راه نیل بسوسیالیسم قرار میدهند . در کشورهای سرمایه‌داری همیشه دولت سعی میکند منابع دولتی را در خدمت سرمایه‌داران و قبل از همه انحصارگران قرار دهد . در این کشورها دولتها سعی میکنند

دستاوردهای مردم را در جهت ملی کردن ، که نتیجه‌ی مبارزه‌ی شدید و طولانی بوده ، مسخ کنند و آنرا از محتوی مترقی خود خالی سازند . نمونه‌ی آنرا در صنایع نفت ایران و تسلط عملی همه جانبه‌ی کنسرسیوم بیگانه بر آن و همچنین در برخی رشته‌های ملی شده‌ی اقتصادیات فرانسه یا انگلستان می‌بینیم .

از این تجربیات نباید نتیجه گرفت که ملی کردن بیفایده و اندیشه ایست کهنه ، بلکه باید نتیجه گرفت که اولاً برای حفظ دستاوردها و تعمیق محتوی مترقی آنها باید مبارزه کرد و ثانیاً ملی کردن بخودی خود راه گذار به جامعه‌ی نوین نیست . درجهان سرمایه‌داری بخشهای ملی شده بهدایت و اراده‌ی دولت سرمایه‌داری در مراحل تحت‌الشعاع منافع عمومی سرمایه قرار دارد . در جامعه‌ی سرمایه‌داری مسئله‌ی ملی کردن بعلاوه بمشابه رابطه و تناسب بین بخش خصوصی و بخش عمومی یا دولتی مطرح میشود . اکنون هیچکس دیگر لزوم مداخله دولت را در امور اقتصادی منکر نمیشود ، حتی انحصارگران نیز خود سرمایه‌گذاریهای دولتی را در رشته‌های خاص بویژه آنهاکه سودآوری فوری ندارند و یا در رشته‌های تحقیقاتی و غیره توصیه میکنند . آنهاکه در رشته‌های دشوار و نیازمند سرمایه‌گذاریهای عمومی به لزوم دخالت دولت اعتراف میکنند وقتی صحبت برسر مؤسسات پرنفع میرسد میگویند دولت تاجر خوبی نیست . آنهاکه مثلاً سد سازی و

راهسازی و تأمین بازار را بعهده‌ی دولت میگذارند تا از بودجه‌ی عمومی برایش خرج شود. وقتی اراضی نمونه و پرآب زیر سد‌ها آماده شد دست‌اندرکار تشکیل شرکت‌های خصوصی داخلی و خارجی برای بهره‌کشی پرسود میشوند و با تصدی کشت و صنایع مربوطه توسط دولت مخالفت میکنند.

ملی کردن مؤسسات برخلاف تبلیغات سرمایه‌داران مانع سودآوری و ثمربخشی نیست، بلکه شرط آنست. ملی کردن مؤسسات همزمان با مبارزه برای تأثیر هرچه بیشتر توده‌ها در حکومت و شرکت زحمتکشانشان در اداره و رهبری مؤسسات، در زندگی اجتماعی و اقتصادی جامعه تأثیر مثبت میگذارد. ملی کردن مؤسسات در يك حکومت ملی و دمکراتیک بنوبه‌ی خود وسائل مالی لازم را برای اجرای يك برنامه‌ی اجتماعی مترقی و در راه بهروزی و رفاه مردم، برای اجرای يك سیاست ملی و برای رشد اقتصادی و در نتیجه برای تحکیم استقلال کشور فراهم میکند. در این شکل و در این مفهوم ملی کردن، وسائل تولیدی را تحت نظارت دمکراتیک خلق در خدمت جامعه میگذارد، ملاک بازدهی و ثمربخشی اقتصادی، نه ملاک سود سرمایه‌داران را پایه‌ی رشد طبق نقشه قرار میدهد، موجب ترقی فنی و استفاده از دستاوردهای علمی میشود و امکان میدهد که همکاری‌های بین‌المللی وسیع مالی و بازرگانی و اقتصادی فارغ از تسلط سرمایه‌ی خارجی و وابستگی‌های

نواستعماری یعنی با تضمین استقلال ملی صورت پذیر شود. به این جهت و در این شرایط است که ملی کردن شکل مدرن و شکل دمکراتیک رشد اقتصادیست.

۹۶- مناسبات تولیدی و نیروهای تولیدی (نیروهای مولده)

نیروهای تولیدی عبارتند از وسائل کار، موضوع کار، علم و فن که بکمک آنها نعم مادی تولید میشود و انسانها که این وسائل را بکار میگیرند و بسا کمک تجربه‌ی خود در تولید و مهارت در کار همه‌ی نعمتهای موجود زندگی را تهیه میکنند.

در تمام مراحل تکامل جامعه نیروی اساسی تولید توده‌های زحمتکش بوده و هستند. آنها نقش قاطع را در تکامل تولید ایفاء میکنند. نیروهای تولیدی عنصر انقلابی تولیداند و رشد آنها شالوده‌ی رشد و تحولات اجتماعی را تشکیل میدهد. نیروهای تولیدی بیانگر رابطه‌ی بین انسان از یکسو و اشیاء و قوای طبیعت از سوی دیگراند. بازده کار و تسلط انسان بر طبیعت بهمان اندازه بیشتر است که نیروهای تولیدی رشد یافته باشد، یعنی وسائل تولید و ابزار کار کاملتر و همه‌جانبه‌تر باشد و تجربه و مهارت و سطح فرهنگی و علمی انسانها بالاتر باشد. در جریان تولید انسانها و وسائل و ابزار تولید را تکمیل میکنند، ماشینهای جدید می‌آفرینند، از

طبیعت بهتر و همه‌جانبه‌تر بهره میگیرند، بر نیروهای طبیعت مهار میزنند، شناسائی‌های فنی و علمی خود را کاملتر و غنی‌تر میکنند و به این ترتیب رشد مداوم نیروهای تولیدی را تأمین می‌کنند. علم با ترقیات شگرف و کشفیات بزرگ و انقلابی خود در همه زمینه‌ها، با تأثیر در شرایط اقلیمی و تسخیر کیهان و کشف منابع جدید انرژی و تسلط بر طبیعت، با تدوین شیوه‌های دقیق اداره‌ی امور اقتصادی و رهبری جامعه و غیره بیش از پیش به یک عامل قاطع در زمینه‌ی افزایش نیروهای تولیدی تبدیل می‌گردد. رشد نیروهای تولیدی اساس تکامل تولید و شالوده‌ی تغییر عنصر دیگر تولید یعنی مناسبات تولیدی می‌باشد.

مناسبات تولیدی عبارتست از روابطی که بین انسانها در جریان تولید، مبادله و توزیع نعم مادی مستقر می‌گردد و خود پایه و زیربنای اقتصادی جامعه را تشکیل می‌دهد. ماهیت این مناسبات تولیدیست که سراسر نظام زندگی اجتماعی و ساخت درونی اجتماع را تعیین می‌کند.

مسئله‌ی اساسی در بررسی وضع مناسبات تولیدی عبارت از اینست که وسائل تولید در اختیار و تملك کیست؟ آیا تعلق بهمی جامعه دارد و یا در مالکیت برخی اشخاص، گروهها و طبقات است که از این تملك برای بهره‌کشی از سایر افراد، گروهها و طبقات استفاده می‌کنند.

بدیگر سخن وضع مناسبات تولیدی بمانشان می‌دهد که وسائل تولید و در نتیجه نعم مادی که توسط انسانها ایجاد می‌شود، چگونه بین افراد جامعه تقسیم می‌گردد.

درست همین انواع مناسبات تولیدیست که انواع صورت-بندیها یا فرم‌اسیون‌های اجتماعی و اقتصادی را بوجود می‌آورند. در جوامع بردگی و فئودالیسم و سرمایه‌داری یعنی در جوامع منقسم بطبقات متخاصم، مناسبات تولیدی برشالوده‌ی استثمار فرد از فرد، بر پایه‌ی تسلط و تابعیت استوار است. در سوسیالیسم این مناسبات همکاری رفیقانه، سود مشترک و کمک متقابل بین انسانهاست که از هرگونه استثمار و ستم فارغ هستند.

مناسبات تولیدی و نیروهای تولیدی در وحدت دیالکتیکی قرار دارند. درجه‌ی تکامل مناسبات تولیدی را سطح رشد نیروهای تولیدی معین می‌کند و بنوبه‌ی خود مناسبات تولیدی در تکامل و رشد نیروهای تولیدی تأثیر می‌گذارد، آنها تند یا کند می‌کند. قانون اقتصادی عام در کلیه‌ی صورت‌بندیهای اجتماعی و اقتصادی عبارتست از قانون تطابق مناسبات تولیدی با خصلت نیروهای تولیدی. نیروهای تولیدی فقط آنهانگام می‌توانند بطور کامل و بدون مانع رشد یابند که مناسبات تولیدی در جامعه با خصلت و وضع نیروهای تولیدی در مرحله‌ی معین تکامل آن مطابقت کند و در جریان تکامل جامعه مناسبات مستقر شده‌ی تولیدی از تحولات و

رشد نیروهای تولیدی عقب میمانند و در جوامع متضاد بالاخره در مرحله‌ی معینی تطابق اولیه‌ی خود را بر آن از دست می‌دهند، با خصلت نیروهای تولیدی در تضاد واقع می‌شوند و به قید و بندی در راه تکامل نیروهای تولیدی مبدل می‌گردند. در این موقع است که عصر انقلاب اجتماعی آغاز می‌گردد. انقلابی که تضاد را حل می‌کند و جامعه را بمرحله‌ی کیفیتاً بالاتری ارتقاء می‌دهد برخورد بین نیروهای تولیدی رشدیابنده و بالنده با مناسبات تولیدی کهنه و فرسوده، پایه‌ی اقتصادی انقلاب را تشکیل می‌دهد.

در جامعه‌ی سوسیالیستی بعثت فقدان طبقات متخصصم و منافع متضاد آنان، بعثت وجود مالکیت اجتماعی بروسائل تولید و از طریق رهبری علمی و طبق نقشه‌ی جامعه، تضادهای ناشی از عقب ماندن مناسبات تولیدی از رشد نیروهای تولیدی به برخورد خصمانه و به انفجار نمی‌انجامد، بلکه با انجام رفرم‌های بموقع و تغییرات لازم و بهبود مداوم اداره‌ی امور اقتصادی و رهبری جامعه روابط تولیدی با رشد نیروهای تولید تطبیق داده می‌شود.

شیوه‌ی تولید عبارتست از همین وحدت نیروهای تولیدی و مناسبات تولیدی در هر دوران معین تاریخی. شیوه‌ی تولید بیانگر نحوه‌ی بدست آوردن وسائل زندگی بشریست، از خوراک و پوشاک گرفته تا منزل و سوخت و وسائل تولید و غیره که برای موجودیت نوع بشر و تکامل اجتماع ضرورت دارد. این مفهوم هم مناسبات

بین انسان و اشیاء و نیروهای طبیعی را در بر می گیرد و هم مناسبات
بین خود انسانها را از نظر مالکیت بر وسائل تولید .

تحول و تغییر شیوهی تولید ، با رشد و تغییرات در نیروهای
تولیدی آغاز می شود که بدنبال خود و طبق قانون تطابق مناسبات
تولیدی با خصلت نیروهای تولیدی، تغییر در مناسبات تولیدی را
موجب می گردد. شیوهی تولید شالودهی هر دوران اجتماعی را
تشکیل می دهد. تحول بنیادی يك جامعه به معنای تغییر شیوهی تولید
در مفهوم دیالکتیکی آنست که تمام زندگی اجتماع و اندیشه ها و
نهادهای و مؤسسات اجتماعی را بدنبال خود تغییر می دهد . بدین
جهت است که تاریخ رشد جامعه در درجهی اول تاریخ شیوه های
تولیدیست که یکی جای دیگری را می گیرد و هر يك از آنها مرحلهی
نو و عالی تری از تاریخ جامعهی بشری را نشان میدهد.

(۷۳،۱۹)

۹۷ - میلیتاریسم (Militarisme)

عبارتست از سیاست دول سرمایه داری دایر بتحکیم و تقویت
مداوم نیروهای نظامی، استفاده از نیروی نظامی در امور سیاسی و
تدارك جنگهای اشغالگرانه . میلیتاریسم در عمل منجر به استقرار
سیطره ی ارتجاعی ترین و متجاوزترین عناصر سرمایه ی انحصاری

برحیات اجتماعی و سیاسی کشور میشود.

در زمینه تولید، میلیتاریستی کردن یا نظامی کردن آن بشکل ازدیاد تولید صنایع اسلحه سازی و بکارافتادن چرخ زرادخانه‌ی جنگی و رشته‌های مربوط بآن جلوه‌گر میشود، و همزمان با آن تولید صنعتی در رشته‌های دیگر بطور نسبی پائین می‌آید و حتی گاه بطور مطلق نیز کاسته میشود. نتیجه‌ی مستقیم نظامی کردن اقتصاد وخیم شدن وضع زحمتکشان است، زیرا اکثر منابع درآمدهای کشور بمصرف تسلیحات میرسد و برای مصارف عمرانی و اجتماعی مقدار کمتری باقی میماند. بعلاوه بر مالیاتها افزوده میشود، دستمزد واقعی پائین می‌آید و از قدرت خرید کاسته میشود. محافل زمامدار سرمایه‌دار برای رفع تضادها و ادامه‌ی سیطره‌ی خویش به میلیتاریسم متوسل میشوند ولی این سیاست خود موجب تشدید تضادها و ایجاد تضادهای جدید در بطن نظام سرمایه‌داری میشود. این سیاست همزمان با سیطره‌ی انحصارات، تشبثات دول‌امپریالیستی علیه کشورهای سوسیالیستی و نهضت آزادیبخش ملی و زحمتکشان کشور خود و انعقاد پیمانهای نظامی تجاوزکارانه وسعت می‌یابد. سرمایه‌داری انحصاری دولتی میلیتاریسم را بطرز بیسابقه‌ای شدت میدهد و مصارف عظیم تسلیحاتی، وجود نیروهای نظامی بسیار زیاد و اختصاص بودجه‌های کلان بمخارج جنگی را مسوجب می‌گردد.

میلیتاریسم که موجب افزایش ثروت گروه‌های خاصی از بورژوازی انحصاری می‌شود، بخانه‌خرابی توده‌ها، تورم پول و گرانی می‌انجامد و دورنمای يك جنگ جهانسوز با قربانیها و نابودیهای بیسابقه را درمقابل بشریت می‌گشاید. مبارزه‌ی زحمت‌کشان علیه میلیتاریسم، علیه ه‌صارف جنگی، علیه نظامی‌کردن حیات سیاسی و اجتماعی بخشی از مبارزه علیه انحصارها و بخاطر صلح، دمکراسی و سوسیالیسم است.

(۷۲،۱۲)

۹۸ - ناسیونالیسم (Nationalisme)

از واژه‌ی ناسیون بمعنای ملت مشتق است و مفهوم ملی‌گری متعصب خصم سایر ملل را میرساند و نباید آنرا با میهن پرستی و دفاع از حق حاکمیت ملی اشتباه کرد. در این مفهوم ناسیونالیسم یکی از اصول ایدئولوژی و سیاست بورژوازیست. تظاهر آن برتر شمردن ووالادانستن همه‌ی خصائل و ویژگیهای ملت خود و خوار دانستن و بسخره گرفتن و دشمن انگاشتن سایر ملل است.

ناسیونالیسم که به خصومت بین خلقها دامن می‌زند در جریان پیدایش ملت در جامعه بورژوازی پدید شد و وابسته به رشد سرمایه‌داریست. این ایدئولوژی و سیاست در دوران اعتلای سرمایه‌داری

و مبارزه علیه فئودالیسم نقش مترقی بازی کرده و در ایجاد آگاهی ملی و تشکیل دولت ملی مؤثر بوده است. ناسیونالیسم که بیانگر مناسبات بین ملت‌ها در دوران سرمایه‌داریست بدو شکل تظاهر می‌کند :

اول نزد ملت حاکم بشکل شوینیسم ملت بزرگ که مظاهر آن تفاخر و برتر دانستن خود و لگدمال کردن حقوق و منافع دیگران و تمایل به تحلیل بردن دیگران در خود است .

دوم نزد ملت محکوم به شکل ناسیونالیسم محلی که تظاهر آن عدم اعتماد بدیگران، در خود فرورفتن ملی و تمایل به انزوا و جدائی است .

مبلغین بورژوازی و فرمیستها با سفسطه پیرامون « منافع عمومی ملت » و تحریک ناسیونالیسم ، با اشاعه‌ی تعصبات ملی و احساسات برتری‌جویانه یا انزواطلبانه و کینه‌توزانه سعی می‌کنند آگاهی طبقاتی زحمتکشان را تخدیر کنند ، در نهضت کارگری جدائی بیفکنند و جنگهای استعماری و استیلاگرانه را توجیه کنند . ناسیونالیسم با مصالح زحمتکشان و با منافع واقعی ملی سازگار نیست .

برخورد کمونیستها با ناسیونالیسم برخورداردی تاریخی ، مشخص و منطقی است . مارکسیست - لنینیستها ناسیونالیسم ملت حاکم را که بر سلطه‌ی يك ملت بر ملت دیگر صحه می‌گذارد

قاطعه‌انه طرد می‌کنند و آنرا ارتجاعی می‌شمرند و از ناسیونالیسم ملت‌اسیر بآن معنا که دارای محتوی ضد امپریالیستی، دارای مضمون خلقی، دمکراتیک و مترقی است، بدان معنا که خواستار آزادی و حاکمیت و رشد ملی مستقلانه است حمایت می‌کنند. عبارت دیگر در عصر امپریالیسم و نبردهای ضد استعماری، در مرحله معینی از رشد و توضیح نهضت آزادیبخش ملی کمونیستها از نظر تاریخی موجه می‌شمرند و وظیفه‌ی خود میدانند که از آن جنبه از ناسیونالیسم ملت‌اسیر و محکوم که علیه امپریالیسم متوجه است پشتیبانی کنند، زیرا که در این مرحله مشخص ناسیونالیسم دارای محتوی دمکراتیک عمومی، دارای ماهیت ضد امپریالیستی و هدف آن کسب استقلال سیاسی و اقتصادیست.

منافع استثمارگران و مرتجعین همین ملل بسوی آشتی و اتفاق با امپریالیستها متوجه است که می‌کوشند سرانجام ناسیونالیسم را در همان کوره راه خدمت به سرمایه‌داری و استثمار زحمتکشانشان خودی بیاندازند. کمونیست‌ها با این جنبه‌ی ناسیونالیسم مبارزه می‌کنند.

در جامعه‌ی سوسیالیستی، هنگامیکه برابری واقعی حقوق بین ملل برقرار شود، زمینه‌های اجتماعی و اقتصادی ناسیونالیسم نیز از بین میرود، اگرچه مظاهری از آن به صورت بقایای نظام کهنه سرمایه‌داری در آگاهی و رفتار برخی افراد باقی میماند، زیرا که

سحر ناسیونالیسم سخت جان و دیرپاست.

مارکسیسم - لنینیسم در برابر ناسیونالیسم اصل انترناسیونالیسم
پرولتری را قرار میدهد.

هدف غائی زحمتکشان یعنی الغای استثمار و ایجاد جامعه
کمونیستی تنها از راه اتحاد زحمتکشان همه ی ملل و اجرای
سیاست و ایدئولوژی انترناسیونالیسم پرولتری امکان پذیر
است.

در حال حاضر همانطور که در سند اصلی کنفرانس جهانی
احزاب برادر گفته میشود:

وامپریالیسم باتشویق ناسیونالیسم ارتجاعی در کشورهای
رشدیابنده، اصطکاکها ایجاد میکند و بین آنها نفاق
می افکند و بشدت میکوشد بیش از پیش لبه ی این ناسیونالیسم
را علیه سوسیالیسم و کمونیسم متوجه کند و از این راه
نیروهای ملی و مترقی و انقلابیون را در این کشورها
منشعب و پراکنده کند و میکوشد مبارزان میهن پرست را
از بهترین دوستان خود یعنی از کشورهای سوسیالیستی
و جنبش انقلابی کارگری در کشورهای سرمایه داری جدا
و منفرد کند.

ناسیونالیسم شکل اندوید و آلیسم و خودپرستی جمعی متعلق
به بورژوازی و خرده بورژوازی است، انباشته از غرور بیجان نسبت

بخود و نفرت بیخردانه نسبت بدیگرانست .
انترناسیونالیسم بر روحیه کلکتیویسم، پیوند و همبستگی
پرلتاریا متکی است و حفظ منافع ملت را در چهارچوب منافع ملل
دیگر در نظر می گیرد . کمونیستها در عین انترناسیونالیست بودن
میهن پرستان واقعی هستند . آنها بخلق کشور خود، به میهن خود،
به افتخارات واقعی آن در فرهنگ و علم و هنر عشق میورزند . تمام
زندگی و مبارزه‌ی آنها وقف سعادت، رفاه و ترقی مادی و معنوی
مردم زحمتکش میهن شانست . میهن پرستی کمونیستها تا پای جان
و بقیمت خون ثابت شده است . این میهن پرستی از ناسیونالیسم، از
کین نسبت بملل دیگر، از غرور در باره‌ی زورگوئیها و کشور گشائی-
های گذشته‌ی ملت خود بیگانه است . کمونیستها خواستار تأمین
حق حاکمیت خلق‌های داخل میهن خود و مدافع تمامیت و استقلال
کشور خود هستند . آنها مبلغ پرشور میهن پرستی و بشر دوستی
راستین هستند .

(۹۴،۶۸،۱۷)

۹۹- نواستعمار Neocolonialisme

در دوران تلاشی سیستم مستعمراتی امپریالیسم، در مقابل
نهضت چوشان رهائی بخش ملی و مبارزه‌ی پرشور استقلال طلبی،

در شرایط ایجاد و تحکیم اردوگاه سوسیالیستی و نفوذ روز افزون اندیشه‌های سوسیالیسم در سراسر جهان، در حالیکه سوسیالیسم عامل تعیین کننده در جهان تبدیل میشود دیگر برای امپریالیستها امکان ندارد که مثل گذشته سرزمین‌های غیر را استعمار کنند، یعنی سیادت مطلق و آشکار سیاسی و اقتصادی و نظامی خود را بر آنها مستقر سازند. امپریالیستها برای اجرای نقشه‌های سوق الجیشی سیادت بر جهان و حفظ و بسط نفوذ سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک خود ناچار بشیوه‌های دیگر عمل میکنند، اسلوب‌های تازه‌ای بکار می‌برند تا بمقاصد خود دست یابند. این مقاصد ماهیتا استعماری هستند ولی شیوه‌های نیل بآن جدید است و بسا استعمار کلاسیک در اواخر قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم تفاوت دارد. از اینجهت هم آنرا استعمار نو میخوانند. در عین حال توسل امپریالیسم به سیاست نو استعماری نشانه‌ی محکومیت و شکست سیاست استعماری امپریالیسم و ناشی از خصمت عمومی امپریالیسم جهانی است. این شیوه‌های نو و اسالیب تازه‌ی امپریالیستها چیست؟ عمده‌ترین آنها فهرست وار از این قرار است :

۱- حاکم کردن گروه‌های محلی که بحالات مختلف و در

درجات گوناگون از سیاست امپریالیستها پیروی میکنند با توسل بتوطئه، کودتا، ترور و نظائر آن.

۲- در دست گرفتن اهرم‌های اساسی در صنعت، تجارت و

کشاورزی بوسیله‌ی سرمایه‌گذاریهایی مستقیم و مختلط، تسلط از راه صدور سرمایه، دادن قرضه، سیاست باصطلاح کمک و همچنین فشار اقتصادی و تطمیع محافل حاکمه.

۳- تحمیل بازرگانی خارجی غیرمساوی با مبادله‌ی نابرابر که ماهیتاً مانع رشد اقتصادی شده کشور را درحالت بازارفروش محصولات ساخته شده بقیمت انحصاری گران و تهیه‌ی مواد خام ارزان قیمت نگاه میدارد.

۴- تشکیل بانکها و کنسرنها و دیگر مؤسسات اقتصادی که دولتی در داخل دولت میشوند و نبض اقتصادی کشور را در دست میگیرند نظیر کنسرسیون بین‌المللی نفت و بانک توسعه صنعتی و معدنی ایران که درعین حال نمونه‌ای از استعمار نوین جمعی چندین کشور امپریالیستی هستند.

۵- تحصیل قراردادهای نامساوی و با شرایط سنگین و اسارت بار اعم از سیاسی، نظامی و اقتصادی.

۶- کشاندن به پیمانهای نظامی دوجانبه یا منطقه‌ای نظیر پیمان ستو و قرارداد دوجانبه ایران و امریکا.

۷- استفاده از مؤسسات باصطلاح فرهنگی و مطبوعاتی و خیریه و تعاون و نظیر آنها برای دسته‌بندیها و سوءاستفاده‌ی سیاسی در گروههای هیئت حاکمه از یکسو و برای نفوذ ایدئولوژیک در جامعه و اشاعه‌ی نظریات تخطئه‌کننده‌ی دموکراسی و استقلال و

سوسیالیسم از سوی دیگر.

۸- کوشش در راه جلب بورژوازی ملی و ذینفع ساختن آن در سرمایه‌گذارهای مشترک و جلب برخی قشرهای دیگر بمنظور بسط تکیه‌گاه اجتماعی خود.

۹- استفاده از نفاق و دودستگی و ایجاد برخوردهای مصنوعی و تفرقه‌افکنی بین نیروهای رهائی بخش ملی و مترقی.

۱۰- استفاده از آنتی کمونیسم باشکال گوناگون راست و

«چپ» آن.

درباره‌ی اسلوبهای امپریالیسم برای اسارت کشورهای رشد‌یابنده در سند اساسی کنفرانس جهانی احزاب کمونیست و کارگری (۱۹۶۹) چنین گفته میشود:

در مبارزه‌ی علیه جنبش آزادیبخش ملی، امپریالیسم از یکسو با سرسختی از بازمانده‌های استعمار دفاع میکند و از سوی دیگر کوشاست با شیوه‌های نو استعماری راه ترقی اقتصادی و اجتماعی را بر کشورهای رشد‌یابنده، بر کشورهاییکه حاکمیت ملی کسب کرده‌اند، ببندد. بدین منظور از محافل ارتجاعی حمایت میکند؛ از لغو نظامهای اجتماعی عقب مانده جلو میگیرد و میکوشد بر سر راه رشد بسوی سوسیالیسم یا راه مترقی غیر سرمایه‌داری که

دورنمای سوسیالیستی می‌کشاید، ایجاد موانع و دشواری

کند .

امپریالیستها بر این کشورها قراردادهای اقتصادی و

پیمانهای نظامی - سیاسی که ناقض حق حاکمیت آنهاست

تحمیل مینمایند ، از طرق صدور سرمایه، بازرگانی

نامتعادل ، بازی قیمتها و کورس ارزها ، وامها ، از

طریق اشکال گوناگون به اصطلاح « کمک » و اعمال فشار

از جانب سازمانهای مالی بین المللی ، این کشورها را

استثمار میکنند .

با توسل به این شیوه‌ها و نظائر آن ، کشورهای بزرگ

امپریالیستی بسیاری ممالک دیگر را به ویژه در آسیا و آفریقا و امریکای

لاتین وابسته به خود نگاه میدارند ، اگرچه در آنها حکومتهای محلی ،

آرتش ، دولت و مجلس محلی وجود دارد و در ظاهر نوعی استقلال

سیاسی صورتی حفظ میشود .

در بکار بردن این اشکال نفوذ و سلطه ، به ویژه ایالات متحده

امریکا است که بعزت قدرت اقتصادی و سیاسی خود مقام اول را

حائز است . امپریالیسم امریکا امروز استعمارگر عمده‌ی بین المللی

خلقه‌هاست . سه چهارم کلیدهای سودهای ناشی از صدور سرمایه‌های

انحصاری به همهی کشورهای سرمایه‌داری به جیب شرکت‌های

امریکائی میرود . امپریالیسم امریکا بمیراث خوار عمده‌ی سیستم

مستعمراتی امپریالیستی بدل شده است. در عین حال ایالات متحده ژاندارم بین‌المللی معاصر است، زیرا که نقش قاطع و رهبری‌کننده را در مقابل جنبشهای مترقی و استقلال‌جو به عهده دارد و مرکز اساسی استعمار جدید است.

در این شرایط روشن است که مبارزه علیه استعمار با مبارزه علیه استعمار کلاسیک به پایان نمی‌رسد. استقلال سیاسی با اینکه گامی به جلو است ولی اگر تحکیم نشود، با استقلال اقتصادی توأم نباشد، بهیچوجه برای جوابگوئی به نیاز جامعه و خواست مردم کافی نیست. به همین جهت پیکار برای تحکیم استقلال سیاسی و کسب استقلال اقتصادی و از بین بردن هرگونه وابستگی به امپریالیسم باید همچنان ادامه یابد. هدف مبارزان در این پیکار باید روشن و صریح متوجه امپریالیسم جهانی و انحصارات امپریالیستی و شیوه‌های استعمار نو و کهنه باشد و دوست و متحد یعنی کشورهای سوسیالیستی و نهضت‌کارگری کشورهای پیش‌افتاده‌ی سرمایه‌داری باید بدرستی تمیز داده شود. این مبارزه‌ایست که در عصر ما دروسعت و در عمق بسط می‌یابد و پس از حل مسائل سیاسی متدرجاً بمسائل اقتصادی و اجتماعی حاد می‌پردازد و ریشه‌ای و پیگیرتر میشود. هرگاه انقلاب‌رہائی بخش ملی به تغییرات عمیق در زندگی اقتصادی و اجتماعی نیانجامد و وظایف حیاتی و رستاخیز ملی را انجام ندهد، استقلال سیاسی حاصل از آن سنت بنیاد و

موهوم خواهد بود .

هدف همه‌ی نیروهای اصیل ملی و مترقی و در رأس آنها
طبقه‌ی کارگر و حزب وی در مبارزه برضد امپریالیسم و استعمار
نوین عبارتست از:

۱- محو کلیه‌ی بقایای استعمار و استعمار نوین ، ریشه‌کن
ساختن تسلط امپریالیسم ، طرد انحصارهای خارجی و
احداث صنایع ملی .

۲- الغای نظامات و بقایای فئودالی ، انجام اصلاحات
اساسی ارضی با شرکت همه‌ی دهقانان و به نفع همه‌ی
دهقانان .

۳- تعقیب سیاست خارجی صلحجویانه و ضد امپریالیستی .
۴- تعمیم دموکراسی در حیات اجتماعی و استقرار حقوق و
آزادیهای دموکراتیک بنحویکه سرنوشت کشور را بدست
توده‌های مردم سپارد .

۵- تأمین رفاه و ترقی و عدالت اجتماعی .

(۷۹،۶۳،۳۷،۱۳،۱۲،۸)

۱۰۰- وضع انقلابی

انقلاب اجتماعی عبارتست از حل تضادهای اجتماعی به

نحوی که به تغییر کیفی زیر بنا و روبنا یعنی تغییر صورت بندی اجتماعی منجر گردد. تضاد میان رشد نیروهای مولده و مناسبات تولیدی مبانی اقتصادی یعنی شرایط مادی انقلاب را فراهم میآورد و در مرحله‌ی معینی ضرورت انقلاب اجتماعی را مطرح میسازد. فراهم آمدن شرایط مادی انقلاب برای انقلاب کافی نیست برای انقلاب اجتماعی علاوه بر شرایط مادی، تغییرات عینی معین دیگری که شرایط عینی اصطلاح میشود ضرورت دارد و به قول لنین مجموعه‌ی این تغییرات عینی، وضع انقلابی نامیده میشود.

لنین برای وضع انقلابی سه علامت عمده می‌شمارد:

۱) بحران ملی عمومی که هم‌استمار شوندگان و هم‌استمارگران را در بر می‌گیرد، بدین معنا که نه فقط استمار شوندگان پائینی‌ها نخواهند بشیوه‌ی گذشته زندگی کنند، بلکه استمارگران «بالائی‌ها» هم نتوانند بشیوه‌ی گذشته حکومت نمایند.

۲) تشدید فوق‌العاده‌ی فقر و نیاز توده‌های زحمتکش.

۳) تشدید قابل ملاحظه‌ی فعالیت توده‌های زحمتکش بنحویکه هم در نتیجه‌ی بحران عمومی و هم در نتیجه‌ی اقدامات خود هیئت حاکمه بیش از پیش بمبارزه‌ی تاریخی مستقل جلب میشوند. اوضاع بین‌المللی، بخصوص وجود اردوگاه سوسیالیسم

در شرایط کنونی ، انقلاب یا بحرانهای انقلابی در کشورهای امپریالیستی انقلاب در کشور همجوار ، جنگ و نیز بحرانهای ناشی از ستم ملی و تبعیض نژادی و غیره بمشابه عوامل عینی میتوانند در پیدایش وضع انقلابی مؤثر باشند .

وضع انقلابی ناشی از تغییرات عینی و بر حسب شرایط تاریخی در کشورهای مختلف میتواند بصورت گوناگون بروز کند و در این یا آن کشور ، در این یا آن زمان معین - این یا آن عامل عینی در پیدایش وضع انقلابی نقش کمتر یا بیشتر داشته باشد .

آنچه مهم است ، اینست که انقلاب بدون وضع انقلابی میسر نیست و وضع انقلابی معلول دگرگونیهای عینی معین در زندگی اجتماعی است و این دگرگونیها بقول لنین نه فقط به اراده‌ی افراد و گروهها و احزاب جداگانه ، بلکه حتی به اراده‌ی طبقات جداگانه نیز بستگی ندارد .

انقلاب بدون وضع انقلابی میسر نیست ، ولی از هر وضع انقلابی ، انقلاب پدید نمی‌آید . برای اینکه امکان تحول انقلابی به تحقق پیوندند ، عامل ذهنی نیز ضرورت دارد . بقول لنین ، «انقلاب مولود هر وضع انقلابی نیست ، بلکه مولود وضعی است که در آن به تغییرات پیشگفته ، دگرگونی ذهنی یعنی توانائی طبقه‌ی انقلابی ، به اقدامات توده‌ای بحد کافی نیرومندی

اضافه شود که بتواند دولت کهنه را که هیچگاه حتی در
درون بحر آنها نیز اگر آنرا «نیندازند»، نمی‌افتد»، درهم
شکند (یا متزلزل سازد).

چنین کاری فقط از عهده‌ی پیشاهنگ طبقه‌ی انقلابی، یعنی
حزب طراز نوین طبقه‌ی کارگر برمی‌آید. حزب طبقه‌ی کارگر روح
ومغز عامل ذهنی انقلاب را تشکیل میدهد.

تئوری لنینی انقلاب درست در نقطه‌ی مقابل «تئوری» چپ‌روها
قرار دارد که بالزوم وضع انقلابی را برای انقلاب بکلی نفی میکنند
و یاب‌به‌آن برخورد سطحی و عامیانه دارند.

(۹۲، ۱۹)

فهرست واژه‌ها بترتیب الفباء

- | | |
|---------------------------------|---------------------------------|
| ۱۷- انترناسیونالیسم پرلتری | ۱- آپارتاید |
| - انتقاد و انتقاد از خود (۴۲) | ۲- آبولیتسم |
| - آنتی سمیتسم (۶۸) | ۳- اتحاد مقدس |
| ۱۸- انضباط حزبی ودمکراسی حزبی | ۴- ارتجاع |
| ۱۹- انقلاب | ۵- آریستوکراسی |
| ۲۰- انقلاب فرعنگی | آژیتاسیون (۳۴) |
| ۲۱- انقلاب کبیر سوسیالیستی اکبر | اساسنامه (۴۲) |
| ۲۲- انکیزیسیون | ۶- استعمار |
| ۲۳- اومانسم | ۷- استراتژی و تاکتیک |
| ۲۴- ایدئولوژی | ۸- استعمار |
| ۲۵- بایکوت | ۹- اشکال مبارزه |
| ۲۶- برابری | اعتصاب (۴۲) |
| ۲۷- برده‌داری | ۱۰- اقتصادسیاسی |
| ۲۸- بلانکسم | ۱۱- الیکارشی |
| ۲۹- بورژوازی | ۱۲- امپریالیسم |
| ۳۰- پارلمان و مبارزه‌ی پارلمانی | ۱۳- امتیاز |
| ۳۱- پاسیفیسم | ۱۴- آنارشسم |
| ۳۲- پایه و روئنا | ۱۵- اندویدوآلیسم |
| | ۱۶- انترناسیونال اول، دوم و سوم |

- ۵۱- راسیسم
 رعیت (۷۶)
 ۵۲- رفرم
 رفرمیسم
 ۵۳- رفرم ارضی
 -روپنا
 ۵۴- رویونیسم
 - روابط تولیدی (۹۶)
 - رهبری (۴۲)
 ۵۵- ژئوپلیتیک
 ۵۶- سانترالیسم دمکراتیک
 ۵۷- ستون پنجم
 ۵۸- سرمایه‌داری
 سرف - سرواژ (۷۶)
 ۵۹- سطح زندگی
 ۶۰- سکتاریسم
 ۶۱- سندیکا
 ۶۲- سوسیالیسم
 ۶۳- سه جریان عمده، ضد
 امپریالیستی معاصر
 ۶۴- سیاست
 ۶۵- سیستمهای انتخاباتی
 ۶۶- شخصیت، نقش و کیش آن
 شعار (۴۱)
 ۶۷- شمشیر داموکلس
 ۶۸- شوینیسم، کمپولیسیسم، میهن-
 پرستی
 شیوهی تولید (۹۶)
- پدر شاهی (۸۰)
 ۳۳- پرلتاریا
 ۳۴- پروپاگاندا و آژیتاسیون
 پلنوم (۴۲)
 پلوتکراسی (۱۱)
 تاکتیک (۷)
 تبلیغ (۳۴)
 ترویج (۳۴)
 ۳۵- تحت‌الحمایگی
 تظاهرات (۴۱)
 ۳۶- تئوری
 ۳۷- جنبش آزادیبخش ملی و همزیستی
 مسالمت‌آمیز
 ۳۸- جنگ
 ۳۹- جنگ سرد
 ۴۰- جهان‌بینی
 ۴۱- چند نوع از فعالیت‌های توده‌ای
 ۴۲- چندواژه مربوط بزندگی حزبی
 ۴۳- حزب
 ۴۴- دکماتیسم
 ۴۵- دماغوژی
 ۴۶- دمکراسی
 دمکراسی حزبی (۱۸)
 ۴۷- دولت
 ۴۸- دیکتاتوری پرلتاریا
 ۴۹- دیوار چین
 ذهنی (۷۱)
 ۵۰- رادیکالیسم

- ۶۹- صهیونیسم
 ۷۰- طبقه
 ۷۱- عینی و ذهنی
 ۷۲- فاشیسم
 ۷۳- فرم‌های اجتماعی-اقتصادی
 ۷۴- فرم
 ۷۵- فرهنگ
 ۷۶- فنودالیسم
 ۷۷- کاپیتولاسیون
 کادر (۴۲)
 ۷۸- کارگر کشاورزی
 کسوپلیتسم (۶۸)
 ۷۹- کشورهای غنی- کشورهای فقیر
 کلکتیویسم (۱۵)
 کمپرادور (۲۹)
 ۸۰- کمون اولیه
 ۸۱- کمونیسم
 کمیترون (۱۶)
 کنفرانس (۴۲)
 کنگره (۴۲)
 ۸۲- کولاک
 ۸۳- لاتیفونددیست
 لنینیسم (۸۶)
 ۸۴- لومین پرتاریا
 ۸۵- لیبرالیسم
 مادر شاهی (۸۰)
- ۸۶- مارکسیسم - لنینیسم
 ۸۷- مالک‌کاریسم
 ۸۸- ماکیاولیسم
 ۸۹- مالتوسیانیسم
 ۹۰- مانیفست
 ۹۱- مبارزه‌ی حزبی
 ۹۲- مبارزه‌ی طبقاتی
 متروپل (۸)
 میتینگ (۴۱)
 مرامنامه (۴۲)
 مرتجع (۴)
 مستعمره (۸)
 ۹۳- مسئله‌ی ارضی
 ۹۴- ملت و مسئله‌ی ملی
 ۹۵- ملی‌کردن
 ۹۶- مناسبات تولیدی و نیروهای
 تولیدی
 ۹۷- میلیتاریسم
 میهن‌پرستی (۶۸)
 نازیسم (۷۲)
 ناسیونالیزاسیون (۹۵)
 ۹۸- ناسیونالیسم
 ۹۹- نواستعمار
 نیروهای تولیدی (۹۶)
 ۱۰۰- وضع انقلابی

چندواژه‌ی اقتصادی

۸	اقتصاد سیاسی
۹۶	شیوه‌ی تولید
۹۶	مناسبات تولیدی
۹۶	نیروهای تولیدی
۷۳	فرم‌اسیون‌های اقتصادی - اجتماعی
۵۹	سطح زندگی
۹۵	ملی کردن
۷۶	کار بهره ، بهره‌ی جنسی و نقدی
۷۶	اقتصاد طبیعی
۸	متروپل ، مستعمره
۱۳	امتیاز
۳۵	تحت‌الحمايگی
۷۷	کاپیتولاسیون
۲۹	کمپرادور
۷۴	فرمر
۷۸	کارگر کشاورزی
۸۳	لانیفونديست
۸۲	کولاک
۶	استثمار
۱۱	سرمایه‌ی مالی